



START

● UCLA Reprographic Service ●

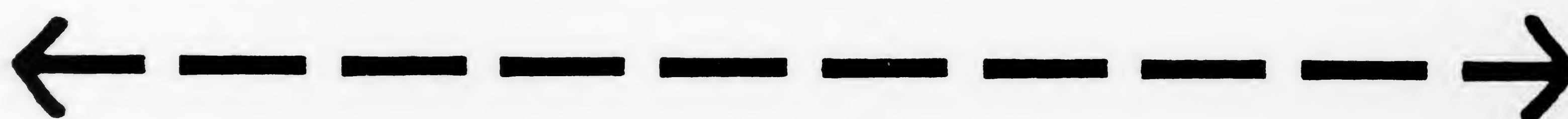


REEL 88



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio

9:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

Aged paper

**Foxed, stained, or insect
damaged paper**

Water damaged paper

Glossy paper

Illegible script or faded ink

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

tarikhema.org
**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.

Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 88

(Richter-Bernburg No. 105)

Author: Kamāloddīn Ḥosain Shīrāzī

Title: [Resālā dar teryāq-e kabīr]

193 fols., 190 x 120 mm

**Text on bottom edge
filmed at end of manuscript**

**Text on spine
filmed at end of manuscript**

کتاب دربار تیرافان فاروق
نسخه

A 731

Coll. 1117

MS 88



Rossakhar Thunagh

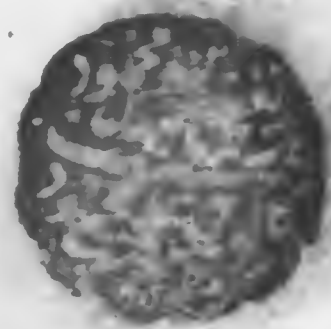


THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

2

BLANK PAGES

CLU-M



از بادیه عدم شهرستان وجود رسانید و از لطف
 عالم نوع انسا را تاج عزت و اختصاص پرفراز
 گردانید و خلعت خاص و لُقنه گرمابه ای آدام
 پوشانید مُبَدِیَع که کل عقول در حقیقت ذاتش
 حیراتند و عقول کل در اندیشه صفاتش سرگردان
 ای زخیال ما برون در تو خیال کی رسید
 باصفت تو عقل با لاف کمال کی رست
 و در و نامعد و در مدار عالم وجود و مرکز دایره
 خود پیر کو لاگ سلطان و کما از پیلنک



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 حمد و سپاس پندار حکیمست که ترکیب بدن
 انسا را از اجزاء لطیفه و جواهر شریفه ترتیب نمود
 و در عطا خانه وجود ماده الحیوة وجود اعطا فرمود و
 شای نی قیاس صانع را پسند که پی ماده و مد
 طباق پیغمه و اصول اربعه آفرید و موالید شکست را

پسند اطباء البشر و پیاده اهل الوبر و المدر
 صدر صفه صفای محمد مصطفی علیه افضل الصلوات
 و اکمل التحیات و صلوة و سلام بر خلاصه
 انام و صبی بحق و ولی مطلق قانع کفر و طغیان
 قانع شرک و عدوان امام المشارق و المنار
 امیر المومنین علی بن ابی طالب و بر روان
 اولاد امجاد و پیروان ایشان باد که اعلام طرق
 دین و راهنمایان راه یقین اند و بتریق محبت
 ایشان نفس انسان از غایله سموم ضلالت می ره

و فادیه مودت ایشان از نکایت غوثیه
 خلاصی میدهد و بعد چنین گوید اقل العباد
 کمال الدین حسین شیرازی که چون شرف
 خدمت حضرت فلک رتبت کیوان مرتبت
 مشتری مترت محضر پر حشمت و جلالت
 نیر اوج رفعت و اجلال با وی طریق
 هدایت و پیداد والی ولایت اقتدا
 و ارشاد مرتضی الممالک فی الآفاق
 و مقتدی الطوائف علی الاطلاق نور حقیه

پیادت و افضال نور حدقه ارباب
 درایت و کمال اعنی دریادی که حاصل بحر و کان
 در کفه میزند آن بمتش بی مقدار است کف
 که در قشاش چون این نسیان کو هر بار ...
 در ابر اگر ز دست تو یک خاصیت نهند ...
 دست تهی برون ندهد سر کز ارجنان
 قد و ته الاخیار و خلاصه الابرار منبع الحود
 والسبح و معدن المجد و العلی شمس الفلک
 الرفعة و الاجلال و نور الافق العز و الاقبال

المؤمنید من عند الله الولی الغنی شاه نور الدین
 نعمت الله الباقی الحسینی ابد الله دو
 و خلد نعمت مشرف کشت لطف عام
 و توجبه خاص آنحضرت نسبت باریاب
 فضیلت پغایت و نهایت یافت لهذا
 درگاه رفیعش مقرر افاضل و فواضل است
 که بحلیه شرف متحلی و باشراقات
 فضایل شمسیه للمعات و ردیه النسمات
 متجلی اند و طبع و قادیان که فمعلم

حکمی و ریاضی و غیرهما و ادراک
 و ایتشام آن علوم طبعی است
 بتحقیق و تفتیش مسائل دقیقه عمیق
 و حل مباحث غریبه مبهمه بایل و
 راغب دید : شأله فوق الافهام
 و دُعَاؤه واجب علی الانام :
 : هست و صفش برون مذودا
 بَطَّ الله طله ابد : چنین

بخاطر رسید که تحفه مجلسه پشامی و محله النامی
 رساله جامع کامل در بیان اصول ترکیب حاوی
 بر قانون ترتیب شامل بر زبده اغراض حکما در
 اختیارات اجزاء و وجوه تاثیر تریاق کثیر که
 اجل تریاقات و اشرف مرکبات و فلافه
 اول و قد مای حکما بطبع سلیم و ذهن پتقیم
 تعیین ارکان و تقدیر اوزان آن فرموده اند و در
 اختیار هر بنده وی ملاحظه کلی نموده تالیف نماید
 و بدر فراید و غر فراید از کلام متقدمین متناثرین

پاراید و ضعیف از متین و نحیف از ثین ممتاز
 گرداند و بنظر شریف که صیر فی بازار خبرت
 و تقادار باب بصیرتست رساند امید که بعین رضا
 منظور گشته در نظیر کمیا اثرش تمام عیار نماید
 و مرحله بجهت تجربه رساند خالص بر آید و التماس
 از لطف عظیم آن خداوند آنست که چون بر سهو و خلل
 و خطا و زلل که لازم آنسانست اطلاع یابند سرانجه
 قابل اصلاح باشد بر شمع تسلیم که بار مغزین فرماید
 و سرانجه از درجه استقامت بغایت دور باشد

اگر بذیل عفو پوشانند از خلق کریم دور نیست
 و ترتیب این رساله بر مقدمه و سه رکن و خاتمه
 و اپال الله التوفیق للامام علی احسن
 النظام و ما انا اشرع فی المرام متوکل
 علی الملک العلام مقدمه مشتمل بر دو مطلب
 مطلب اول در بیان وجوه تسمیه تریاق فاروق
 مخفی نماید که تریاق لغطیست یونانی مشتق است
 از اسپم ذوات النہوش و اسم ذوات السُموم
 و اسپم ذوات النہوش تیرنوست و اسپم

دَوَاتُ السُّمُومِ قَا يَا قَا آلَان تَفَاوُت نَسَخ
 وچون این دوا در هر دو قسم نافع بود و متقد
 اشتقاق تریاق از آن دو لفظ نمودند و در
 اصطلاح اطباء اطلاق میکند و علی پسر الاطلاق
 دوا بی میخواهند که بالخاصیته تفاوت با سموم کند
 خواه مفرد و خواه مرکب و بیشتر آنست که
 مخصوص میگردد و اند فاذر هر را بمفردات
 و تریاق را مرکبات و بعضی تریاق را بعدنی و
 نباتی و فاذر هر را حیوانی و معنی فاذر هر

در اصل لغت بحکم مقام سمست چون این نوع ادویه
 تفاوت با سموم داشتند و در نهشتن هوام
 نافع بودند فاذر هر و تریاق نام نهادند
 و ایضا در عرف خاص اختصاص نموده فاذر هر را
 اسپم حجر التیس نهادند و تریاق را مخصوص تریاق
 کپیر گردانیدند و اول یکس که این تریاق را نام نهاد
 اندر و ماخیز اول است و از زمان قماندروما^{خس}
 ثانی که مکمل این ترکیب است و پسر سزارو
 پانصد سالست و اندر و ماخیز این ترکیب

تریاتی نام نهاد و عرب مُعَرَّب ساخت و به
التَّریاق و به الدریاق تکلم نمود و اندر و ما
ثانی بنی بشار و قلوب ساخت و وجهی دیگر
در تسمیه تریاق کبیر است که گوشت افعی دارد
که از جمله حیوانات کزنده است و نکته اولی
اولی است و وجه ثانی انساب است باختصاص
این ترکیب بتریاق و تریاق کبیرا فاروق
یجت آن خوانند که فرقی در لغت جدا است
چون این ترکیب واسطه میشود و جدا میگرداند

۹ ۷
پسم را از بدن فاروق نام کردند و وجه کبیر
و اکبر است که اقلید پس بعد از اندر و ما
اول چون در تریاق تصرف نمود و بعضی ادویه بزرگ
اضافه کرد آن تریاق اصغیر نام نهاد بعد از آن
چون متصرفان آن ترکیب ادویه دیگر افزودند
بکبیر و اکبر ملقب ساختند و پیش از زمان
اندر و ما پس در عهد مشرید بطوپس ملک تریاق
بعون مشرید بطوپس بود که از مضوعات ملک
مذکور است و از ادویه مجرب در انواع سموم و اصفاف

نهوشن کیک فرموده و با پسم خود پستی
 نموده گویند چون اندر و ماخپس ثانی اطلاع یافت
 برقع گوشت افی در دفع ماده پسم فرص افی بر
 اجزاء شریطو پس اضافه نموده و تغییرات کرد
 فایده اش در مقاومت با سموم و نهوشن بیشتر
 ظاهر شد اما در باقی افعال و آثار متساوین
 اگر چه شیخ الرئیس بر آنست که در بعضی حالات
 قلع شریطو پس زیاده است خاصه در قوت
 باه مطلب و ویم در بیان مبدع و مکمل و

منظر محاسن تر یا ق حنین بن اسحق گوید که منبع
 اول ماغنوپس حکیم است و متمم اندر و ماخپس ثانی
 و منظر منافع و محامد جالینوپس است و ابن ابی صادق
 در شرح مسائل گوید که این قول صادق نیست
 بلکه مرکب اول اندر و ماخپس اول است و بعد از
 مرکب از حکما چندی اضافه نموده اند و سبب
 در ساختن اندر و ماخپس اول این ترکیب آنست
 که اندر و ماخپس همراه شخصی در پفر بود و آنکس
 در پای دیواری نشست که بول کند ماری بر پشت

پای اوزد آتشخیز از کشتن بار بدرخت غا
برآمد و از حب الغار میخورد چون اندر و ماخس این
صورت ملاحظه کرد پس خوردن حب الغار
تفحص نمود و آن شخص گفت که این دار و مقاومت
باسموم دارد و در لذع هوام و حیات نافع است
و حکایت کرد که پدر او این دانه را بعسل معجون ساخته
و چون لذع را ازین معجون چهار مثقال میداد
خلاص میشدند و نجات می یافتند چون اندر و ما
بوطن باز آمد حب الغار را در پسم حیات

و لذع عقارب و امثال آن تجربه نمودن
بسیار از آن یافت اراده نمود که بعضی دویه
که سبب زیادتی قوت حب الغار شود
اضافه نماید جنطیانا و مرو قسط مر بر آن اضافه
نمود و جهت آنکه جنطیانا بهترین دواست
جهت لذع عقرب و اکثر هوام و عصبان
و کلب کلب و مریبلذع عقارب و ریتلا
نافعست و قسط مر بنفش هوام و حیات
خصوصا افاعی نافعست و مر چهار دانه

بستیم فاعی و زعفران را جهت تقویت اعضا پخته
و این ادویه خواص دیگر نیز دارند که ترکیب
تریاق لا یتست چنانکه در مفردات مذکور شود
و چون ادویه را اضافه نمود فایده اش زیاده
شد تریاق صغیر نام نهاد جهت قلت اجزاء
و بعد از آن فلا غور پس چنان اراده نمود
که درین مرکب ادویه غذائی داخل سازد تا مالو
طبیعت شود و اعضا بهتر جذب کند غنصل
و دقیق کرپنه اضافه کرد و عسل را بشرب

اعضای غذا و تقیس و مجاری بول اند چون
اندروماخس ادویه مذکوره ترکیب نمود تریاقی آمد
در غایت جودت بعد از آن بدل کرد و مذقسطرا
بر راوند چنانکه بعد از این مذکور شود و آن ترکیب
الحال پستی است بتریاق رابعه بعد از آن
اقلید پس فلفل پیفید و دارچینی و پیلخه و
زعفران اضافه نمود فلفل پیفید را جهت تقع
بلذع حیات اضافه کرد و دارچینی را جهت تقع
بهشوع ام خصوصاً عقرب و پیلخه را جهت تقع



تبدیل کرد جهت آنکه عنصل با غذائیه و کثرت منافع
نافعست بلذع افعی و هوام و کرپنه مقطع و
ملطف و منقی معده و جگر و پینه و احتشاست
و چون با شراب معجون سازند و بهشت افعی و
کزیدن سک دیوانه طلا کنند نافع بود لهذا
افلا غور پس عوض شراب اختیار کرد و ایضا
شراب بلذع هوام و سموم قناله نافعست
و بعد از آن افزای قیس که کمال خذاقت و معرفت
داشت درین ترکیب نظر نمود و نقصان و فساد ملاحظه کرد

نقصان از جهت اسقاط عسل یافت از برای آنکه
عسل بجهت لطافت ادویه را یکدیگر استنراج تمام
میدهد و حفظ قوت ادویه میدهد و بشانه طعم
ادویه میبرد و منقی اعضا نفس و غذاست و در
لذع هوام نافعست و فساد از جانب شراب
وید بجهت آنکه مائیه شراب چون کم نشده باشد
ترش گردد و متغیر شود و لهذا اجالینو پس حکم نموده
که شراب کهنه سه ساله باید تا مائیش زایل شده
باشد و زود و متغیر نشود پس عسل را بر نهج اول

اضافه کرد و شراب و غنصل و دقت کرپنه
 کچر و ساخت جت ملأته و موافقت در غذائیه
 و مجموع را قوس ساخت و آن قوس اسفیل است
 بعد از آن فویاغور پس طیب در تریاقات اربعه
 نظر نمود و رایحه نشد الا بتدریج اربعه اول که
 اندر و ماخپ ترکیب نموده بود و غیر از آنکه چون
 قسط تلخ تر و یک بود و طبیعت مرتبیل نمود و قسط
 بزرگ و نذ جت تقع در شرب او و بیکشند
 و لذع حیوانات کردند بعد از آن مارینو پس

این ترکیب را ملاحظه کرد و پستحسن داشت و غیر
 نمود و اما نه و او اضافه کرد و پسبل مشکطراشع
 و فوایون فلفل پیاه و در فلفل قحاح اذخر
 مثل حرمل اسطوخودوس پس سنبل تقویه اعضا
 رئیس و در مثل و مانع و دل و تنقیه و تقویت
 اعضا غذا و اعضا تقسین نماید و مشکطراشع
 تقوی اعضا تقسین غذا و مدبر بول و حیض است
 و فوایون بعض کلب کلب نافست و تنقیه
 اعضا دارد و فلفل و در فلفل تقویه اعضا

وقع در سموم بارده دارد و از خرافات
 بلذع هوام و مقتوی معده است و مقل نام است
 بلذع هوام و سمیت از بدن دفع میکند و حمل
 منقّی اعضا باطن است و اسپطو خود پس
 مقتوی جمیع اعضا باطن است و منع عفونت
 مینماید بعد از آن ماغینو پس نظر نمودن تریاق
 مارینو پس باغایت چسب التالیف و چه الصنعة
 یافت تغییر در آن نمود غیبه از آنکه شرس
 اندر و خون اضافه کرد و آن قرص شخصی از مدینه

اندر و خون ترکیب نموده و قائم مقام تریاق بوده
 در تقع سموم جهت عود بپایان و غیر آن ازادویه
 مقتویه منقّیه اعضا که این قرص مرکب از آنست
 و چون درین قرص بعضی ازادویه تریاق بود از
 وزن آن ادویه تعلیل نمود و آنچه در آن ترکیب
 نبود وزن آنرا افزود و برین مرکب پست
 دوا دیگر افزود و آن تخم کرفس و کافیطوس
 و میعه و مرو حمالا و نار دین و انیسون و قلقطار
 محرق و ایرسا و تخم شلغم و کل پسخ و صمغ

البطن و جفن و فطراپایون و زنجیل و اشق و
 سورنجان و قودمانا و جاد شیر و د و قوست
 که این ادویه تقویت اعضا دارند و در سموم و
 تنقیه مجاری نافعه و در دیگر خواص ضروری
 اثر تمام دارند چنانکه بعد از این معلوم شود بعد از آن
 اندر و ما پیش ثانی که هشتم آن طایفه است
 که ملاحظه این ترکیب نموده اند بعضی اوقات
 چنین اراده نمود که گوشت افعی و ادویه دیگرین
 ترکیب داخل سازد و پانزده سال متفکر بماند

تا بالاخره بجهت تجربه چند که او را واقع
 شد چنانچه بعد از این مذکور شود مجازم شد
 و گوشت افعی زیاده کرد و سی و سه دوا
 دیگر داخل نمود و آن قفسه است و فود و ج
 و مو و سقور دیون کل مختوم رب البسوپس
 تخم رازیانه ناتوا به برک پا و ج صمغ
 عربی حب بلبلان عود بلبلان و غن بلبلان
 صمغ کنکره هوفاریقون مصطکی سیالیوپس
 گادر یوپس و بابلی فودج جیلی و یون و چکنشت

هونافسطید اسپن غار یقون شیخ جیلی پکینج
 اقایا کندز ایون جند پید پتر قفر الیهو قنطریون
 پس عداد ویه هفتاد شد پی اقراض ثلثه و غسل
 و شراب پوشیده مانند که آنچه ابن ابی صادق
 ذکر نموده برینو هست و نسخه دیگر که شیخ نقل نموده
 از اندرو ماخسین با اقراض ثلثه شصت و چهار
 و ابست حب الفار مقل حرمل و اشن سورنجان
 مصطکی شیخ جیلی گفت که زرد و عود و بلسان دار
 چنانکه مذکور شود و ازین تفصیل مذکور میشود که

اندرو ماخس در ترکیب مژ و دیطو پس
 نظر نموده و الا با پستی که مژ و دیطو پس
 ملک از جمله طوایف مذکور بودی اگر چه مشهور
 و مذکور آنست که اندرو ماخسین اجزاء مشربیطو
 گوشت افی اضافه کرد و تغییرات نمود و
 حق خلاف آنست و تمام این ترکیب در مدت
 هزار و چهار صد و هشتاد و شش سالست
 واقع شده باین تفصیل مدت عمر اندرو ماخس
 قدیم پهل پالست و زمان قدرت میان

او و اقلید پیش هشتاد سال است و مدت
 عمر اقلید پیش هفتاد سال است و زمان فترت
 میان او و فلاغور پیش چهل و هفت سال است
 و مدت عمر فلاغور پیش سی و پنج سال است
 و زمان فترت میان او و فراقلس صد و ده سال
 است و مدت عمر فراقلس صد سال است و زمان
 فترت میان او و فوثاغور پیش سیست سال است
 و مدت عمر فوثاغور پیش هشتاد سال است
 و زمان فترت میان او و مارنیو پیش نود سال است

و مدت عمر مارنیو پیش صد سال است و زمان
 فترت میان او و ماعینو پیش دویست سال است
 و مدت عمر ماعینو پیش نود سال است
 و مدت فترت میان او و اندروماخس ثانی
 صد و ده سال است و مدت عمر اندروماخس
 نود سال است و زمان فترت میان او و جالینو
 هشتاد و هفت سال است مجموع هزار و چهار
 صد و شش سال باشد بآنکه تفاوتی که در
 بعضی نسخه است رکن اول در صفت تریا

و پان اجزاء مفروده و مرکبه و شتمین بر دو جزو
جز و اول در ذکر اجزاء اولی تریاق علی
اختلاف النسخ پوشیده نماند که تریاق نسخ
دارد متفاوت نسخه اصل نسخه اندر و ماخض است
و جالینوس و متاخران تغییرات نموده اند و
بتر آنست که تریاق را بر نسخه اصل ترتیب نماید
حت آنکه عمده اثر تریاق که تجربه معلوم
شده تابع صورت نوعی اوست که بعد از
اجتماع اجزاء و تخمیر حاصل شده و چون بسایط

تغییر یابد صورت نیز متبدل خواهد شد و چون
صورت تبدیل پذیر و اثری که تابع اوست
بفعل نخواهد آمد چنانکه شیخ الرئیس میفرماید که دو
مرکب را مثل تریاق بحسب بسایط آثار است
و بحسب صورت آثاری دیگر و بسا که این
آثار افضل باشد از آثار بسایط بر التغات
نباید کرد و بقول کسی که میگوید که تریاق بان
مفیدست بجهت پنبیل و باین نافهست بواسطه
مُرْتَنَاهَا بلکه بجهت انور مذکور نافهست لیکن

عمده صورت نوعیت که بعد از تخمیر
 حاصل شده و ممکن نیست که اشارت توانکرد
 بنسبت اجزاء بافعال اشارتی تمام ظاهر
 بلکه عمده در صد و این افعال از تریاق صورت
 نوعیت که تابع مزاج آنست بآنکه تقویت روح
 و حار غریزی نماید تا طعت قوت یابد و قادر
 شود بر مقاومت با منافیات و مضادات حاره
 و بارده و بعضی اعتراض کرده اند که مزاج از
 افعال الهی و طبیعت است که قوت دارد بر عمل

در سطوح اشیا و عمق آن پس چگونه بصناعت
 مزاج حاصل میشود و جواب داده اند که مزاج
 حقیقی بصنعت حاصل نمیشود الا آنکه فعل صناعت
 قریب بفعل طبیعت میشود چون در امتزاج
 بمبالغه نمایند و از آتش و جویند لهذا جالینوس
 امر نموده که ادویه تریاق را با عسل دو ماه همه
 روزه بگویند و اقل مدت آن چهل روز باید
 تا ادویه امتزاج تمام پیابد و بحیث آن امتزاج
 قبول قوتی نماید که در مفردات نباشد و بهترین

نسخ تریاق نسخه اندرو ماخس است و بسیاری
از اطباء مثل جالینوس تغییرات داده اند نه از
برای باطنی ضروری و فایده معتدیه بلکه بجهت
بقای نام و اثر چنانچه از اندرو ماخس باقی مانده
و رایی آنست که از نسخه که اندرو ماخس تجربان
نموده است و فایده اش معلوم کرده تجاوز
نمایند شاید که این مزاج باین وزن مقتضی
اثری معین باشد که تجربه ظاهر شده و اگر
مدعی دعوی کند که عارفست بسبب اچای این

اوزان آن خاصیت را کمه بست درین دعوی
و حکم کیسه دارد که دعوی کند معرفت
اوزان عناصر را در بدن فرس و انسان و
غیر آن به خلاصه کلام الشیخ مع زیاده واد
تغیر و قطب فلک الحکمه مولانا قطب الدین
علامه در شرح کلیات بعد از آنکه اعتراض
میکند که چگونه تریاق مقاومت با سموم حاره
دارد و حال آنکه اکثر مفردات او حارست
جواب میفرماید که تقع تریاق بسموم مطلقا نه بمزاج^{جست}

نکرد و الا برین معنیه و ات با و زان معینه
 و خون ادویه و او زان تغییر باید صورت نیز
 تغییر باید از برای ضرورت اشغال مشروط تر و
 اشغال شرط بس صواب آنست که تریاق را
 به نسخه منسوب باندرو و ماخس ترکیب کنند
 و هذا صفت کما ذکره الشیخ و غیره
 قرص اسفیل چهل و هشت مثقال و دیپترامائوس
 طبیب که معاصر جالینوس بوده و و مثقال کم
 قرص افعی و ترص اندر و خون فلفل سیاه این

بلکه بصورت نوعیت باین معنی که بسایطاً
 چون مجتمع شود امتزاج حاصل کند و بحرات
 فلکی منطبق گردد و قوتی بر او فایض گردد
 که مقاومت با سموم کند و عمده درین و
 گوشت افیست چه پیش از خلط او بمفردات
 تریاق این صورت حاصل شود بر وجه اتم
 و اکمل و لهذا اطباء نمی نموده اند از ترکیب نصف
 تریاق یا ربع یا نیم آن بچستی که نسخه تمام نباشد
 از برای آنکه محتملست که این صورت فایض

سبریک پست و چهار مثقال دار چینی
 پست و چهار مثقال در زمان اول دار چینی
 و دوازده مثقال داخل میکرده اند ما عینوس
 پست و چهار مثقال داخل نموده است کل سرخ
 تخم شلغم بری اسقور دیون اصل سوپن
 آسمانخونی غاریقون رب السوپس دهن
 البسان سبریک دوازده مثقال مرصاف
 زعفران زنجبیل را و ندر سطا فلن قوتنجیلی
 فراپیون فطراپیون اسطوخودوس

قسط مر فلفل پیفید دار فلفل مشکطرا شیخ
 کندر قحاح اذخر صمغ البطم پلنخ سو دابیل
 جوده سبریک شش مثقال میعه پایله
 چهار مثقال و در پایله جنین بن استحقای
 میعه پایله اصطرک مذکور است و آن میعه
 یاب است بر قول بعضی تخم کرفس سیالیوس
 بر ر بلا سقیس ناتخواه کما در یوپس کافور
 عصارتة لجة التیس نار دین پایله جنطیانا
 رازیانه طین مختوم قلعطار محرق حاما

بعد حرج تبدیل نمودند بجهت آنکه قوت او زیاد^{است}
 و صاحب ذخیره در نسخه منسوب باندروما^{حسن}
 با د آورد و در مثال ذکر نموده چند پد پتر
 شیخ فرماید در روایتی و در مثال است
 و در روایتی چهار مثال و همچنین بکنج و
 در بعضی کتب پکنج نیاروده اند و معینو^س
 و دیو قراطیس و کسوفراطیس چند پد پتر
 و پکنج و در مثال آورده اند غسل حاشاء
 کف گرفت و در رطل شراب ریجانی گفته

و حجب بپایان میو فاریقون فو مو صمغ
 عری قد مانا اینسون آقا قیا سربیک
 چهار مثال و در بعضی نسخ قانون و در مثال
 مذکور است و تو در نسخه پراپون و در مثال
 مذکور است و در بعضی کتب چهار مثال قن
 قهر الیهو و سربیک و در مثال و در بعضی نسخ
 بدل قهر الیهو و مقل الیهو و مذکور است جاشیر
 قنطریون ز راوند مد حرج سربیک و در مثال
 متقدمین ز راوند طویل داخل میگردند متاخرین

۲۳

اذابه بعضی ادویه کلیه باشد علی ای تقدیر
 از هر سرد و آنچه تازه و خوبتر بود
 اختیار کنند و مثل افیون و پکننج و جاقو
 و عصاره الحیه التیس و مر و رب السوپس
 و میعه و آقا قیاجد ادر باون نرم کنند
 و شراب اندک اندک اضافه نموده صلیه
 نمایند تا تمام حل شود و شراب بر سر آن
 ریزند آنقدر که ادویه را بپوشانند و سه
 شبانه روز بگذارند و عکس البطم و قه را

در رساله حنین پهل است و در بعضی
 نسخ چهار رطل و شیخ و قسط میفرماید
 و رطل اوزان مختلف دارد با اصطلاح اطبا
 تخمینا نود و یک مثقال است و دوازده وقیه
 که هر دوقیه هفت مثقال و نیم باشد
 و قسط نینرا اوزان مختلف دارد و بعضی
 گویند چهار رطل است و گویند و رطل و نیم است
 و صاحب ذخیره گوید و رطل و نیم است
 شراب بقدر حاجت کنند یعنی آنقدر که بخت

در روغن پان بکدازند و باقی ادویه را
 بتخصیص قلع طار و زعفران و پس بصل و مصطکی
 و امثال آن جدا جدا بکوبند و بپزند
 و با ادویه پاستق مخلوط ساختن امزج
 تمام بدهند و بعسل کف گرفت معجون سازند
 و صاحب ذخیره گوید که مثل رب السوس
 و جاد شیر و قند و لبنی و افیون و عصاره
 لیمو و آفتابا در شراب حل کنند یا با
 العسل و روغن پان جدا جدا در پارو

با آبلعسل حل کنند و ادویه بآن بمالند
 و صمغ که در شراب حل کرده اند با عسل
 بپایزند و باقی ادویه بآن بپوشند و در ظرف
 چینی یا تفره یا آبکیه کنند و ظرف را
 پرنسازند بلکه پارو خالی بگذارند و مردود
 روزی سه مرتبه بردارند تا بخارات من دفع
 شود عدد ادویه خشک بر نسخه شش شصت
 چهارست و وزن ادویه خشک بر نسخه
 اصل چهارصد و هفتاد و هشت مثقالست

و وزن عسل باعتبار ده رطل نصد و
 ده مثقالست چنانچه مجموع هزار و پيصد و
 هشتاد و هشت مثقال باشد و بعضي عسل را
 ضعف او و يه ميگيرند چنانچه شيخ الرئيس
 در نسخه که بعد از اين مذکور خواهد شد مقرر
 فرمايد بن آعليه وزن مجموع هزار و چهار
 صد و سي و چهار مثقال باشد و در پشت
 کتب قانون نسخه که نسبت باندر و ماخپس
 نموده باین وجهست که مذکور شد و بعضي

نسخ قانون شيخ جليل چهار مثقال مذکوست
 و غالب ظن آنست که الحاق کرده اند نسخه
 ديگر از قانون قرص اسفيل پست و هشت مثقال
 قرص افمي قرص اندر و خون فلفل سپاه افين
 هر يك پست و چهار مثقال ثوم بري تخم شلغم
 بري کل پسرخ ايرسا غار يقون عصير السوسپ
 روغن بلپان دار چيني هر يك دوازده
 مثقال مرصاف فواپيون زعفران
 دار فلفل زنجبيل جعد حق کوسي فطرسا^{لين}

فیطافلون ریوند چینی قسط مر اسطوخود
 فلفل پنفید مشکط امشع قلاح اذخر
 علك انباط لبان پیلخه پنبل مرک
 شش متقال جنطیانا بلا پقیس لبنی
 سیالیو پس سنبل اقلیطی ناتخواه کما فیطوس
 کما دریو پس هو قسطید اسپس پانج
 اقیتمون اینسون فو مو تخم کرفس تخم رازیانه
 طین بحرہ قلعطار مشوی حاما هیو فاریقون
 وج حب بلپان قاقیا صمغ عربی قردمانا

هریک چهار متقال و قود و متقال و در بعضی
 کتب قانون بدل و قوز و فرانذ کورست
 قه جا و شیر سکنج قفر الیهود و قطر بون روان
 مدخرج جنبدید پتر هر یک و متقال و بعضی
 برین نسخه شش داروی دیگر اضافه نموده اند
 حق نهری که کثرا عود فاوانیا زراوند
 طویل بزرالنج و در بعضی کتب عوض عود
 فاوانیا عربیثیا مذکورست اجزا کو فته
 و پنجه بطریق گذشته بعسل معجون پازند

و نگاه دارند و شیخ الریپس بعد از ذکر
 او ویه میگوید فذلک سبعون خلطاً سوی
 العسل والعسل ضعف الدوار تصیر جملة ما فی التریاق
 الف واربعمئة واربعة وثلثون مثقالاً مخفیاً
 که نسخه اصل سوی مزید علیه چنانچه مذکور شد
 شصت و پنجست و با مزید علیه هفتاد و یک
 میشود غالباً جسد از ملحمات بعضی کتابست
 بخت آنکه در پیشتر کتب قانون مذکور است
 و ایضا وزن او ویه خشک با ملحمات پی اعتبار

جده چهار صد و پنجاه و هشت مثقالست
 و چون عسل ضعف ملاحظه کنند نه صد و
 شاتر ده شود پس مجموع هزار و پسیصد
 هفتاد و چهار مثقال باشد و آن وزن
 که شیخ میفرماید به نسخه پاتق موافق می آید
 چنانچه گذشت نسخه دیگر هم از قانق
 قرص استقیل چهل و هشت مثقال و قرص افمی
 و قرص اندر و خون دار فلفل مر یک پست
 چهار مثقال کل پرخ و پنخ سو پس

آسمانکون و اصل سوپس و دارچینی تخم
 شلغم بری استقور دیون هر یک
 دوازده مثقال عیدان بلسان دهر بلسان
 هر یک ده مثقال افیون غاریقون هر یک
 دوازده مثقال فلفل سفید ریوند چینی تخم
 کرپس مرصاف قسط مرزعفران
 پنبل پیلخه مشطرا مشع نو اسپین
 اسطوخودوس فطر اپال یون قلع اخضر
 فوج جیلی کندر جده مصطکی صمغ البطم زنجبیل

دوجسته اوراق هر یک شش مثقال
 فلفل سیاه پست و چهار مثقال کافور
 میع پایله مو حمانا ر دین کل محتوم کاؤر
 پادج فلقطار مشوی جطیا ناضع عربی
 انیسون عصاره آفاقسطید اسپن بلسان
 تخم رازیانه قودمانا سیسالیوپس آفاقیا
 حرف ایض هو فاریقون ناتخواه پکینج
 هر یک چهار مثقال خند پد پتر و ده مثقال
 زراوند طویل تخم کزبر بری قفسر الیهود

جاد شیر قطریون و قیق قنہ مرکب
 و و شغال اجزا بطریق مذکور ترتیب نموده
 بعسل معجون سازند و ادویه این ترکیب
 شست و چهارست مثل اول و تفاوت
 آنست که درین نسخه مصطکی و عیدان بلسان
 هست و در نسخه اول نیست و در نسخه اول
 وج و فو هست و درین نسخه نیست و بعضی از
 متاخرین ادویه متاخرین و یک در تریاق
 ذکر نموده اند و آن کس که زهر و جوز مائل

31
 ۲۴
 و باد آور دست جند و دویم در بیان
 اجزای ثانوی یعنی اجزای اقواصله
 و شملرپ فصلت فصل اول در صفت
 قرص افعی عمده تریاقت و تغییر آن
 تریاق بغایت ضعیف میشود و اندر و ماخس را
 در باب گوشت افعی پس تجربه بی اختیار
 واقع شده که با نخت گوشت افعی را در تریاق
 اضافه کرده اند اول آنکه او را بر ادوی
 مسلح بوده و در یکی از مزارع دریای خت

استراحت نمود خواب بر روی غالب شد
 افعی دست او را بگریزد چون پیدار شد
 غشی واضطراب بسیار عارض او گشت
 چنانکه رخا بردن داد و در آن حال شکنجی
 بر و غالب شد و در حوالی آن درخت کوی
 که آب در آنجا جمع میشد متوجه آنجا شد و از آن
 آب بخورد و در حال درد و غشی واضطراب
 از روی زایل شد از آن حال متعجب ماند
 چو پی برداشت و آن آب را بر هم زد و دید که

افعی بسیار در آن کوا افتاده بود و مدهاشده
 دویم آنست که غلامی بود از ملک آن عهد و
 آن غلام پیش آن ملک بسیار عزیز و
 محترم بود و بعضی از وزرار و ارکان دولت
 رشک بر آن غلام بردند و اندیشه شکنج او
 نمودند آن غلام را در باغی ضیافت نموده دو
 مشقال افیون بخورد و دادند بعد از ساعتی
 پهلوش گشت و حرکت نبض و نفس محقق شد
 در خانه را پیستند و خبر ملک بردند که بفلان

غلام فجاءه رسید و فوت شد چون بازگشتند
 دیدند که افغی در آنخانه در آمن بود و جرأت
 نکردند که بآن منسل و ندبند از ساحتی
 غلام آواز داد که مدد کنید که افغی مرا کرید
 چون بآنخانه درآمدند دیدند که غلام اصلاً تشوی
 ندارد و قوت و حرارت سپیم افغی مقاومت
 بابر و دت افیون نموده بود و سپیم است
 که بعضی از مزارعان اندر و ماخس خمچه پر شراب
 بصحراب رده بودند که بخورند خون ظرف بکشاد

افغی را دیدند که در آنجا مرده بود و مهر آشفته
 از آن شراب قدرت نمودند و مجذومی در آن
 حوالی بود و صلاح چنان دیدند که این شراب را
 بآن مجذوم دهند بخت آنکه مردنش برزیدگی
 ترجیح نماید بخت آنکه پیار مرص بود چون
 مجذوم آنرا بخورد شکش بر آمد و پوست
 بدنش متغیر شد و مزاجش با مر حکیم علیم
 بصلاح انجامید آنفعیل مایه آش و حکیم مایه
 چون اندر و ماخس این سه تجربه واقع شد

از او اخذ دنب باشد و دنبالش دراز باشد
 و این افعی را مار کیران گله دنب گویند
 و سبب اختیار افعی آنست که مار بحسب سیمت
 سه قسمت بعضی در عایت سیمت است مثل
 مقرر و صلاات که حدت پسم این جاتا
 بر تبه است که با و از و نظر هلاک می سازند و
 بعضی ضعیف السمت مثل سین و بعضی ^{سطست}
 مثل افاعی چون حکما خائف بودند از استعمال
 نوع اول و نوع ثانی ضعیف بود در عمل

جزم نمود که گوشت افعی بهترین و دایست
 جهت تریاق و بهترین اقسام حیاتست و
 مخارجهت ترکیب قوص افعی اصلیت و
 مار کیران آنرا کرزه مار خوانند که پیش
 پهن بود خاصه نزدیک کردن و گردنش
 باریک و میانش خلیط بود و ماد مار
 اشقر باشد و چشمش پرخ بود و متصل سر
 بجانب بالابر دارد و شکش متکثر و برشیده
 باشد نه مترل و برآمده و مخرج فصلاتش

و متساویست تا بکثرت انیاب و زیاد
 ریختن ماده پسم از سوراخ نیش ضعیف
 سمیت و تدارک قلت کیفیت نماید و علت
 اختیار پسرعت حرکت و برداشتن پسر
 آنست که امرین مذکورین دلالت دارند بر
 جوانی و صحت و زیادتی حرارت غریزی و
 قوت حرکت و لطافت اعضا و قلت فضل
 و عدم غلظ و ثقل و وجه تعیین پسرخی چشم
 و تیزی نظرها آنست که این دو علامت دلیل

خیر الامور رعایت نموده افهی اختیار نمودند
 و وجه اختیار شقوت آنست که سواد نشانه
 احتراق و خباثت است و پیاض علامت
 برودت و کثرت رطوبت و شقرة
 دلیل توسط پسر اعتبار توپط نمودند
 و پسر تعیین ماده آنست که سمیت ماده
 اندر ضعیفترست بجهت قلت حرارت
 و علامت افهی ز آنست که دوشش شش دارد
 و پسرطیلت و ماده چهار نیش دارد

قوت حرارت و کثرت خون و صحت است
 و زرقه و سپاس دلیل قوت خون و نقصان ^{تست} حرارت
 و قوت رطوبت علامت فزوننی ضعف و زبوننی
 قوت است اگر معترضی که پدید که مناسب ترکیب
 تریاق فاروق اگر افعی کثیر الحار ^{تست}
 چرا ماده اختیار کردند و اگر لایق قوت ^{تست} حرارت
 چرا زرقه چشم اختیار نکردند جواب آنست
 که افضل توسطت پس افعی ماده باید تا از
 حدت سیمش امین باشند و بصفات مذکوره

متصف باید تا در مزاج انوثت در مرتبه
 اقوی باشد و در عرض مزاج اصلی بسط
 نزدیکست و علت اختیار عظم و عرض
 پس افعی آنست که با صفات مذکوره چون
 پس افعی عظیم و عریض باشد دلیل
 کثرت ماده و بلخ و از دیاد قوتست و وجهی
 دیگر آنست که تابع عظم و عرض پس افعی سعه
 نیست که آلت نهش اوست و عظم آلت
 نهش در حیوانات گزیده دلیل کثرت قوت

و شدت قلب آن حیوانست جهت آنکه قوه
مدبره تیه آلات نمیکند الا بحسب قوت
و مزاج اصلی و وجه تعین و تکرار و کشیدگی
شکم آنست که این صفات نشانه کثرت
قوت و قوت فضل است و اسپتر خا و
زیادیت نموشکم یا دلیل ضعف قوتست
که افعی قادر نیست بر جمع اجزای بدن یا دلیل
بیاری فضیلتست که سبب ترهل شده
و سبب اختصاص شکم از میان دیگر اعضا

آنست که چون شکم افعی که محل فضولست
متلازم و کم رطوبت باشد دیگر اعضا بطریق
اولی متلازم و کم رطوبت خواهد بود و سبب
تخصیص مخرج با و اخردنب آنست که او اوسط
افعی که احتیاج بآن بیشترست از فضول دور
باشد و چون افعی موصوف بصفات
مذکوره پیدا شود در فصل ربع صید کنند
بو اوسطه آنکه در تابستان بخت فرط حرارت
پسم افعی در غایت حدت و احتراق است

و در خریف پسموم محترقه صیفی در بدن افعی
 باقی مانده و تحلیل نیافت به واسطه کثافت
 جلد شرجی پوست فصل و در زمستان
 افعی بغایت ضعیف است بجهت مضادت
 طبیعت زمستان با مزاج افاعی و درین فصل
 فصل پیار در بدن حیات و حشرات جمع شود
 و اما در بهار بواسطه اعتدال هو و انتعاش
 حرارت غریزی فضول محتبسه شتوییه تحلیل میرود
 و بجهت تغذیه به نبات تازه قوت میکیر و بس

بهار البقی ایام باشد جهت صید هوام
 و چون در اوایل بهار ابتدای اشعاش
 افعیست اطباء گفته اند که در مرتبه اول که آفت
 از مسکن خود پیرون آید صید نکند بلکه
 گذار که بقا قیروکیه تازه چرا کند و قوت
 کسیرد و فضول محتبسه شتوییه تحلیل پذیرد
 بعد از آن صید نمایند لهذا شیخ الرئیس
 میفرماید که افعی را در اواخر ربیع صید کند و
 اگر ربیع شتوی باشد یعنی پیرو دت مایل بود

با وایل تابستان گذارند و خنین بن استیج گوید
 صید افعی وقتی باید که از بهار متی گذشته
 باشد نزدیک بویست و اصوب تر و فقیر
 آنست که اگر ریح بر مزاج خود گذرد و در بویست
 بهار صید کند و اگر شتوی باشد با و آخر بهار
 مهلت دهند و اگر جنوبی یا صیفی باشد قریب
 باعث دال صید نمایند و حکما و اطباء در موضع
 صید اختلاف کرده اند اندر و نامی گوید
 که صید افعی از پهل حل بحر باید از مواضع پریا

که درخت بسیار داشته باشد و مکرر ده داشته
 صید افعی از محال خشک عدم الاشجار
 و سبب آنست که حیات که در ساحل بحر ما و ا
 دارند بواسطه شفق و تخفیف رمل فضول الشیا
 کم تر است و رطوبت مضعف حرارت
 بر مزاج و بدن غالب ندارند و سبب
 احتیاج قریب اشجار و نبات آنست
 که بگیاه و عقیق حیرت کند و از گیاه تازه غذا
 سازد نه از خاک و جانی پس منع فرموده

از صید کردن افعی از پاهای بحر و پاسب
 آنست که جالینوس حکایت میکند که از
 صیادی پدیدم که فتنه میان افعی
 معطشه و غیر معطشه صیت جواب داد که هیچ
 فتنه نیست الا آنکه افعی که در شطوط بحر
 ما و اوار و معطشه است و کوشش بلوچه دارد
 جالینوس بنا بر این اعتقاد حکم فرموده که افعی را
 از کنار دریا صید نکند تا این باشد از
 معطشه و از همین سبب است که شیخ میفرماید

که افعی را صید نباید کرد از شوره زار و
 شطوط بحر و همچنین منع فرموده اند
 که افعی را از مواضع شجر صید نکند خلا
 ظاهر قول اندر و ما پس که او امر نموده صید
 افعی از مواضعی که درخت و گیاه بسیار
 داشته باشد پوشیده نیست که آنچه از احکام
 حکماء کرام ظاهر میشود آنست که افعی را از
 جایی که سیرند که منبت نبات و عفا قیر
 باشد نه اشجار عظیمه خصوصا درخت بلوط

و اگر تربت رملی باشد خوبتر باشد و سگ
 بحر و شوره زار و بوادی عسیم الاشجار
 نباشد تا این باشند از معطشه چنانکه جالینوس
 بمنع صید از کنار دریا احتیاج از آن
 نموده و سالم باشند از بلوطیه که در قرب
 اشجار خصوصا بلوط ما و ادار و چنانکه شیخ الرئیس
 بمنع صید از مواضع پر درخت اجتناب
 از آن نموده و ملاحظه اندر و ماخس مرغی باشد
 که ایف از گیاه تازه غذا سازد و کوشش

41
 ۴۴
 صالح و نیکو باشد و چون افهی شرایط مذکوره
 پیدا شود صید کند و در انبویه فسخ کند
 که مقابل طول افهی باشد تا حرکت نکند
 و مضطرب نشود و در آن انبویه پاره نان سمید
 و اندکی از اجزای آرقص اندر و خون بریزند
 تا بآن مشغول شود و نشف رطوبتش نماید و
 چون صید کند بر مائیل و حیوانات مسلط
 گرداند تا بعضی از سمیش مستغرق شود و
 مرتبه سمیش نیز معلوم شود و پیش از یک روز

یاد و روز بگذارند تا بخت قلت غذا و
 غضب مزاج افعی حدت پیدا نکند بعد از آن
 پسر و دنبالش با هم گرفتند یک دفعه مقدار
 چهار انگشت پند از نزد خصوصاً که افعی عظیم باشد
 چنانکه اکابر این فن تصریح نموده اند و سبب
 قطع پسر و قلت لحم و کثرت سمیت است
 بخت آنکه ماده پسم بسر و دهن افعی میل کند
 و ماده لبن بجانب پستان بلکه گفتند که
 در پسر افعی قیته هست که تولد پسم می نماید

خصوصاً در دهن افعی و در باقی اعضا سم معتدل
 نیست و سبب قطع دنب کثرت
 فضل و قلت لحم است جهت آنکه لطف غذا
 بجانب علوی میل میکند و اعضا فوقانی اولاً
 فاو لا اجود غذا جذب می نماید و چون غذا
 بموضع ادناب رسد باقی نماند الا علیط
 عگر روی و صاحب جامع گوید پنی ان یقطع
 رؤسها و ادنابها لانها خلوان من اللحم و
 اما ما یقال من انه پنی ان یقطع اطرافها

از طرف دنب کمتر قطع کنند اجزائی که محاذ
 او احسب معا و محل اتصال منقطع نشود
 و همان فساد لازم آید و اگر بیشتر قطع کنند
 نقصان مذکور لازم آید پس صواب
 آنست که بمقدار مذکور یکدفعه بایکدیکه
 قطع نمایند و سپس قید معینه نیز نیست
 تا حصول مواد پستی که در پرو دنیا
 او بیشتر بجهت اضطراب و حرکت
 منتشر گردد و گوشت باقی اعضا فاسد

علی التقدير فانه باطل و درین سخن قطعیست
 بجهت آنکه تعیین مقدار چهار انشت در قطع
 طرفین واجبست از برای آنکه اگر کمتر یا بیشتر
 از آن قطع کنند فساد و نقصان لازم می آید
 بجهت آنکه اگر از طرف پسر کمتر قطع کنند اجزائی
 که محاذی قلبست و رطوبتشن حرارت
 دل مشتعل شده مقطوع نشود و باقی ماند
 و با وجود فساد افساد باقی کند و اگر زیاده
 قطع کنند گوشت صالح نافع منقطع گردد و اگر

نگرداند و چون ایفیه در وقت قطع مضطرب
 شود و حرکات کند و بعد از قطع خون
 بسیار از وی آید و زود نمیرد مستحسن است
 دلیل صحت و قوت بود و اگر قطعاً مضطرب
 نشود و حرکتش ضعیف باشد و زود میرد
 دلیل ضعف قوت و وجود مرست و صلاحت
 استعمال ندارد و بعد از انقطاع حیات
 پوستش جدا سازند و پیرا حشاخصاً
 زمره که پسم است پند از مذمت آنکه پوست

جمع حیوان قبول فضول پشتر می نماید و احشای
 معدن فضولست خصوصاً طحال که از خون غلیظ
 ردی متولد میشود و پیه ایفیه بار ذات
 غذا مفسد ادویه است بعد از آن ایفیه باب
 صاف و نمک پاک بشویند و در یک
 پسکین یا سیفال نو یا نحاس پیفید کرده
 بپزند باب چشمه پاک خالی از کیفیات
 عوضی که از سر چشمه برداشته باشند و از
 مختلطات خالی باشد و تخصیص دیگر

کوبیده که چون افی در وقت تابستان صید کنند
 مطلقاً نمک نیندازند بلکه پاره شبت
 در دیک اندازند تا فصول بد که در گوشت
 مانده تخلیص یابد و لطافتش زیاده گردد
 و جالینوس گوید شبت تازه باید تا لطیفتر
 و قوی تر باشد و بعضی از متأخرین اندکی
 زیت اضافه کرده اند تا حدت پسم که در
 گوشت باقی مانده باشد ساکن گرداند
 و فایده دیگر دارد که آن تقع در پسموت

سفالی و پنکین جت آنست که پفال و
 و پنک در گوشت تغیر نمیکند و کیفیت فاپد
 از گوشت جذب نمایند خصوصاً که نوباشد
 و اختیار نخاسی پیفید کرده بخت آنست
 که رصاص حایل شود میان زنک پس و گوشت
 و نخاسی کلیه باید که سفالی نباشد و آنکه
 نمک که قریب العهد بانعقاد بود تا چرک نکرده
 باشد اضافه کنند آنقدر که شور نشود بلکه
 خوش طعم گردد و منع عفونت نماید و جالینوس

و بعضی تجویز نموده اند بخت آنکه دسومت
 مد عفونت و فسادست علی ای حال آتش
 انکرا شده تخصیص که از فحم بلوط باشد
 بپزند تا دو دکنی سرد و اگر فحم بلوط
 نباشد به هیزم که دو دکنی بپزند تا همدا
 شود و بر تبه که گوشت با سانی از استخوان
 جدا توان کرد و بعد از آن از آتش فرو گیرند
 و پس رویک پوشانند و بکندارند تا سرد
 شود پس سوراخ پنی و دپستهارا بر غن

بلسان چرب کنند و پنی به بندند و تمام
 گوشت را از استخوان با سانی جدا سازند
 حنین بن اسحق گوید در طریقه که مرق افی
 داشته باشد پندارند تا خشک شود و
 هو اشف رطوبتش نماید چون تمام گوشت را
 جمع کنند از مرق جدا سازند و در ماه
 پاک پسنیکن نرم بکوبند و اندک اندک
 مرق اضافه نمایند و صلا یکنند تا مثل
 مرهم شود و قویتری که از گوشت باب

مفارت کرده بگوشت باز آید بعد از آن
 دقیق نان سفید تنوری خشک شده عاری
 از فضول کامل النضج که نمک و خمیره آن
 بقاعده باشد اضافه نمایند برای آنکه اگر گوشت
 تنها خشک کنند زود فاسد شود و از هم نبرد
 و توش باطل گردد و بعضی گفتند که در
 وقت نان کوفتن قدری از مرق افهی بر آن
 باشند و پیب قیدان به تنوری آنست
 که کامل النضج باشد و اگر کامل النضج نباشد

خوف آن هست که ترش شود و باید که ناز
 در خانه خشک کنند که نم نداشته باشد
 تا که نگیرد و از همین جهت می باید که نان
 بخاف تمام داشته باشد تا فاسد نشود
 و افساد گوشت نماید و نمک و خمیره داشته
 باشد تا نفخ و خلط کند م تحلیل دهد و لطیف
 سازد و این نوع دقتی را با گوشت
 مخلوط سازند تا رطوبت گوشت را شفاف کنند
 و از عفونت نگاه دارد و بجهت لزومش

حفظ قوت گوشت نماید تا زود تجلیل نرود
 بخت خمیر و نمک تجلیل باقی سمیت
 گوشت نماید و بخت غذایته و ملائمت طبیعت
 بهتر خوبتر قبول کند و طریق امتزاج دقیق
 آنست که اول نان برق بخورساند تا برق را
 تمام جذب کند و قوت زایل بگوشت
 باز آید چه در آب قوت گوشت بسیارست
 لهذا بجهت وین می دهند و فایده دیگر آنست
 که منع تکرر می نماید بخت آنکه رطوبات را

چون پس نرود و متعفن نشود و خصوصاً که
 نمک در آن باشد و اگر رطوبت دیگر بد
 مخلوط سازند تکرر شود و ایضا بواسطه
 چربی که دارد چون خوابند که ترتیب و
 نمایند با سانی توان ساخت بعد از آن
 دستین را بگوشت مخلوط سازند و این
 اے صادق گوید که جالینوس گوید در اول
 این طریق بعمل می آورد اما در او خسر چنان
 اراده نموده که نان خشک کوفه با گوشت

مخلوط پازند پی مرق جهت آنکه جفاف
 قوص این سنگام اسهال و خف
 تکرر نیست و اصوب تر و قیر است که صاب
 ذخیره میگوید که چون گوشت را جدا کرده
 باشند با و نپسین بگویند و چار یک
 گوشت نان همید پاکیزه بریان کرده
 که خمیره او بقالین کرده باشند کوته
 و پخته بآن سرشند و اگر در سرشتن
 باب حاجت شود از آن آب گوشت قطره

قطره بچکاتند و بگویند تا پیکد یک مرتبه
 تمام پیاید و در مرتبه اول که آب داخل گوشت
 بسیارند ملاحظه نمایند که آنقدر داخل کنند که
 بعد از کمال نضج و طبخ گوشت از مرق
 آنقدر آب باقی ماند که جهت امتزاج
 کافی باشد و تمام داخل کرد و وقت
 گوشت ضایع نکرد و اصحاب تدقیق
 در وزن و قیاس اختلاف کرده اند ^{بهر} اندازند
 تعیین معیار نمود و جالینوس و عینوس

و دیو قراطیس مثل داخل کرده اند و
 متاخرین رُبع و خمیس گفته اند شیخ الرئیس
 میفرماید که قند در اخیر مختارست و قوت
 گوشت ای فنی را بهتر نگاه میدارد و علی
 ای تقیدیر چون قند با گوشت مخلوط
 سازند در رسم ببالند و قورصهای تنک
 مدور بسازند بوزن یک مثقال جهت آنکه
 قورص پطرد و زرد خشک میشود و خوف
 فسادست و مدور جهت آنست که اسکا

دیگر جهت زوایا و اختلاف قبول کسر
 در اجزاء قبول انحصار در آن پشتی است و
 او ایط قورص را تنک تر از اطراف
 سازند و اطراف باعث دال سازند جهت
 آنکه هوا از همه طرف بطرف میرسد بخلاف
 و سیط و در وقت ساختن دست را بر و
 بلسان چرب کنند تا بدست نچسبد و خوبتر
 توان ساخت و فواید دیگر دارد که قورص در
 سمومست و منع تکرر و قورصها را نیز چرب

آفتاب قوت کوشش افعی کم میسازد و همچنین
 جمیع اشعاع در سایه خشک باید گردیده اشعاع
 آفتاب قوت دوانا قوی میگرداند و اجزای
 لطیفه را تحلیل میدهد و عمل ادویه را ضعیف
 میسازد و چون اشعاع افعی بغایت خشک
 شود و در ظرف چینی یا آبجینه و امثال آن
 نگاه دارند و بعد از جفاف تمام مدینه
 بگذارند و این را پیاسحق گویند و هفتقه کافی است
 و بعضی از متاخرین گویند بعد از شش ماه

سازند تا بخت لطافت تقو و کند و بسیار
 اجزاء آفتاب برسد بعد از آن در ظرف پاک
 نهند یا در پشت غریب و در سایه خشک کنند
 در خانه که بلند باشد و آفتاب بر ظاهر آن
 در جمیع اوقات زود بتابد و هر روز
 یک جانب تغییر دهند و تا اثر رطوبت باقی باشد
 بر نباید داشت که متعفن شود و ولایت ترکیب
 تریاق نباشد و از غبار و باران محافظت
 نمایند و از آفتاب نگاه دارند که حرارت



بعل آورند و توش تاد و پال باقیست
 و جالینوس کویده که اقواص را بعل آرند پیش
 از آنکه مدینه مدید بر آن بگذرد و بعد از یک
 یک پال و بعد از آن نیز استعمال توان کرد
 و هر گاه که در اول جناف تمام کند تا سه
 سال و چهار پال بر کمال خود باقی می ماند
 بشرطی که در حفظ آن رعایت بنمایند و غبار
 که بر آن نشیند پاک سازند جهت آنکه غبار
 موجب تامل نشود و پیش از تامل اگر چه

کمیند باشد فایده اش ناپاظر نشود بلکه
 ضعیف میگردد و بعد از تامل غلش باطل است
 فصل دوم در قواعد ترتیب قرص
 اسقیل اسقیل یا زکوهیست که و محت
 اسقیل بصل معتدل المقدار تازه است
 که هنگام حصاد کندم برکنده باشند
 جهت آنکه آنچه بغایت رسیده باشد و بزرگست
 رطوبت بیشتر دارد و آنچه بغایت خردست
 خشکی تمام دارد و معتدل المقدار متوسط است

صاحب ذخیره گوید باید که ظاهرش بسرخ
یا بنفشه بایل بود و بعضی گویند بزردی بایل بود
پس سرو بن پاز را پندارند و بریان
کنند تا حدت پاز پاره کم شود و طبق
بریان کردن اسپیل مختلفست بعضی گفته اند
که در خاکستر گرم بریان کنند و جالینوس پس
گوید منقشر پازند و در خمیر کبرند بخت
آنکه در خاکستر و آتش تنهار طوبش برود
و بغایت خشک گردد و بسوزد و خمیر

و ابن ابله صادق گوید که اندر و ماخس
بر آنست که معتدل العظم باشد بخت آنکه گمان
برده که عظیم در مواضع نناک می رود و کثیر الرطوبه
و ضعیف القوتست و صغیر در مواضع خشک می رود
کثیر الحدتست و جفاف تمام دارد اما چون در یک
موضع برآمده باشد مختار کبارست چنانچه
جالینوس اراده نموده و وجه تعیین وقت
بصا و کف دم آنست که اسپیل در نیوقت
بگال رسیده و هنگام سقوط و رقیق است

فایده دیگر دارد که تقع در سمومست و بعضی دیگر
در کل گیرند و مستحسن نیست بخت آنکه کل
رطوبات استقیل نشف کند و بعضی از
متأخرین جمع نموده اند و حاجت بان نیست
بعد از آن در تنوری نهند که پرخ کرده باشد
و آتش پروان آورده تا خمیر بریان شود
چون تمام بخت شود پروان آورند و نشانه
تمام بختنش آنست که چوپای در پیاز فرو برند
اگر بآبانی فرو رود بخت است و اگر بدسوازی

رود اعاده نمایند چون بخت شود پختش
پندازند و مغز آن که نیک بخت باشد بگویند
و نرم پیازند و کرپنه تازه سفید اندکی
بریان کنند تا وقت کوفتن بهتر متعشیر شود
و کوفته بحریر بخت اضافه نمایند تا شف
رطوبت استقیل نماید و نکندارند که گره گیرد
و صاحب جامع گوید قلع مد طحن کرپنه
آنست که کرپنه سفید فربه را آب برپان
ریزند و پاره مگذارند و تحریک آن نمایند

و نقل و مصلحتش کرپنه است و ایضا دفع مضرت
 ز مرکزندگان مینماید و اختیار پیفیدجت
 آنست که لون دیگر مراره بسیار دارد و اندر و خامپس
 بجز بندوی از اسپتیل و جزو آرد کرپنه
 ضم نموده و دیو قراطیس و فلاغور پس
 متساوی ترکیب کرده اند و جالینوس از
 غصص یک وزن و نیم آرد کرپنه اختیار
 نموده و صواب آنست که اگر پاز قوی باشد
 آرد کرپنه پشتر کنند و اگر ضعیف باشد

تا آب خورده شود بعد از آن از آب
 پرون آرند و بریان کنند تا ممتد شود
 بعد از آن با سیاب خرد کنند و پیزند
 و این طریقی را حکما در ترکیب تریاق ذکر نمودند
 و سبب این ترکیب آنست که اگر خواهند
 که پاز را تنها خشک کنند بحت رطوبت و
 لزوجت طبعی زود خشک نشود و متکرج
 شود و قوتش باطل گردد و سبب اختیار
 کرپنه آنست که اسپتیل مضرت با معا

کمتر علی القادیر چون آر و بکرپنه مخلوط
 سازند و رسم ببالند تا امتزاج تمام یابد
 پس قوصهائی تنک بسازند تا زود خشک
 شود و بعد از آنک دپتها را بر روغن گل
 چرب کرده باشند تا حدت اسیقل باز
 دارد و منع تنقظ اصابع نماید و وجه احتیاطاً
 روغن گل آنست که روغن پان موی
 از دیاد حدت و لطافت و تنقظ عنصل
 میشود بخلاف روغن گل که بخت تقویت و

اعتدال منع تنقظ میکند بعد از آن بطریق
 قوصه افنی خشک کرده محافظت نمایند
 بعد از دو ماه بعمل آورند قوصه تباد و پیال
 باقیست فصل پنجم در صنعت ترص
 اندر و خون جُشن در پاله تر یاق کوید اندر و
 لفظیست یونانی یعنی مَحْسَنُ اللّون یا مَطِیْبُ
 رایحه البدن و ابن ابی صادق در شرح
 مسایل گوید که این ترص شخصی ترکیب نموده
 از مدینه اندر و خون و در بعضی کتب ترص

اندر و خون نوشته است و وجهی دیگر در تسمیه
 آنست که اندر و خون نام چوب دار ششعان
 که یکی از اجزای این قرصست و نسخ
 مختلف دارد نسخه که حین بن استحق تعیین نموده
 بهترین نسخهست و در اوزان ادویه متوسط ^{صفت}
 پوست دار ششعان شش مثقال قصب الذریر
 قسط مرعیه ان پان اسار و بن حاما
 بعد از آن مصطکی فو مرکی شش مثقال
 و در ذخیره اتخوان پیفید پست مثقالست

فلاح از خر پست مثقال و در ذخیره و وارده
 مثقالست ریوند چینی پیلخه دار چینی
 مرکی ده مثقال و در ذخیره دار چینی پست و
 چهار مثقالست پیلخه شش مثقال پنبل
 پانچ مرکی شاتر ده مثقال مرصاف
 پست و چهار مثقال زعفران و وارده مثقال
 اجزاجد اجد اکوفته پزند و شراب ریجانی
 مایل خللوت معجون سازند و دست
 بروغن بپان چرب نموده بدستور مذکور

قوس پازند و در پایه خشک کنند
 قوتش تا دو سال باقیست نسخ دیگر
 از قانون پوست دار ششغال ششغال
 قصب الذریره قسط عیدان با پان اسارو
 مو حما بعد هریک پست و چهار شغال
 مصطکی اقوان پیفید فوهریک ششغال
 فتح اذخر را و ند پیلیخه دار چینی هریک
 پست شغال و در بعضی نسخ را و ند و ازده شغال
 و پیلیخه ششغال و دار چینی پست و چهار

شغالست مرصاف پست و چهار شغال
 پس بنهند ی شاتر ده شغال پیادج
 شاتر ده شغالست و در بعضی نسخ پست و
 چهار شغال مذکورست زعفران و ازده
 شغال اجزا کو فته و بخت شراب و ص
 پازند عدد داد و یه هر دو نسخه نوزده است
 در اوزان ادویه اندک احتلا فست احسری
 من القانون عود دار ششغال قصب الذریره
 قسط اپارون عود بلسان حما مامو فو

اتقان زعفران هر یک شاتر و مثقال
 و در ذخیره زعفران دوازده مثقال است
 پنل پاچ هر یک دوازده مثقال
 مرصاف پست و چهار مثقال کوکبه و پنجه
 بدستور قوص سازند عدد وادویه این نسخه
 چهارده است جعه و پیلخه و دارچینی
 و راوند و فلاح اذخر ندارد این نسخه
 و ارشیشان فواپارون عید البلسان و جعه
 و مصطکی و قصب الذریره هر یک شش مثقال

و در بعضی کتب بجای فومند کورست اتقان
 سفید پست مثقال فلاح اذخر دوازده
 مثقال پنل هندی شاتر دوازده مثقال مرصاف
 پست و چهار مثقال زعفران دوازده مثقال
 ادویه کوکبه و پنجه بوجه مذکور قوص سازند
 عدد وادویه دوازده است و قسط و مو
 و گاما و پاچ و راوند و پیلخه و دارچینی
 درین نسخه نیست رکن دوم درادویه
 مفرد و شش بر دو جز و ست جز اول

در پان ماهیته دوا و درجات ادویه و
 افعال کلیه و جریه بر وجه کلی هر چه وارد بدن
 آدمی میشود و منفعل میگردد و از حرارت
 غریزه طبیعی اگر خلع صورت غذائی و لباس
 صورت عضو میبیناید و اثری دیگر ندارد
 آنرا غذا را مطلق میگویند و اگر خلع صورت
 و دانی نمیکند بلکه احداث کیفیتی میبیناید
 تنها آنرا دوا را مطلق میگویند مثل فضل و اگر
 بخمرو صورت نوعی اثر میکند و الخاصیه

میگویند که بصورت نوعی که بعد از امتزاج
 بسایط و اجزا حاصل شده اثر میکند چون اثر
 مقناطیس در جذب آهن و ذوالخاصیه
 و قسم است بجهت آنکه تاثیرش مضاد
 حیات است و آنرا اقسام گویند چون زهر عقرب
 و زهر اسفند و یا موافق و مناسب حیات و
 ملائم بدست و آنرا فاد زهر و تریاق گویند
 و بیشتر آنست که مخصوص میدارند فاد زهر را
 بمفردات و تریاق بمزجیات و اگر بدو

یکم شد یانه دویم دومیست و اول
 چهارم و آنرا دوا پسمی گویند و فیه میان
 پسم و دوا پسمی است که دوا پسمی
 بکفیت هلاک میسازد با فراط احتراق
 یا غلبه جمود مثل فریون و افیون و پسم بصورت
 نوعی مضاد حیات است شاید که کیفیت نیز
 مد شود مثل هلاک و هر درجه را عرضی
 که با اول و وسط و آخر منقسم میشود و اول
 او ویه قسمت کلی و بنرئی و شپنه کلی

یا پس حالت اثر کند دوا غذائی و غذا
 و دوائی و دوا ذوالخاصیت و غذای
 ذوالخاصیت و دوا غذائی ذوالخاصیت
 گویند و این دوا چهار درجه دارد و جهت
 آنکه یا حادث کفیتی میسازد شپنه کفیت
 بدن یا زاید اول معتدلست ثانی اگر تاثیرش
 محسوس نیست درجه اولست و اگر محسوس بود
 و دقت بود جهت آنکه مضرت میرساند یا نه
 دویم دومیست و اول یا آنکه بفراط کفیت

کلی آنست که مخصوص بعضوی نباشد مثل تسخین
و تبرید جزئی آنست که مخصوص باشد مثل
تقویت معده و جگر شپه بکلی مثل ادرار
و اسهال که این افعال اگر چه جزئی اند اما
شپه بکلی اند در عموم اثر از نفع و ضرر جزو دیم
در بیان احوال ادویه فاروق برپسین جزو
محقق نماید که نیکی و بدی مرکب عاید بد و چیز
یکه خوپی و بدی اجزا و مفردات
اگر اجزاء قوی و تازه و چیدست مرکب

تمام و قویست و اگر معشوش و ضعیف است
مرکب ضعیف و ناقص است و دیم چنین
تالیف اگر هر یک از ادویه را بر وجه
لائق ترتیب نمایند و بایکدیگر امتزاج دهند
مرکب چید الصنع و تمام و قوی العمل باشد
و الا ردی الصنع و ناقص و ضعیف العمل بود
اما اختیار اجزاء موقوفست اولاً بر
معرفت ماهیة ادویه و ثانیاً بر مشاهده بسیار
از برای آنکه اگر اجزای لائق اختیار نکنند

تریاق ضعیف شود و متغیر گردد و چنانکه
 از جالینوس نقل میگردد که شخصی تریاق ساخت
 و بعد از سه سال طعم و رایحه اش نمرتیه مایل شد
 چون جالینوس عرض نمود حکم کرد که عسلش از
 جزیره قبرق است و در طبع تقصیر نموده و کف
 نگرفت این شخص معترف شد و از حکم جالینوس
 متعجب بماند و جالینوس عالم بود بر آنکه عسل
 این جزیره بعد از مدتی بمرتیه تبدیل میشود
 و شخصی دیگر تریاق ساخت و ترش شد جالینوس

۴

حکم نمود که شراب بسیار داخل کرده است
 و شرابش کهنه و نیکو نبوده و مانعی که بگوشت
 افغی مخلوط ساخته چیده الصنع نبوده آن شخص
 معترف شد و چنانکه یاف آنت که مفردا
 و مرکبات را برنج لایق ترتیب نمایند و با هم
 مخلوط سازند اما کیفیت ترتیب اجزای
 تریاق مجلا از پیش مذکور شد و اختیار مختار
 از سه دوا چون قوف بود و اولابریان
 ماهیت آن دوا و ثانیاً بر معرفت انواع و اصناف

وچند وردی آن واجب بود که این امور تفصیل
 مذکور شود تا آنچه لایق تریاق باشد معلوم
 گردد و خاصیت جمیع ادویه تریاق خواه آنچه
 متقدمین آورده بودند و متاخرین جهت
 مضرتی ترک آن نمودند و خواه آنچه متاخرین
 جهت غرضی داخل نمودند مذکور میشود و منفعت
 و مضرت هر یک از ادویه بر وجهی که مناسب
 تریاق باشد پدید میگردد و تا پسب ادخل
 و ترک سرد و معلوم شود و الله الموفق والمعين

اسپیل بصل الفضل و بصل الفار نیزه کونید
 پاز دشتی است کرم و خشک بود در پیسم
 و بعضی کونید درد ویم شیخ فرماید کرمست
 در پیسم و خشکست درد ویم مختار آنست که بکمال
 رسیده باشد و رنگش مال سفیدی و درد
 بود و طعمش میان شیرینی و تلخی و تیزی بود
 و احتیاج از باید کرد از آن اسپیل که تنه برآمده
 باشد و در آن زمین دیگر اسپیل نباشد کونید
 آن اسپیل سم است و اسپیل از اجزای ثانی

تریاقت ثقیب و تخفیف تمام دارد
 فصول و رسوم بسوزد و بخارج جذب کند
 نافست بلع افایع و تریاق هوام بود چون
 بخورند بلذع عقرب منفعت عجیب دهد خوردن
 اسفیل حدت نظر و قوت معده زیاده کند
 و به تنگی پیش و پس نه کنه و سختی پیروز ویرکان
 و استسقا و عرق النساء و امثال آن مفید باشد
 شربت نیم مثقالست گویند مضرت به حسب
 سیدم مصلحتش حاکم است و گویند مضرت به پیش

مصلحتش آرد که پسته است شیخ فرماید که
 بدش یک وزن و دمانا و ثلث وزن
 و ج و ثلث حاکم است و گویند اسقور دیون
 اسقور دیون اسقور دیون نیز نویسنده
 ثوم الحیه و ثوم بری نیز خوانند بفارسی میرو
 و پیر بری گویند کرم و خشکست در او آخر
 پیسم مفتوح و مجفف و مجله بود تریاقیه دارد
 نافست بهش افی و حیات و کرید یک دیون
 و لسع عقرب و رتیلا و مدربول و حیض و مخرج

جنین بود با وجع مفاصل و عرق النساء و وجع
 و رک مفیدست چون طلا کنند بر لسع عقرب
 پسم را بخارج جذب کند و پینه را از احاطه
 پاک سازد شربت کیمشقال است بدش
 غنصل کوچک است اصل السوپن الاسمانجونی
 ایرپانیر خوانند و آن بنخ سوپن متحر است
 که کل زرد و سفید و لاجوردی دارد و مختار
 تازه خوش بوست که جرمش سخت باشد
 و چون بخوانند زبانش را بکزد و در وقت کوفتن

عطسه آورد و مسوس نشده باشد کرم و
 خشک است در آخر دویم تر یا قیقه دارد بدفع
 مار نافع بود و حدت زمرهای کشنده کم سازد
 و مفتوح و مجفف و مدبول و طمٹ و ملطف
 بود و فصول پینه بنفش اخراج نماید شربت
 پسر درم است مضرت بشش مصلحش
 عسل است اسطوخودوس گویند معرب
 ستخادیس است و پتخادیس نیز گویند
 و ستخادیس پسم جزیره است که منبت

این کیا هست شاهسفرم رومی نیز گویند
 شیخ فرماید کرمست در اول خشکت در دیم
 و ابن ماسویه گوید کرم و خشک است در دیم
 و گویند در اول قحار تازه است که طعمش تلخ بود
 و تیز باشد تقویت و لطیف و جلا دارد خوردن
 آن در پسموم و لذع هوام نافهست و تقویت
 تمام بدن نماید تخصیص احشا و اعضاء باطنی و
 در تقویت و در تصفیه بسر روح قلبی و دماغی
 و تفریح قلب بغایت موثرست دماغ و معده و

و احشارا از اخلاط پاک سازد و صرع
 و امراض عصبی و مغز را ایل گرداند شربت سی
 در مست گویند مضرت بشش مصلحتش حیات
 و گویند قه و گفت اند صمغ عربی یا کثیرا بد
 فراپسین است و گفت اند اقیمنون و یکوزن
 آن مرونی که گفته اند انیسون رازیانه رومی
 و غیر رومی نیز باشد بهترین رومی بزرگ
 دانه است که بشکل نانخواه بود و تحاله از وی
 نیز دواچه مشابه قه و مانا باشد رومی

کرمست در دویم و خشک است در پسیم
 و گفته اند که هر ارش نیز در پسیم است بلا اختلا
 تخفیف در مرتبه پسیم دارد محل و ملطف و مد
 بول و طمث و عسرق و مفتوح پنده و جگر و
 پسرز و مثانه و کرده و رحم باشد و سینه
 پاک ساز و جیمات مزمن و سموم و ضرر
 هوام نافع بود شربتی و متعال است حضرت
 بامعاصی و مصلحتش از یانه بدش و ترومانات
 و گویند تخم شبت و گویند در از یانه دوز

ایون صمغ ششاش است و عصاره نیز گویند
 محار صمغ ثقیل حاد الرایحه است که در آب
 تمام آن حل شود و بحرارت آفتاب
 نرم کرد و که این و حالت نشانه آنست که
 ایون خالص است و از محلطات خالیست
 و معشوش آن خوب نیست اسحق گوید سرد
 و خشکت در چهارم و گویند خشک است
 در پسیم و گفته اند پکین اوجاع و حبس تلات
 نماید و در معاصین کبار داخل کنند تا قوه

ادویه حاره نگاه دارد و نکند که زود
 تجلیل رود و خواب آورد و تسکین به
 شربتی نهد و دانک است و در گرمی است
 مضرست چشم مصلحش زعفرانست مضرست
 بعده و دماغ و روح حیوانی و مصلحش
 جندید پسترت بدش وزن آن بزربنج و یک
 وزن تخم فاحست یا پوست پخ لعل یا پاره
 نار دین بی خواند پخ وی ریشه پیار دارد
 و در معالجات بکار آید و تسکین و غلیظ هر دو باشد

مخارطیب الراجه معتدل المقدار است کرم و
 خشک است در پیسم و گویند در دویم منفخ
 و ملطف و محلل و مدر بول و طمث و منقی جگر و
 معده و مجاری بول بود و جمیع آلات غذا و
 آلات بول را قوت دهد و بوجع مفاصل و
 عرق النساء مفید باشد شربتی پیشه فاحست
 را زنی گوید بدش یک وزن و تر دمانا
 و شیشه و ج و شیشه حمام است اشتیاق شج
 و و شق و لذات الذهب خوانند شیشه و صا

منہاج کوید صمغ طرثوشت صاحب جامع کوید غلظت
 بعضی از متاخرین کوید صمغ نباتیت که در شیراز
 آنرا بدر آن کوید مختار پیفیدت یا بل نرقه
 شخ فرماید کرمست در آخر درجه دوم خشکت
 در اول استی کوید کرم خشکت در دوم استی کوید
 کوید حاد مسخن محل است پده جگر کشاید و
 اوجاع مفاصل و عرق النساء و بصرع و نفس ثصاب
 نافع بود و بلغم لزج باسهال آورد و رطوبات
 از مفاصل کم پیاز و وادار تمام دارد و بختی

که خون به بول آرد و مصلح ادویه مسهل باشد
 و نگذارد که بر طبیعت کران شود و مضروب و بگرد
 و معده کوید مصلحش زوفاست شربتی
 از نیم شفاست تا یکمقال بدش پکینج است
 و کوید حسد دل پیفید و بعضی از متقدمین
 جهت کثرت ادرار و تحلیل و تفتیح و تحلیل
 رطوبات اشق را داخل تریاق نموده اند
 و اکثر حکما جهت قلت منافع و کثرت شرکا
 و مضرت معده و کرده اسقاط نموده اند

و پکینج عوض آن آورده اند که بامناف
 مذکوره بهموم نافست الحوان
 واحد اقل المرص و شجرة الکافور و عین
 البقر نینر کونید بفاریس بابونه کا و
 نیز کونید پیفید و اشقر مرد و باشد مختار
 پیفیدست و در عمل قوی تر باشد شیخ
 فرماید کرمست در پیسم و خشکت در دویم
 و کونید کرم و خشک است در دویم مفتوح
 و ملطف و محلل و مد عسرق و بول و طمٹ

باشد پشک کرده بریز اند شربتی مست
 کونید مضرت بمعن و پیسر و مصلحش اینست
 آفاقیتا قیانیز نوپند در حقیقت آن اختلاف
 بسیار کرده اند اصح آنست که عصاره قوطا
 که در مصر صنط پنط خوانند و صمغ عربی صمغ
 آن درختست و در مصر باشد مختار پیاه
 طیب الراحه است مرکب بود از جوهر رخی
 قابض بارد و جوهر حار لطیف لذاع گنل
 زایل میشود غیر مغسول پر دست در اول و

خشک است در آخر پیسم و مفسول پس و
 خشکت در پیسم تقویت معده و جسم دارد
 منع پیلان دم کند و بحیف تمام نماید بدل آن
 عصاره خرنوبست چوشانید و خشک کرده
 و کونید یک وزن آن جنض و عد پیش
 و ماز و بود ایتمون ثمار اقريطی پرخ
 رنگ تلخت کرم و خشک بود در دیم
 قلع مواد سوداویه نماید و پاسب ادخال
 ایتمون در تریاق آنست که خلطی که بحت حدت

سموم افامی و دیگر زهرها خصوصا کزیدن
 سک و یوانه محترق شده مردم محرو را
 از خوردن آن عثای نه و قی و کرب پیدا شود
 شربتی تمام از د و شفاست تا چهار مثقال
 بنط فلن فیطافلن و فیطافلون سم بوسند
 و ذخمته اوراق و ذخمته اصابع و پنخکشت
 نیز کوند بر شش برک شهدانه مانند تخم و کل
 و بر شش نکار آید و چوبش فایده ندارد کرم
 و خشک است در پیسم و کونید کرمست در

اول شمار تخم آنست که تازه و ثقیل باشد
 و مفتوح و ملطف و محلل بود پدیده جگر و پیرز
 بکشداید و وجع مفاصل و عرق النساء و جرت
 روده و اسهال و در و جگر و تب ربع و صرع
 و یرقان و ترف دم زایل کرد و اندخوردان بکشد
 مار و افی نافست چون ضما کنند بر محل گردن
 سک دیوانه فایده دهد و دردی که از شرب
 ادویه قحاله پیداشود پکین نماید شربت
 یک مثقالست مضرت به باه مصلحش ^{بست} صمغ عربی

بزرا کدر پس کرفس پستانی و آجایی
 و جیلی و صخری و بری باشد جیلی را و راسا
 و صخری افطرا پایون کونید و آجایی را
 و آن کرفسیست شنبه به پستانی عظیم الوری
 که در نیستان و مواضع پر درخت روید و
 پری را سمرپون کونید جالینوس پس کوبیده متو^{طست}
 میان پستانی و جیلی و جیلی از سمه اقوی بود
 و پستانی اضعف الا یخضض که ضعیف تر
 از پستانیست شیخ فرماید کرمست در اول

پسیم خشکت در و پط آن و بعضی خیرالامو
 او پطهار عایت نموده گویند کرم و خشک است
 درد ویم مفتوح شد و ویدر بول و طمٹ و متقی
 جگر و رحم و روده و کرده و مثانه و پینه
 و محلل ریاحت و گویند تخم کرفس بستانی شش
 از انواع دیگر تقویت معده دارد و بعضی
 بر آنکه کرفس مطلقا مضرت معده و دیگر اعضا
 مثل روده منجر بسیار و طبع آن بادویه قفا
 مثل مرد اسپنک و نشهوام مفیدست و گفته اند

تخم کرفس بالخاصیت پکین اوجلع مینماید مضر
 بود بلند عقر و چون کسی کرفس خورده باشد
 و عقر او را بکزد در حال میسر و این اثر
 خاصیت اوست و بعضی گفته اند که سبب
 آنست که مفتوح بود و زود و اثر پسم بدل
 رساند و درین سخن نظرست و همچنین بالخاصیت
 مضر بود بصرع شربت پی پسر در دست بدش
 رازیانه است و گویند فطرا پالیون بزور
 بلاستقیس بلاستقیس احرف بابلی گویند حرف

۷۳

مفتوح و ملطف و مدبر بول و حیض بود و سده
 جگر و پسر ز بجشاید و بکر ده و مثانه نافع
 بود و قوت ادویه را با قاصی بدن
 رساند و حواس را نگاه دارد و چون
 کوفت بشراب بسرشند و بر محل
 کزیدن سک دیوانه تلا کنند نافع
 بود و چون بخورند حتمه کزیدن بر جانوران
 مفیدست و بر ری پشک کرده و مثانه
 بریزانند شربتی سه درمست بدش تخم گرفتن بود

السطوح نیز خواتند تره تیزک حسد است کرم
 و خشک بود در آخر پیسم خوردن آن بستم
 هوام نافعست اذرا طمٹ کند و رسم
 پاک پیاز و شربتش تا پنجمست بدش
 تخم خردل و تخم ترباست و گویند تخم
 جرجیر و خردل بنزد المراز باج نذر الشمار
 نیند گویند و و قسم است بری و پستانی
 بری و کرم و خشک است در پیسم و بستان
 در دویم و گویند خشک است در اول

و تر و فقیر بدش اینیونست نیم وزن آن بزر
 اشبحم البری شلغم به پسین ممله و شین معجمه
 هر دو نویسنده و لغت نیز خوانند و و پسم بود
 پستانی و بری ثمار از تخم شلغم است
 که پرخ رنگ باشد کرم و ترست در اول
 دویم و سیقورید و سگوید که تخم شلغم در مجوینا
 که جته سموم قتاله و نهوش ساخته اند داخل
 میکند جته پکین اوجاع و مقاومت با سموم
 اما شلغم بری شاخ بسیار دارد و طولش

یک کز شود و در مزارع روید و ثمری دارد
 که چون بکشد یا تخمها پیاده ظاهر شود چون
 بشکند میانش سفید باشد و صغفی دیگر
 از شلغم بری هست که در بر ما که باران
 بسیار بارور روید و پرخ آن بسیار کی
 خیار شود و تخمشن تخم شلغم ماند الا آنکه
 پیاده باشد و نوعی دیگر از شلغم هست
 که آنرا بوشاد گویند و آن شلغمی است که
 که در بساتین مزروع دارند کوچک و پرخ

رنگ باشد نمش لطیفتر از قسم اولست
 و طول فامش سه انگشت باشد و لیستورید^س
 کوید چون پیش از اویه قناله تخم این صنف
 بخورند فعل پسم باطل گرداند عبدالله بن صالح
 کوید تخم این صنف در تریاق فاروق مستعمل است
 شریته و در مست بدل بری تر و فقیر
 آن پستانیت برز البنج از جمله ششدارو
 که در بعضی نسخ اضافه کرده اند برزنج است
 و در بعضی کتب فوتیج نوشته اند و در بعضی نسخ

و غالباً سرد و سهو کا تبست و حق برزنج است
 و برزنج سه قسمت پفید و سیاه و پرخ
 سیاه قوی باشد و مختار پفیدست پفید
 سرد و خشک است در اول درجه و دوم و سیاه
 سرد دست در آخر پیم و پرخ متوسط
 بود و جهت نفت دم نافع بود و مسکن اوجاع و
 مخدر بود و چون زیاده بخورند بکشد شریته نیم^{مست}
 و برز البنج مضرت بر روح نقصانی و دافع
 مضرت سلخه و انیسون و مصطکی و دارچینی

و پنبه است بدلتش فبوست باد آورده پونا
اقبالوتی گویند و شوکه پضا نیز خوانند و بورجان
گویند که بتازی او را شکاعی خوانند و تخمین
نقل از دیسقورید و پس میگوید که باد آورد
در کوهها روید و بر طاهران رخی شوکی هست
و پاق آن دو گز میشو و بخلط انکشت ابهام
دلون آن پیفیدست و مجوف و مرعبست
و بر طرف آن پری خارناک شپه سبر قفد
بحری هست و کل قمری دارد و در میان

آن تخمی شپه بقرطم است و ابوریحان نیز
در کتاب صیدیه سچین میگوید و بعضی از
متاخرین در ماهیتیه این دو امیه گویند که ساق
وی ببطری انکشت باید و قد آن مقدار
یک گز باشد پشت و کمتر و در روی زمین
پهن باشد و در اول که پرون می آید
کیاه بود و باختر خار گردد و پیفید بود
و کل وی پیفید بود و نقش و پرنج بود
و تخم وی مانند خشک دانه و نبات وی

خارناک بود و انبوه و خارهای دراز سفید
 دارد و در زمین ریگ بوم روید و دامن کوهها
 مخفی نماید که تعریف اول برین دوا صادق^{منست}
 و مشابعت بسکای عی ندارد و اگر چه مشهور
 درین زمان به باد آورد این قسم است خلط
 آنچه دیسقوریید و پس بپاشد و اعتماد بر کوه
 دیسقوریید و پس باید کرد و کوبید کرم و خشک است
 در اول تخفیف و قبض تمام دارد و با اختلاف
 بطن مزمن خصوصاً معده و بضعف معده

نافعت دارد بول کند و تبهای کهنه
 زایل کند و چون بخانند و بر لذت عقب نهند
 فایده کند و چون تخم و بی نخورند بکر از
 و نه شج جانوران مفید بود و مضر بود و شش
 مصلحتش افستین است شربت یک درم و
 نیم بود در تبهای بلغمی شاه تره بود و جوده
 و و چشم بود صغیر و کبیر صغیرا فارسیا
 کل را به کوبید و کبیر را عنبرید و خوانند و شمار
 صغیر شامی تازه است صغیر کرمست در پیسم

و خشک است در دویم و کپیر کرم و خشک است
 در دویم مفتوح و ملطف و مدبر بود و بول و طمش را
 بتخصیص صغیر و اخلاط غلیظه را رقیق گرداند
 خاصه که در پینه و شش باشد استسقا
 و تبها که نه زایل گرداند و حب القرع
 پسرون آورد و بلسع عقرب نافع بود
 و گفته اند طبع آن بلسع عقرب و جمع حیوانات
 و هوام نیکوست لهذا در بعضی نسخ تریاق
 جعه را بکپیر مقید ساخته اند شریقی تا

و در مست مضر بود و بعد مصلحش حمامات
 بدش درادرار و احسراج حب القرع
 یک وزن پوست درخت انار و ثلثان
 پلخه است رجنطیان این اسپم شش است
 از نام جنطیس ملک که اولاً بر حقیقت این
 دوا اطلاع یافت که کوشا دینخواستند
 بر کشتن پان اکمل ماند و پیاق مجوف دارد
 و پسخ غلیظ در کوه و مواضع نناک روید
 پخشن کار آید و قوت قوی دارد کرم

و خشکست در پیسم مجلی و منقی و ملطف و
 مفتوح پد و جگر و پیرز و مدبر بول و حیض
 بود و ازاد و یه کبار تر یا قست جمیع
 سموم قاتله مشروب و نهش غرق و افی
 و کزیدن سپیل کلب و کلب کلب مقاومت
 نماید و هتیرین و اینست از برای لذت عجز
 خوردن و طلا کردن شربت نیم مثقالست
 مضرت بپینه مصلحتش سقو لو قدر یونست
 شیخ فرماید بدش یک وزن و نیم سارو

و نیم وزن پوست پنج کبرست رازی گوید
 در اذابت طحال بدل اوست و گویند بدش
 زراوند مدحرجست دو وزن آن
 جاد شیر صمغ درختست که بر شربک
 انجیر ماند و کل زرد دارد و پنج بزرگ صمغش
 از پنج پاتق ظاهر میشود و مختار است که ظاهر
 سفید و باطنش زعفرانی باشد و در آب
 زود حل شود و آنچه پیاده بود و مغشوش است
 با شق و موم غش کنند و طریق امتحان

گویند قنّه شیخ فرماید اشنّ بان نزدیک
 جوز مائل و جوز ماثم و جوز ماثانیه خوا
 وکل آن مشابه دمان بوست از نخت اهل
 فار پس آنرا کل صرنا میخوانند پس دست
 در درجه چهارم یک قیراط در شارب
 مستی پیارا آورد و یکد و شغال در ساعت
 میکشند خدر می آورد و سبب است شیخ فرما
 دشمن دست و یکد رم در درجه یکد و از بر
 تسکین و جمع و تخدیر بمجلا یجت منافع بزرگ

آنست که در آب بمالند اگر تمام حل شود
 و آب مثل شیر نماید خالص است و الا مغشوش
 کرم و خشک است در پیسم ملطف و
 مجفف بو و چون باز را وند بخورد به لسع
 هوام مفیدست و با وجاع پهلوی و پرف
 و تقطیر بول نافع بود و جذب مواد
 از پیروز نماید و مدرطت بود و شتی
 ما بین نیم شغال تا یک شغال است بدش
 پکینج است و گویند یکوزن شیر انجیر

و ایفون بعضی داخل تریاق نموده اند و چون
 فایده معتد به ندارد و مضرت کلی دارد و عدد
 قلب اکثر ترک کرده اند چند پیدستر معرب
 کند پیدستر یعنی خصیه پیدستر و پیدستر
 حیوان بحرست شپیه سک و آنرا پونانی
 قاسطی خوانند در آب و پسر و ن آب
 هر دو تواند بود و مختار آنست که و و خصیه باشد
 پیکر پیکر پیده و پوستش بغایت تنگ باشد
 و این از دواج علامت آنست که خالصست

و غش آن بجا و شیر و صمغ یا باشت و
 صمغ کنند که بخون سرشته باشند و در مثان
 خشک کرده صاحب جامع گوید آنچه میگویند
 که سک آبی در وقت کرخستن از صیاد
 خصیه خود را بر میزند و می افکند باطل است
 کرمست در آخر در حبس نیم خشک است
 در دویم و شیخ گوید کرم و خشکست در سیم
 تلطیف و بحیف تمام دارد و بلذع عقرب
 نافعت و در لسع سایر هوا مفعید بود و تریاق

خبرق و جیمع ز هر مای بار دست خواه
 جوانی و خواه نباتی خصوصا افیون محلل تعج
 و مد حیض و مفتوح پده اعضا باطنی و
 پکن قویج است شربت ریج در مست
 تا نیم درم و چون پیار بخورند گشتند است
 و چند پید پتر اغبر پیاه رنگ یکدرم
 میکشد بدش شیخ فرماید یکوزن و ج
 و نیم وزن فلفل است و بعضی گویند مسک
 و گویند دو وزن و ج است حب البین

بلسان درختی است در مصر در موضعی که آنرا
 عین الشمس گویند بزرگی درخت بن باشد
 برکش بر کپد اب بود و بوی پد اب
 دارد و حب و عود و روغن آن بکار آید و
 روغن افضل بود بعد از انجب دیگر عود
 عود کرم و خشک است در دویم و حب
 کرم تر در نهش هوام خصوصا لذع عقرب
 مفیدست مفتوح پده جگر و احشا باشد
 و ذات الریه و شوصه و پد ف و نفوس

و عیسر بول و صرع و پیدر و مغصه
 عوق النیسار را فایده دهد و فضول غلیظ کم سازد
 مجلا با خشاک بالایی مراقبت شیرین تر است
 شربتی دود در مست مضرت بشماره مصلحتش
 کشیر است بدش کیو زن و نیم عمو و بلسان
 و رازی گوید بدش نیم وزن قشورینچه
 و ده یک پیاسه است حب الفار غار
 درختی بزرگست برکش در از ترا از رک پید
 باشد و پشتر در پشکستان وید و دانه

دارد بقدر فندق کوچک که پوست
 تنک پیاده دارد و مغز آن دو نیمه باشد
 و سخت بود و مایل بر روی باشد کرم
 و خشک است در پیسم و تخفیف تمام دارد
 بول و حیض براند و در و پسر که از بلغم و ریاح
 غلیظ بود و مغصه را پاکین دهد و چون بگویند
 و با غسل یا شرباب لعوق پیازند تنکی
 نفس و تقیض الاثصاب و تره ریه را
 مفید بود و وجع طحال که از رطوبت باشد

زایل گرداند و به نشین جمیع جانوران گرداند
 نافع بود خصوصا عقرب تخصیص که باشد
 خورند و پس گوید تریاق جمیع زهرهاست
 مضروب و بجگر مصلحتش ز رشک است و بد
 آن گویند حب محلب بود با مغز بادام
 تلخ خمسا اما مومن اما من نیز گویند صاب
 جامع گوید درختی است که اجزای آن در
 مکدی رفته است برکش بغاشر و گلش
 بخیری ماند و چوب پُرخ رنگ خوشبوی

دارد و پس دیگر غلیظ هست که در موضع
 نمناک روید و بوی پیداب کند و شیمی
 دیگر هست بسیار صلب و بعضی از متانترین
 گویند و نوعیست یکی مشهورست و نوع
 دیگر به پرپیا و شان ماند چوب زرد
 مایل پرنی و برک پرن خرد و کل کوچک
 دارد و مختار آنست که قسم اول باشد
 که پرخ رنگ و تلخ و طیب الرائحه و
 اریمنی باشد و حما ماعش کنند بدوایی

مصلحتش تخم گرفتار باشد بدش کم وزن
 اسرار و ناست و کونید یک وزن و
 و یک وزن عود و قفل است و کم وزن
 و یک وزن و وزن زیره پنبه کفته اند
 و بعضی کونید بدش ناست یا یا سیم خشک
 حبه گوشت مار و افعی تخفیف تمام دارد
 و تسخیش در مرتبه تخفیف نیست کویا کرست
 در درجه دوم خشک است در آخر پیم
 و بعضی گمان برده اند که مزاج افعی و سم افعی

در ارمنیه و آنرا امویس خوانند و فرق
 آنست که رایحه و ثمر ندارد و کلشن
 پودنه کویس ماند طریقی احتراز آنست
 که حما خرد شده و بخزند بلکه آنرا اختیار کنند
 که شاخای آن یک پنج متصل باشد
 کرم و خشک است در پیم و از مسکرات
 بود تقویه و تقویه حکم نماید و پند بکشاید
 و بلع عقرب طلا کردن با فست شربتی
 و در مست اسحق کوید مضرت بعد

باطلست اما اول بخت آنکه دعوی مذکور
 در حیوانات کبیر الحشر کثیرا لم صحیح است
 اما در حیات و حشرات صغیر موافق نیست و بل
 برین حال ز نورست چه اتفاق کرده اند بر
 حرارت مزاج و همیشه و حال آنکه در زمستان
 فسرده و ضعیف میشود اما ثانی بخت آنکه
 عروض اعضاء مذکوره در پسم افعی
 و سایر حیات و اصلاات بخت ضعیف
 و موت حرارت غریزی است که مضاد

و پسم افعی و جمیع حیات تخصیص اصلا
 پر دست و استدلال نموده اند که اگر
 مزاج حیات کرم بودی در زمستان
 فسرده نشدی چه حیوانات حار المزاج
 در زمستان قوت پشترت و بارو
 المزاج را بعکس و ایضا در گزیدن افعی
 و حیات بر د اطراف و خدر عارض
 میشود و هر دو عرض علامت برودت
 و پوشیده نیست که هر دو استدلال

جوهر پسم سبب آن میشود نه برودت مزاج
 و چون حیات اقسام بسیار دارد و در ترکیب
 تریاق فاروق از جمیع اجزاء باید نمود و الا قوی
 اصلی بس لایق آنست که صفات جمیع انواع حیات
 باصناف مذکور شود تا مرکب تریاق از اصناف
 رویه اجتناب نماید از پیش معلوم شد که مار
 باعتبار سمیت سه قسم است یک طبقه آنست که
 که اصلا مهلت نمیدهد و در غایت سمیت است
 و طبقه دیگر تقیض طبقه اول افتاده است و سمیت

ضعیف دارد و طبقه دیگر هست و آن متعین^{سه سطت}
 از طبقه اول صفات و اصلا است و از
 جمله ماریست که آنرا مکله گویند و پیویایی
 اسفلو شخواته یعنی ملک ماران جهت آنکه
 بر سرش نشانیست طولش دو و جب باشد
 و پیر سر و چشمهای پیرخ دارد و رنگش
 سیاهی و زردی زنده و بر هر چه عبور
 کند محترق سازد و گویند سمیتش مرتبه است
 که نظر و صوت هلاک سازد و در پستان

بسیار بود و صفاره نیز خوانند و حرمانا
 مثل مگله است الا آنکه قدش تا یک کز و نیم
 باشد و از آن طبقه خطافیه است رنگش بخلاف
 ماند طوش یک کز باشد و از آن طبقه ماریست
 که آنرا استوقیس و استقیس گویند پوستش در غایت
 خشکی و در شمی باشد و قدش تا سه کز باشد
 رنگش خاکستریست مایل بزردی و چشم روشن دارد
 و از آن طبقه برافه است پونانی استوقیس و
 استقیس خوانند دندانها بر هم فشار و آب دهان

اندازد و بر هر که آید میبرد و طوش
 دو کز باشد و رنگش خاکستریست مایل بزردی
 و از آن طبقه مفریه است قدش یک کز باشد
 تا دو کز مانند و شاخ برپا دارد و بر شکم
 فلور پر خشک رنگش مشابه رمل بود و از
 طبقه ماریست که آنرا آذر و پس خوانند چون
 در آب باشد و سودر و پس خوانند چون
 در خاک باشد قد کوتاه و گردن پهن کوتاه
 دارد و از طبقه دویم اقسام افعی است افعی

د و قسم بود اصلی و غیر اصلی اصلی است که
 سرش پن باشد و گردش بغایت باریک
 و حوالی شکم غلیظتر از پیار جسد و زکمش اغبر
 منقط بود یا شتر و این قسم مختار است
 ترکیب تریاق و غیر اصلی مثل معطشه و
 بلوطیه است و معطشه جناب جالینوس حکایت
 میکند افعیت که در ساحل بحر و شورزار
 ما و دارد و آنچه از کلام قوم معلوم میشود
 ماریت که قدش یک و جب و پسرش کوچک

گردنش غلیظ باشد و دنبال بر داشته
 رود و نقطه های پیاده بر بدن دارد و گویند
 در شام پیارست هر کس را که بگز و حرقت
 و تشنگی عظیم عارض او شود و چندان آب
 بخورد که شکمش بطرقه نویسد و بلوطیه را
 در پیوسته کمیند و نزدیک درخت بلوط ما و
 دارد و بوی کریم دارد و ازین طبقه جا وریه
 که نوش مشابه جا وریه بود و ازین طبقه و
 و قهاره است و آن ماریت کوچک باریک

کوتاه بر درخت بالا رود و خود را بر دم
اندازد و ازین طبقه رقتاست و لونهای مختلف
دارد پیونایی سیسکا گویند و ازین طبقه
معفته است در بلاد شام و مصر بود پر
پهن دارد و گردن باریک و دناال کوتا
والوان خطوط بر بدن دارد و طبقه پیم است
کمترین پنج گز بود و بزرگترین سی و پنج گز
باشد در بلاد هندستان پیارست و این
ابی صادق بعضی از اقسام رویه ذکر میکند

کمی مشاه و آن مار بیست که چون کسی را بگزاند
شخص قدرت نداشته باشد که ساکن شود
بلکه متصل بدو تا بمیرد و ویم نریه است
که مسوع در پست مری میشود و اعضا
از سم میریزد پیم ناریه است که چون
جیوانی نزدیک آورد بسوزد چهارم
ذات قرون است پنجم ذات الراسین است
که از دو جهت میرود و همچنین اقسام حیات
مختلف بود باعتبار جنسیت و ماوی و زمان

و غیر آن و غرض از تفصیل آنست که جهت
ترکیب تریاق از اقسام چپشه رویه اجتناب
کنند و افعی جوان ماده صحیح الجسم شتر
مجملاً متصف بصفات مذکوره در باب
قرص افعی اختیار کنند و خاصیتش آنست
که فضول و ماده پستی از اعماق بدن
تحت الجلد دفع میکند و بمرق تحلیل میدهد
لذا بهترین دوائی است جهت مجذوم
و قوی قوی میگرداند و جوانی نگاه میدارد

و عسر در از میسازد و صاحب حاوی
گوید که لحوم افاهی جهت مناسبت با پسم
قصد جانب پسم مینماید و از ادویه مضاد
پسم را بوضع مقصود میرساند بشف
و تخفیف پسم مینماید و اندر و ناما چون معلوم
نمود که طبیعت افعی مضاد حیوانست پس
رویة افعی حیوان را تفکر نمود که شک نیست
که افعی حیوانست پس اگر در گوشت افعی
قوت دافعه ضرر پسم نباشد حال افعی

مثل حال حیوانات دیگر باشد پس گوشت
 افعی در تریاق فاروق داخل نمود و تجربه
 موافق قیاس واقع شد و پیچی گوید
 که عدم تضرر بدن افعی از زهر وی باجمت
 مضاد تست یعنی در بدن افعی قوتی هست
 که مضاد و پسم و مقارن و مست یا جمت
 مناسبتی است که مشابه از مشابه منفعل
 نمیکرد و مولانا قطب الدین علامه اعراض
 فرموده که مراد از تناسب اگر شبیه

در کیفیت است تقسیم موجب مشابه و مضاد
 حاضر نباشد بخت آنکه جائز است که غرض
 باشد و اگر مراد به تناسب عدم تضاد
 تقسیم منحصر است اما قول پیچی که شیئی از مثل
 و شبیه خود منفعل نمیکرد و صحیح نباشد
 بخت آنکه لازم نمی آید از عدم تضاد و مشت
 امر مذکور و این انی صادق گوید که عدم تضرر
 بدن افعی از سمش را از برای آنست که در بدن
 او قوت مضاد منافی سم هست یا از برای

4m

آنست که قوت مناسبست هست و اول
 محالست بخت آنکه اجتماع متضادین در بدن
 ایفای یابد پس تلافیت با آنکه کل واحد
 تقوی دیگر میکنند یا برپس چاکر قوت که قوت
 هر یک سپاوی دیگرست و او محالست
 از برای آنکه اگر قوت گوشت تقوی پسند
 افهی عا دم پس ماند و اگر قوت پسند تقوی قوت
 گوشت کند قوت پسند افهی از نه کند
 و ثلثی نیز محالست بخت آنکه لازم می آید

که بدن افهی دایم در تعب و مقابله امر
 باشد خصوصا اگر ایفای امری مغیر
 مزاج که مقادیرم پسند است عارض شود
 بصحت عود بخند و زنده ماندن
 خلاف واقعست بخت آنکه مشاهده شده
 که افای و حیات اعمار طویل میدارند
 و محالست که درین مدت طویل مزاج آنها
 بخت وقوع امور ضرر وری مغیر مزاج
 حیوان متغیر نشود پس باقی ماند که عدم

تضرر پسم بخت مناسبت باشد مثل
عدم تضرر مراره و صفرا و طحال از سودا
که این دو عضو از آن دو خلط متضرر نمیشود
مثل تضرر پیر اعضا و پیچگی کوید و
اعتراض نماید که مناسبتان در افعال
متشابه و نزدیک یکدیگرند و معلومست
که طبیعت افلج مناسبت حیات و مفید
مزاج حیوانست و گوشت افلج این حالت
نیت بلکه غذای ایشان میشود و مردم

۱۴

بعضی بلاد بخوردن گوشت افلج عادت
دارند و قوت می یابند بخلاف پسم افلج
که در جمیع ابدان خواه صحیح و خواه مریض
مفسد مزاج و مناسبت حیاتست پس اگر
کیفیت گوشت و پسم افلج مناسبت می بود
فعل هر دو قریب بهم می بود پس
معلوم میشود که گوشت افلج دفع اذیتهم
از ذات خود و بقا و متضاد میکند
نه مناسبت و عدم افعال و علامه شیرازی

در شرح قانون مینفرماید که در مورد سخن نظر
و نظر در قول پیچی آنست که قول او آنکه فعل
مرکب از متناپبمان مثل دیکریت یا قوپ
بولیت صحیح نیست بجهت آنکه این ابی صادق
اراده نکرده بنا بر است مشارکت در کیفیت
بدیل آنکه تمیل کرد بر مراره و زهره و طحال
و سودا و چون مراد از متناپبستی که میان پیتم
افعی و گوشت و است متناپبستی باشد که میان
صفرا و زهره و طحال و سودا است لازم نمی آید

که فعل پیتم مثل فعل گوشت باشد بمناسبت
فعل مراره مثل فعل صفرا و فعل طحال
مثل فعل سودا نیست و بنا برین جایز است
که پیتم افعی مثلا در درجه چهارم کرم باشد
و گوشتش در درجه پیتم کرم باشد
و سمش قاتل و گوشتش نافع باشد و نظر
در قول ابن ابی صادق آنست که قول او
آنکه ابی فاعی عادم السیم ماند اگر مطلق اراده
نموده ممنوع است بجهت آنکه میتواند بود که

و شرب کهنه تخفیف تمام دارد و در بول
و محلل فضلات بود و در دفع مضرت سم
ادویه قتاله مثل شوکران و ایون و فطر و مثال
آن اثر تمام دارد و مجلا نافعت بجمع ادویه
قتاله بارده و لذع هوام باره و السم و صوب
انت که در اول پسموم مشروب به شرب
اندک ندهند که بجهت مناسبت روح قلبی
و روحانیت و لطافت و تقیید زودتر
کیفت پسم بدل میرساند و از جالینوس

نسبت با بدن افمی عدیم پسم باشد بخلاف
بدن پسان و غیر آن و اگر نسبت با بدن افمی
اراده نموده و حاصل آنست که
که سرد و دلیل ضعیف است از برای آنکه
مکنت که قوت گوشت افمی منافی قوت سم
یا ملائم باشد و صورت نوعی سم کشنده باشد
و صورت گوشت نافع بود و خلاصه کلام
حسد مختار ریجانی کهنه است و زرد کمر ترین
انواع است و پرخ میانه و سفید ضعیف است

منقولست که افیون و شوکران چون شراب
مخلوط پازند پشتر و پشتر اثر میکنند
بشرط آنکه افیون و شوکران پشتر باشد و شراب
کمتر اما چون برعکس باشد شراب قوت افیون
و شوکران ناقص میگردد و در آخر که کیفیت
پسم ضعیف شده باشد فایده معتدبه دارد
و دفع ضرر و حیرت کاتیه اثرش نماید و معده و
جگر و عروق پاک گرداند و فضول را ببرد
و ادراک دفع کند و ریجانی شراب خوشبو

خوش طعم است صنعت آب انکور
نجس صاف در خم کنند بعد از آنکه خم را
بکشته و عنبر و عود و دود کرده باشند
و قرنفل و جوز بوا و دارچینی و زباز و عود
و بالنگو و لسان الحمل نیم کوفت در کیسه
کنند و در آن خم اندازند و بگذارند تا کامل
شود صاحب حاوی گوید در سه سی
رطل عصاره و رطل قند با عسل اضافه نمایند
دار فضل و استقورید و پس گوید که اول ظهور

و معده را از رطوبات لنج پاک سازد
 و قوت دهد و پدیده جگر بخشاید و بصر
 و فالج و عرق النساء فست در دپ آورد
 مصلحتش صمغ عربیت شربتیه از نیم درم
 تا یک درمست بدش نیم وزن فلفل است
 و گویند یک وزن زنجبیل و نیم وزن
 زرنبا و در چینی اقسام بسیار دارد
 مختار احمر طیب الرائحه باریک قلم بود
 که شیرین طعم بود و زبان اندکی بکزد

ثمره فلفل و از فلفل است و در میانش
 و انهایی کوچک است که چون بزرگ شود
 فلفل گردد و آنرا گویند بهار فلفل است
 و مذہب بعضی است که درخت و از فلفل
 غیر درخت فلفل است که مست در پیچ
 و خشک است در دویم و گویند کرم و
 و خشک است در دویم پوستش کثرت از فلفل است
 و ماسویه بر آنست که کرم و ترست بر مری
 کشنده مفید بود و باه را قوت دهد

و گه نه نباشد بعد از پانزده پال
 ضعیف شود کرم خشک است در پیم
 و گه نه اند جاذب و مفتوح بود عفونت
 و کیفیات فایده اصلاح نماید تریاقیه
 دارد خوردن طلا کردن بلذع عقرب
 و جانوران زهرناک نافع بود و دفع ضرر
 ایون کنند و تقویت معده نماید و بهترین
 و ائست از برای تخفیف رطوبات فضلی
 تخصیص از معده و مدبر بول و طمث بود و

با پستقا و حمیات طویل و بود اسپیر
 سودمند است شربتی گچهاست مضر است
 بشانه مصلحتش پار و نشت مضر است
 مصلحتش پلخه است جالینوس گوید بدش
 دو وزن پلخه است و گویند دو وزن
 کبابه و گویند دو وزن اهل و یک وزن
 خولجان در شیشا قند ول و شجرة العصافیر
 و احتلایو پس نیز خوانند بعضی گویند خوب
 پسبل و میت و بعضی گویند پنج پسبل است

دستورید و پس گوید درخت غلیظ خارنا کست
 بوستن تفرقه ماند و پرخ باشد و چوب
 دار ششعان را اندر خون نیند کونید محشا
 طیب الرایح است که چون بوستن بکشد
 پرخ باشد و پیچیده بکشد هست سفید
 زنگ و رایحه ندارد و این پشم نیکو نیست
 کرمست در اول و خشک است در دوم
 و کونید در پیچ و کونید کرمست در دوم
 و کونید پسر دست محلل ریاح و مصلح عفوته

بود و رطوبات غلیظه شفت کند و
 معده پاک پیاز و دوشانه را نافع بود و شتر
 از یک در مست نادر و درم مضرت
 بیک مصلحش و قوست مجفف عصب است
 مصلحش صمغ عربی است بدش
 کرم مزاج است و کونید یک وزن لسان
 و نیم وزن درونج و کونید دو وزن شمر
 نولست و هین لسان مشهور است که
 روغن لسان است و حقیقت صمغ لسان است

بلسان درختیت در عین شمس مصر و باغ
 فرعون بوده اهل مصر در وقت طلوع
 شعری نیشتری از آهن در آن درخت
 فرو میبند و روغن مترشح میشود و گویند در
 پیکرل پایین نجاه رطل یا شصت رطل
 جمع میکرد و در همان موضع بد و وزن
 نقره میفروشد صاحب حاوی گوید چند
 کهنه تر شود بهترست و گویند تا چهار
 سال و تشریف بقیت مختار است که معشوش

نباشد و غش آن بر روغن حیات الخضر و روغن
 حنا و روغن بای و رانیج و امثال آن کتد
 و قند و چنان توان کرد که روغن پستان
 خالص چون بر شیر چکاتد به بند و چون
 در آب چکاتد و بر سم زرد آب مثل
 شیر سفید گردد و چون بر صوف چکاتد
 و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و از
 خواص روغن پستان آنست که چون با من
 بمالند و بر آتش دارند روشن شود و آنچه

مغشوش بود بر پر آب مثل روغن زیت
 بایستد صاحب جامع گوید که آنچه میکوبند
 که روغن پستان اول در ته آب نشیند
 بعد از آن بر پر آب آید حل نمائید
 غلطست کرم خشک است در اول درجه
 پسیم و گویند در دویم جالینوس گوید
 حرارت زیاده ندارد بلکه بجهت لطافت
 و سرعت تاثیر بخلط افتاده اند از کبار
 ادویه تریاق فاروقست بجمع سموم مشروب

تخصیص شوکران و ایفون و خاتق النمر و فطر
 و تمام لذع هوام علی الخصوص عقرب
 و افعی مقاومت نماید منقّی مانع و پسر
 و معده و رحم باشد بلکه جمیع احشای از
 مواد غلیظه پاک سازد و ادرار نماید
 رعشه و لقوه را بغایت مفید بود و شربتی
 از دودانک است تا بکشمقال رازی
 گوید بدش روغن تربست و تیاوق
 گوید یک وزن ماد الکافور و دیقور پس

کوی یک وزن روغن کاوی و نیم وزن
 روغن بان و ربع وزن زیت کهنه
 و نجیب الدین پسر قدی کوی که چون مر
 دو درم روغن زیت ده درم روغن نارچل
 پنج درم عصاره ترب دو درم و نیم با هم
 خلط کرده بجوشانند بدل روغن بلسان
 و کوی نیم وزن روغن نارگیل و دانگی و
 نیم زیت کهنه است و کوی حب بلبلان
 چون بکوبند و بار روغن را زین بجوشانند

بدل آنست و تردفتیر تبدیل اخیر مختار
 جهت آنست که حب بلبلان و ترب
 بر روغنست در انار و مزاج ذو قو بر
 الشقاقل نیز کوی نیم تخم کزبر بریت
 و کوی نیم تخم کرفس است و صیح اولست
 مختار زرد تازده است صاحب جامع کوی
 کرم و ترست در اول شیخ الرئیس کوی
 جز برتری کرمست در دویم و یا بل بر طوبست
 و صیح کوی حرار تش در پیوست و پیش

در دویم و کونید کرمت در پنجم شکست
 در اول مفتوح و مدبر بول و طمٹ بود و هس
 هوام را فایده دهد و جو سر روح زیاده
 گرداند کوبند مرکب و قو خورده باشد
 پسم هوام خصوصاً عقرب در وی اثر
 نکند و پشک کرده بریزاند و حب القرع
 بکشد شربت مقدش یک مثقالست
 مضروب و مثانه مصلحش مصطکی است و کونید
 اپارون بدش یک وزن اینسون است

را و چند چینی ریوند هم نویسند و بعضی
 کونید اطلاق را و ند بر چهار چرخ کنند
 سه قسم فی الحقیقه را و ندست و یک قسم
 را و ند نیست از پسم اول یک را
 چینی و دویم را زنجی و پسم را ترکی و فارسی
 خوانند و این سه قسم را تمام از بلا و چین اند
 و پسم چهارم را شامی خوانند و ریوند
 الله و آب کونید و رطب قلیل الاستعمال است
 و صاحب تقویم گوید و پسم است

چینی و خراسانی خراسانی ریوند است
 و بهترین جمیع اقسام ریوند چینی است یعنی
 قسم اول کونینج ریواس چینی است
 مختار آنست که ثقیل و متکاثف نباشد و زرد
 رنگ بود و بر تبه که چون صلایه کنند مشابه
 زعفران شود و ستمها بر رک بود مانند پشم
 و ظامش خورده نشده باشد و راوند را
 معشوش سازند بآنکه در آب بجوشانند
 و آب آنرا بقوام آرند و خشک کنند و حرم

جد خشک کنند و بفروشد و ریوند
 معشوش کم رنگ بود و متکاثف
 و چون اندکی بخایند یک پیار پرون
 نیاید و ریوند که مایل پسری باشد ناریسید
 بود و خوری کوید کرم و خشک است در دما
 جالینوس کوید مرکب القوی از جوهر
 اریضه بار د که بآن تقویت اعضا مینماید
 و از جوهر حار ناری و از جوهر سرد
 لطیف فادز سریه دارد و بسموم حیوانی

و زمره های کشنده متاع و مت میسماه
 و پده می کشاید و در تقویت اعضا باطنه
 خصوصاً معده و جگر و روده و کرده و
 پسر و مثانه و رحم بغایت سودمند بود
 رطوبات فضلیه تجلیل بر دو دماغ رانیه
 کامل نماید لهذا نافهست بحیض امراض
 پسر و دماغ مثل فالج و خدر و صرع
 و سکه و پیضه و شقیقه و مفیدست به شقاق
 مزمن و اسهال مزمن کبدی و اسهال رقی

و پدی و اوجاع معده و پشک مثانه
 و حمیات طویله شربتی از نیندرم بود تا
 دو درم و گویند از دانگی تا یک درم مضرت
 بسفل مصلحتش صمغ عربی است بدش
 نیم وزن زراوند حسیج و یک وزن
 کل پرخ و پسل است رب السوس
 عصاره سوپس و مختار عصیرین است
 مزاجش معتدل بود و مایل جلالت و رطوبت
 و گویند کرم و خشک است به پینه

و شش و جگر و مثانه نافع بود و فسله ریه را
 پاک سازد و حمیات کهنه را ایل کند
 وحدت ادویه کمپازد و تشنگی ببرد
 شربت معتدل بیکر مست بدش و وزن
 آن اصل السوپس زعفران جادوی و ریختن
 و کر کم نیند کونید مختار تاز و سرخ
 خوش رنگ خوشبوت آنچه از کوه کیلو
 فارپس و یار حمت خراپان آورند
 پسندیده است شیخ فرماید کر مست

در پیغم خشک است در اول و جالینوس
 گوید کر مست در ادویه و جوهر ارضی بارد
 نیز دارد و در تقویت و تمییز جوهر روح
 و یفرج دل اثر تمام دارد و عطرتی مد فعل
 اوست حتی آنکه پشه عال آن یفرج میکشد
 و اعضای باطنی را خصوصاً بصر و معده
 و آلات نفس و ملخ را قوت دهد و جگر و
 مثانه و کرده را پاک سازد و مدبول بود
 و قوت ادویه با قالی صی بدن رساند

بادویه قماره و پستم هوا م خصوصاً عقرب
 نافع بود بدش سداست زنجیل مختار است
 که زرد باشد شیخ فرماید کرمست در
 پسم خشکت در دویم این ماسویه گواید
 کرمست در آخر پسم ترست در اول غالباً
 زنجیل تازه رطوبت دارد و خشک پسته
 اگر چه آن نیز بی رطوبت فصلی نیست
 به سموم و کزندی که جانوران زهرناک
 نافست و از نواحی پر و حلق رطوبت را

شربتی نمیدرم بود تا یکد رم استحق گوید
 مضرت به شش مصلحتش انیسون است
 بدش یک وزن قسط و یک وزن
 حب اترج و نیم وزن پنبل و سد پس
 وزن قشور پیلحه است و گویند دو وزن
 نقل و غن زعفران ز و فرا جرا و دینار و
 نیز خوانند نوعی از پیداب بری است
 کرم و خشک است مستخبر معده و کاسه
 ریاح و مدربول باشد خوردن و طلا کردن



بز داید و در دیر و شقیقه و خدر
 از آله نماید و پست و بلخ و پده جگر
 بکشداید و عرق النساء و ثمر پس افایده
 و هدتری معدن بر چند شربتی و در
 مضرت خلق مصلحتش چل بود بش
 یک وزن دار فلفل بود یا فلفل پیفید
 و کوبید یک وزن و نیم را پس و جاقوز
 نیکهفت انداز را و پودمانی را پس طلویا
 کوبید یعنی فاضل در منفعت تقسا و و قسم است

طویل و مدحرج طویل نرست و مدحرج
 ماده شیخ فرماید کرمست در پیسم خشک است
 در دویم و گفت اند خشکست در پیسم
 و مرد و قسم نافع بود از برای هموم شزو
 و حیوانات گزنده تخصیص عقرب خصوصا
 قسم طویل و بلندع بلوطیه و افعی بسیار
 موافق است و زرا و نذ و زیره بلندع ریللا
 و سین سری نافعت و مدحرج و منقی
 رحم بود و تفتیح و تلطیف دارد و و قوه مدحرج

پیش از طویلست لهذا بر دو و سه سرع
 و تقریب و فوات و در پهلوی پیشتر از طویل
 فایده کند و در تفتیه پینه اتم است
 لهذا امتحان برین مخرج آورده اند شری
 یک مخالفت تا در درم مخرج
 مضر بود پس مصلحتش عیال است و
 بدش یک وزن زرباد و دو دانک
 بسباب و نیم وزن قسط بود و گویند
 یک وزن و نیم زرباد و طویل است و نیم وزن
 ریوند چینی و زرباد و طویل مضرت
 بکمر مصلحتش عسل بود بدش شیطان جنت
 و گویند یک وزن زرباد و نیم وزن
 فلفل و دو دانک بسفاج و گویند
 نیم وزن زرباد و نیم وزن فلفل و اولی
 تر و فقیر چهار دانک آن زرباد و مذخر
 پس الطیب پسندیده است و صفا
 جامع گوید پسندیده است هندی و
 رومی و حبلی هندی را پسند الطیب

پیش از طویلست لهذا بر دو و سه سرع
 و تقریب و فوات و در پهلوی پیشتر از طویل
 فایده کند و در تفتیه پینه اتم است
 لهذا امتحان برین مخرج آورده اند شری
 یک مخالفت تا در درم مخرج
 مضر بود پس مصلحتش عیال است و
 بدش یک وزن زرباد و دو دانک
 بسباب و نیم وزن قسط بود و گویند
 یک وزن و نیم زرباد و طویل است و نیم وزن

کونند و رومی را نار دین و بری را اسار و
 پس بنال الطیب کرمست در اول تحفست
 در دویم مختار سوریه شتر خوشبخت
 که خوش آن کوچک باشد و چون بخانید
 بوش در دمان مانند مفتاح و مجلی و محف
 بود و بحیف مواد کند از پسر و معده و رو
 و تنقیه معده و شش و تقویت و ملخ و جگر
 نماید و پده جگر بخشاید و بختی النفس
 و خفان نافع بود و استساخه صلا لحمی

زایل کند شربت یگدرم است مضروب
 بکرده مصلحتش کثیر است بدش و دور
 از خر خوشبخت و کونند پا و ج
 سیسای پس ساسا لیو پس و سیسای پس
 و سیسای همه نو پسند انجدر و می و کاشم
 رومی نیز خواستد بر شش بر از یانه ماند
 و تخم تیز و پنج در از طیب الراجیه دارد
 و تخم شرو و مسوپر شود و پستعمل تخم و
 پنج و صمغ اوست صمغ شش را حلیت طیب

کونید کرم و خشکت درد ویم محل و ملطف
 و مدبول و حیض و دیر و پسنه و جگر و
 رحم پاک سازد و بکرده نافع بود و
 او جلع باطن و پرفه کهنه زایل کرد و اند
 شربتی یک درمست بدش خردل
 پیفیدست و کونید انجدان طیب
 سورنجان علیه نیز خواتد بیونانی فلیفین
 مصریت که طاهر و باطنش سفید باشد
 و در شکست صلب بود پیاه و سرخ

بد باشد و ابورنجان در صیدیه کوید که سر
 سورنجان که شکوفه او سفید باشد پین
 نیز پیفید باشد و سرچه شکوفه زرد
 باشد یا ارغوانی پین آن پیاه و سرخ
 باشد و صاحب جامع کوید که سورنجان
 که در بلاد ما پسینا میرود چون بخورند مثل
 فطر بنجناق میکشند کرمست در اول پیسم
 خشک است درد ویم و کونید جو مرا و
 مرکبت از جوهر حار مهمل و جوهر بارد قبض

ازین جهت بوجع مفصل مفیدست
 و تریاق جمیع اوجاع مفصل است و بجای^{صفت}
 تسکین در مفصل نماید و بقوت اسهال
 بلغم خام از مفصل و تمام اندام پسر^{ان}
 آورد و باده را زیاده کند و از جالینوس
 منقولست که بعهده پیار بدست مصلحتش
 گویند کثیر است باقذ و زعفران شربتی
 یک مثقال بود بدش یک وزن تری^د
 و دوانک افیمون و عشری خربق

سفیدست و رازی گوید بدل آن در
 مفصل یک وزن جنا و نیم وزن
 نقل است و گویند بدل آن بوزید آن است
 و تریاق پیچ بونانی مال اثر و ون مال^ا
 ششرون خوانند و آن بر کیست شپه
 به برک جوز که در هندستان بر روی آب
 پیدا شود و پنخ ندارد و بعضی گویند نار دین
 هندیست و بجهت مشابهت رایحه غلط
 کرده اند صاحب جامع گوید مختار تازه^{است}

که رنگش سفیدی و پیاسی ز ندوزد
ریزه نشود و بوی ناردین کند صاحب
اختیار است گوید بهترین آنست که تازه
بود و یکجا نب بر روی و یکجا نب سبزی
مایل بود و آنچه بوی قوی دارد و رنگ
آن پیاهست برک قرقلست کرمست
در پیم و خشکست درد ویم و گویند
ترست بمعد و جگر نافست خفتان ضعیف
دل زایل کند و ادرار بول نماید شزی

یک مثقالست رازی گوید مضرست
به شش مصلحتش مصطکیست بدشک
وزن پنبل الطیب است و گویند سیلخه
یا طالیسفر یکپنج صفین نیز گویند صمغ
نباتیت که شکل مانند قبا و دمحار
اصفهانیت که پرورش سرخ و اندرو
سفید بود و در طعمش تیزی و تلخی
باشد در آب زود حل شود و بوی حلثیت
و قه کند و گویند قه به پکینج مستحیل

میشود و بعضی را آنکه اشتراک است
 کرم بود در پیم خشک بود در دیم
 و گفته اند در پیم مسخن و ملطف بود و
 محل و جایی و پینه را از فضل غلیظه
 پاک سازد و بسموم قاتله مقاومت
 نماید و چون طلا کنند یا بخورند بلذع
 عقرب و مار فایده دهد و چون با شراب
 پاشامند کز ندیکه جانوران و زهرهای
 کشنده را مفید بود و مدبر بول و حیض و

مخرج اخلاط غلیظه باشد از روده
 و مفاصل خصوصا و رگین و پینک کرده
 بریزند حب القرع و کرم شکم بکشد
 و پکین قویج نماید شربتیکه کرم تا کشا
 بود مضرت بعد و روده مصلحت مصطکی
 و اینسونست بد شرفه بود و کوبند نم و ز
 جا و شیر پلخ سودا پوست درخت
 هند بست و آن درخت را پلخه کوبند
 ازین جهت پوستش را پلخ السلیخه کوبند

و انواع بود و شماره آنست که یا قوتی رنگ
 و سبب باشد و در طعمش اندک تلخی بود
 و قبضش دراز و سوراخش تنگ باشد
 و در هم چیدن آنچه پیاده باشد خوب
 نیست و آنچه تنگ باشد پیدل خوانند
 و بعضی سیلخه فروشنده کرم و خشکست
 در پیغم لطافت تمام دارد و قبض اندک
 مقطع و ملطف بود و محل و مد حیض و بول
 بود و اسراج چنین نباید و اعضا را قوت دهد
 و به پینه و کرد و و پهلوی بسیار نافع است
 به نهش افاسی فایده دهد شربتی با کمی قند
 مضرت با معامصلحش کثیر است بدش
 نیم وزن دار چینی شیخ جیلی ایلون بیند
 خوانند کرم و خشک است در پیغم
 و گویند در دویم جمع زهره ما و لذع عفر
 و رتیلای فایده دهد مدبول و حیض و محل
 ریح و تقوی بود حب القرع و کرهها بکشد
 و تنگی نفس را نافع بود و شربتی و مشعالت

و انواع بود و شماره آنست که یا قوتی رنگ
 و سبب باشد و در طعمش اندک تلخی بود
 و قبضش دراز و سوراخش تنگ باشد
 و در هم چیدن آنچه پیاده باشد خوب
 نیست و آنچه تنگ باشد پیدل خوانند
 و بعضی سیلخه فروشنده کرم و خشکست
 در پیغم لطافت تمام دارد و قبض اندک
 مقطع و ملطف بود و محل و مد حیض و بول
 بود و اسراج چنین نباید و اعضا را قوت دهد

مضر بود به پسر و عصب و معده مصلحتش
 تر مس است بدش در قتل و دود برنج است
 و در دیگر اعمال اقسام دیگر در منغ البطم
 علك البطم نیز گویند صمغ درخت جته
 الخضر است و علك الانباط صمغ درخت
 پسته است بهترین علك البطم پیوسته
 که بزردی زرد و بوی جته الخضر اکند
 کرم و خشک است در آخر د ویم و بهترین
 علكهاست تحلیل تمام دارد و از عمق بدن

جذب کند سینه و شش پاک گرداند
 و تقویت معده و جگر نماید و مدر بول
 بود شربتی تا یکمشتال است بدش
 علك الانباطست و مضطکی نیز
 قریب با است الا آنکه قبض مضطکی
 زیاده است و تحلیل علك البطم بیشتر
 مضرست بعصب مصلحتش عسل است
 صمغ عربی صمغ درخت قرطست که آنرا
 صط خوانند و عصاره آن آقا قیاست

بهترین صمغها بود و مختار پفید صاف بود
 که در آب زود حل شود معتدل است و کوبند
 گرمست و کوبند پسر و خشک است
 تغزیه و تخفیف دارد و قوت معده اومعا
 دهد و آواز صاف سازد و دفع حد
 و کسر مضرت ادویه نماید و بلزوجه قوت
 ادویه را از تحلیل نگاه دارد شربتی دو
 مثقالست مضرت به پهل مصلحت کثرت
 بدش صمغ بادام و حب الایس طین مختوم

طین بیره و طین کاهنی و مغزه کاهنی
 و مغزه لمینه و ختم الملک نیز کوبند و معدن
 این کل جزیره ایست که پستی است
 به لمنوپس و آن جزیره ایست دریونان
 کوبند این زمان آب گرفته است و در آنجا
 تلی عالی هست که آنرا بحیره کوبند و سه
 نوع دارد یک کل پرخ که آنرا مغزه کوبند
 و دیگر کل مختوم و یک دیگر کل اصل زمین
 که کتان و جانه بان شویند صاحب جامع گوید

المزا جست و طبعش موافق مزاج آدمی است
 این قف کوید پسرد و خشکت در اول و در
 تقویت قلب و تعدیل و تنویر روح و تفریح
 خاصیت عجب دارد و بسر حد تر یا قیه میرسد
 لذامقاومت بجمع پُسموم دارد خواه
 پیش از پسم بخورند و خواه بعد از
 پسم و در سموم شر و بیشل ذرایح
 و ارنب بحری و در نش حیوانات بیشل
 افنی و سگ دیوانه و خوردن و طلا کردن

زنی کاهنه آن خاک بر میدارد و نرم
 میسازد و از لطیف خالص آن خواتیم ترتیب
 میدهد و صورت اطمینان ملک آنجا بر آن
 نقش میکنند و این قف کوید بخون بر معجون میسازد
 و مشهور نیز اینست اما تحقیق صاحب جامع
 خلاف آنست جالینوس پس کوید مختار آنست
 که بوی مثبت داشته باشد و خون را به بندد
 و بر زبان حبس و معلق ماندن شیخ الرئیس
 در ادویه قلبی میفرماید کل محتوم معتدل

فاین تمام دهد و چون کسی پسم خورده باشد
و کل مخوم بدهند بخاصیت جمع و جذب پسم نماید
و بقی دفع کند و تا پسم باقی باشد قی پاکن
نشود و بر محل سک کنیدن دیوانه طلاق کردن بغایت
مفیدست و مجرب و در حبس دم تطیر ندارد
شرابی که شغال بود تا دو درم مضرتست
به شش مصلحتش کل یا کلابست این قف گوید
بدش در تریاق زمر دست و در حبس دم
و قبض طین از منی عصاره الحیه التیس الحیه التیس را

هو فسطید اسپر و ادناب الخیل نیز گویند
و شیخ الریاس گوید که هو فطه اسپر عصاره
الحیه التیس است تقویت و قبض تمام دارد و
در تریاق داخل میکنند جهت تقویت تشدید
اعضا و ابوریحان گوید که بو حنیفه و نب الخیل را
الحیه التیس خوانند و ماهیته آنرا غیر ماهیته ادناب
الخیل مذکور بیان میکنند میگوید که آن نباتیست
که خود را بر مرد درخت که در حوالی اوست می چد
و اطرافش از آن درخت می آویزد بسیار باشد

مثل دهمای اسب و صاحب جامع گوید که
 بوحیفة ادناب الخیل الحیة التیس است و آن گویاست
 جعد که برک آن ببرک کراش ماند اما بیلند
 آن نشود بلکه پس که دو مردم آنرا میخورند
 ولیحیة التیس حقیقی این است که مذکور شد
 بعد از آن میگوید که و ایی که حنین در کتاب
 جالینوس و یقورید و پس آنرا الحیة التیس خواند
 نه الحیة التیس است که تعریف آن از پیش گذشت
 و نه از انواع اوست و میان آنها اصلا مشابها

نیست بلکه این دوارا پونانی قیستوس میخوانند
 و در اندلس سقواصل میگویند و آن درختی است
 که در پسنک لایخ میروید شاخهای بسیار
 دارد و کل آن شبیه بکلنار است بعد از آن
 میگوید که در مابین درخت قیستوس و این میوه
 که آنرا ایو قسطا پس میگویند و آن دواست
 شبیه بکلنار و زنک بعضی با قوتست و
 بعضی شکر و بعضی سفیدست عصاره آن
 مثل افاقیا میگیرند و خشک میسازند و

و حیض و اسهال و تسهول و امعاء و تقویة اعضا
ضعیفه مینماید و از رنجت مخلوط میسازند
با ضم و جگر و معده و در معجونی که گوشت
افعی دارد و آن تر یا قست داخل میکنند و به
تقویة و تشدید اعضا و قوتش مثل قوت
آقا قیاست الا انکه قبض و تخفیفش زیاده است
غرض ازین تفصیل آنست که کلام قوم مضطرب
و مختلف است آنچه از سخنان سابق معلوم
میشود آنست که هوفسطید اسپس که در تریاق

در حرف با هوفسطید اسپس ذکر میگردد و میکنند
که انگپس که گمان برده که هوفسطید اسپس التیس
یا عصاره اوست غلط کرده و خطا نموده
بلکه آن نوعی از طرائث صغیرست که در اصل
درخت الحیه التیس میرود و بالیه التیس
ذکر شد و در حرف لام از جالینوس
نقل میکنند که هوفسطید اسپس قبضش از الحیه التیس
زیاده است و مرضی که از تجلب مواد پیدا
میشود و بقوت تمام از آن مینماید مثل رقت چون

مذکورست غیر لخته التیس مشهورست و آنچه از
 سخن شیخ و صاحب منہاج و متاخرین
 مفهوم میگردد آنست که از هو فسطیدا پس
 ولخته التیس که در احب از تر یاق ذکر کرده اند
 یک دو است که آنرا بفارسی اسپلخ
 و ریش نر خوانند مخفی نمایند که این دو و اگر چه
 در مائیه مختلفند اما در افعال و آثار متحدند
 و خاصیتی که مذکور شد پنهانست
 و بدل یکدیگر میتوانند بود و شمار از هو فسطیدا

عصاره تازه است پدید در اول
 خشکت در اوایل پیم و گویند در دوم
 و گویند که مست در اول اعصابی ضعیفه را
 قوت دهد و به شش و نفث دم و قلب
 مواد و اسهال و سحج نافع بود و بهترین دوا
 جهت قرعہ امعاش ربی یک مثقالست
 مضر بود بگرد و مصلحتش عسل است بدش
 آفاقیا و گویند تخم کل و کلنا رست عسل
 حاشا کبیا هیست که کل بسیار دارد

ورنک او پفیدست یا بل سرخی شاخش
 بسیار باریک است و با ذکر ماند و برش
 شپه یک جعد کپرست و پشتر در
 کوه و دامن آن روید و بوی پودنه کند
 رو پس گوید پودنه کوهیت صقر الحامینه
 کونید کرم و خشک است در پسم شش
 و معده و جگر پاک سازد و در بول و طمث
 بود و در پسموم بارده مفیدست چون
 چون نخل بر کل آج پراکند عسل که حاصل شود

عسل حاشا خوانند مترجم کتاب صید نه کوه
 بورجان میگوید که عسل حاشا تیره
 شناسند و به بوی و مژه و عسل در غایت
 خوی آن بود که از موضع کیس بر نده آنجا
 نبات حاشا بسیار بود و مفتوح تمام باشد
 و از عفونت و فساد حفظ بدن نماید از
 قعر بدن و جذب رطوبات کنت دار قعر
 بدن و حرارت و بخیفش پشتر از دیگر افسا
 و در پسموم قاتله خصوصاً پسموم باردگی مثل

ایفون و د فله فایده و د هه مزاج چسپل کرم
 و خشک است در دویم و غسل حاشا کرم
 کرم و خشک ترست بشا عه ا د و یه کم ساز
 و یخه و منق و مدربول بود بدل مسخج
 شیرین است عود فوانیا عود الصلیب
 نینر حواتد و قسم است نر و ماده نر
 پخش پطبر و د غلط انکشتی برکش برک
 جو ز بود و ماده شعب پیار دارد و پخش
 مانه بلوط بود و هفت عدد و یا هشت عدد

باش کرم و خشک است در دویم و
 بحیف و قبض و تحلیس و لطیف و تفتیح
 دارد و جهت صرع بغایت نافع است
 در دمع و و پشک مثانه فایده کند
 استحق گوید مضروب و بعده و مصلحش کثیر است
 گویند بدش ز رفت بود یا غار یقون گویند
 زربادست عطشیا بنخ آنرا اذر و خوانند
 بفاریه جو یک اشنان گویند و در
 بعضی کتب عوض عود فوانیا عطشیا خوانند

کرمست در پیم خشکست در دویم به نش
 هوام و سموم مشروب به خاصه ارنب بحری فایده
 دهد و پکین و ج نماید و پین جگر کشاید
 و فواتق را ایل گرداند بدش را و ند طول است
 و فوج و حب اترج یک وزن آن غار یقون
 بعضی برانند که پنجه است و کونید که در روم می
 درخت انچه خون کهنه و بو پیده شود و غار
 پتخیل کرد و غار یقون از بلا در روم آورند
 از موضعی که آنرا غار یقون خوانند و اشتقاق

اسم غار یقون از اسم نمودن موضع است
 و دو قسم است نر و ماده نر آنست که سخت باشد
 و شطایا و طبقات نداشته باشد و ماده
 آنست که پست باشد و ریشه ریش
 مختار ماده سفید پست که در طمش
 تلخی و اندک شیرینی باشد و غار یقون در
 و پیاه کشند است کرم و خشک بود
 شیخ در ادویه قلیه آورده که بخاصیت
 تریاقیه جمع پسموم نافست تفریح و تقویت

بریزاند و صرع و ربو و نفث دم و
 قوه شش و یرقان و ورم پیر زانها
 بود شربتی از یکد انک تاد و دانک است
 بدش نیم وزن فرقیست فطراپایون
 کرفس کوهی است پیاده و طولانی بود
 شیخ فرماید که در سبیل فطراپایون
 نیست بلکه فطراپایون صحرست گرم و
 خشکست در پیسم و از جمیع انواع کرفس
 اقوی بود محل و مفتوح و مدر بول و طمث

قلب نماید چون کسی بخورد نگاه دارد و عقرب
 و مارا و را نکزد و چون ضما کنند بلع هوم
 فایم دهد و به لذع عقرب منفعت تمام
 دارد و مفتوح و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه
 و منقی فضول دماغ و مدر بول و طمث بود و منقی
 کرده و رحم باشد و مخرج جمیع اخلاط باشد
 خصوصا سودا و بلغم و نجاسیت تنقیه فضول
 نماید و اخلاطی که بجهت اشتقاق ستم بسودا
 مستحیل شده باشد اخراج کند پس نک کرده

و سینه گرده و رحم و مخرج مشیمه است
 بکمر و پسر ز سودمند است و بسموم نافع است
 بتخصیص مرد اسپنج است و چون داخل کنند
 در او و به مرکب برخته ضرر هوا و ولد غلطی
 و حیات با تمام فایده دهد استحقاق بن پیمان
 گوید که کرفس چلی است بهر مسموم و کیفیت
 پسم با خاصیت و تفتیح زود بدل میرساند
 مگر آنکه بعد از ضعف قوه پسم بخورد که این
 هنگام شفا موده پسم و دفع ضرر شستنی است

شربت پی تا پسر درم است بدش دو وزن
 تخم کرفس است پستانی جالینوس کوبیده
 نیم وزن افستین فلفل سفید و پیاه
 دیسیتورید و پسر کوبیده فلفل سفید نارسیده^{ست}
 و پیاه رسیده خشک شده است و بعضی
 برانند که درخت پفید و پیاه مختلف است
 و در مزاج سرد و قسما اختلاف کرده اند
 بعضی برانند که پیاه گرم ترست و بعضی برانند
 که پفید گرم ترست یکی گرم و خشک است

در پیسم و دیگر بی در اول چهارم مختار ثقیل
 تازه است به نشس هوام و پشوم باره
 خصوصاً ایفون فایده دهد در بول و حیض و
 مقوی معدن بود و تخصیص سفید و رطوبات
 بر چند و بحسب امراض پس در و بلغم فایده ده
 شربت بی نیم مثقالست مضرت بکرده و
 مصلحتش عسل است بدش و وزن نیم لیل بود
 فتح اذخر اذخر اخلال نامونی و بتن مک کویند
 پونانی سحیا پس کویند مختار عری سرخ باریک

خوشبوت پیچ کوید کرم و خشک است
 درد ویم و کویند در اول و کویند کرمست
 در اول و خشک است درد ویم تقیه سرو
 و بلغم و تحلیس تفح نماید و پشک کرده
 بریزاند و ورم بلغمی معده و جگر زایل کند
 و تقویت معده کند وادرار بول و حیض نماید
 ابن قف کوید نافهست به نشس هوام خصوصاً
 عقرب شربت بی یک مثقالست کویند مقلل
 خون باشد مصلحتش قه است بدش قصبه

فو برکن برک کر پس ماند عطریتی دارد
 بوی ناردین کند لهذا بعضی ناردین بری خوش
 مزاجش گرم و خشک است مشابه پنبیل بود
 مدبول و طمٹ و منقی پینه است شربتی تا
 یک مثقال است مضرت بکرد و مصلحتش
 رازیانه بود بدش یک وزن کبابه است
 و کونید فلفل پیاه فراسیون فرا پسین
 و خشک کلب نینر کونید کراث جلی است
 شامهای پیار دارد در غبی و طمٹش تلخ بود در

خرابهار وید جالینوس کوید کر مست در
 دویم خشک است در پیم مفتوح پند
 جگر و سپرز و منقی پینه و شش و رحم
 و مد رطمت بود و جمیع اعضای باطنی خصوصا
 آلات نفس پاک سازد و تحلیل نفخ و تسکین
 اوجاع نماید و چون بانگ برگزندی یک
 دیوانه طلا کنند فایده دهد شربتی یک
 مثقال است مضرت با لجاجته بکرده و مثانه
 و بجای بول خون آرد و مصلحتش پنبیل الطیب است

بدش یک وزن پارون و چهار
 وزن حب البان است نون حبلی
 جنس جلی نیز کونید صاحب جامع کونید پود
 پس نوعست نری و بری و جلی صاحب
 جامع کونید بری و نوعست یک نوع را شکطرا
 خوانند و یک نوع را پودنه صحرا سی جلی
 و نوعست یک نوع را حاشا کونید و نوع
 دیگر را فلکون و نری یک نوع پیشست
 مختار جلی پس ورق تازه خوشبوت
 کرم و خشک است در پیسم خوردن
 و ضما و کردن آن به نشو و ام خصوصاً غریب
 مفیدست چون مطبوخ شنبخ و زرد بکرین
 پس باغ فایند دهد و دفع سموم قمار کند
 و جذب پیسم نماید و شیر که در معده بندد
 بکدازد و چون با شراب بخورد پیسم
 مقرر نه فایده دهد و در بول و طمث بودنتی
 کجاست مضرست با معام صلیح کثیر است
 بدش یک وزن و نیم پودنه نری

بدش یک وزن پارون و چهار
 وزن حب البان است نون حبلی
 جنس جلی نیز کونید صاحب جامع کونید پود
 پس نوعست نری و بری و جلی صاحب
 جامع کونید بری و نوعست یک نوع را شکطرا
 خوانند و یک نوع را پودنه صحرا سی جلی
 و نوعست یک نوع را حاشا کونید و نوع
 دیگر را فلکون و نری یک نوع پیشست
 مختار جلی پس ورق تازه خوشبوت

قلعطار محرق قلعطار زجاج زرد دست و زجاج
 چهار قسم است سفید و زرد و پیرخ
 و پیر سفید را قلعیدین خوانند و پیرخ را
 سوری و زرد را قلعطار و زجاج را شیرین
 گویند و پیر را قلعند خوانند و همه قسام
 یکدیگر نزدیک است و قلعطار متوسط
 بود میان همه و مختار از قلعطار زرد رنگ
 تازه زرد و شکلات کرم و خشک بود
 در پیم تخفیف بغایت دارد و بر تب

که تخفیف میکند و قلعطار چون بسوزند
 لذت عیش کم شود و تخفیفش زیاده کرد
 و طریق سوختنش آنست که در پیغالی پاکیزه
 کنند و بر روی آتش فحم نهند آنقدر
 که نفاخت ظاهر شود و اگر رطوبه
 زیاده داشته باشد آنقدر از درنگ
 نمایند که پیرخ رنگ شود و از آتش بر دارند
 و مضرست به شش مصلحش مرطباتست
 بدش قسام دیگر زاجات قسط مر

۱۳۴

میان نقشه می پروردند مشهور بنخ نقشه است
 و قسط هندی قسط تلخ است قسط مر
 کرم و خشکست در پیسم و گویند خشکست
 در دویم به لذع عقرب و افهی و نهش
 حیوانات فایده دهد پستان جلکشت
 و مدر بول و طمٹ بود پینه و جگر و پیرز
 و رحم پاک سازد و پسنک کرده و مثانه
 بریزانند حب القرع و کرم دراز پروان آورد
 و اخلاط از عمق بدن بظا هرکشد شربت یک

قسط انواعست مشهور و و قسم بود
 تلخ و شیرین تلخ فرماید که قسط
 هندی قسط تلخ است و پیما به بود
 و قسط بحری سفید شیرین است و قسط
 عربی نیز گویند و صاحب جامع گوید
 قسط هندی پیما شیرین است
 و قسط بحری سفید تلخ و تحقیق بعضی متاخرین
 آنست که قسط شیرین اقسط روی گویند
 و آن بنخ سوپس سفیدست که رومیان در

۱۳۴

در مست مضرت بشانه مصلحت کل و قد
 مضرت به شش مصلحت انیسون است بدش
 و وزن عاق و حاتر و مانکر و یا جلی است
 و کر و یا بری نیند کونید و آن تخم قو قاپین
 بود کونید نوعی از ذوق و قوت مختار تازه جلی بود
 قوی الراحه تیر که اندکی تلخی داشت باشد
 کرم و خشک است در پیم مدر بول و طمیت
 بود و مفتوح پده احشا و مفتت پنگ کرد
 و شانه بود آلات بول و رحم پاک کرد اند

۱۳۵

در سع جمع ذوات السموم خصوصاً عقرب
 نافعت شربت یک مثال است
 مضرت پیر ز مصلحت انیسون است
 بدش از خر و حرمل و کونید مشکطرا شمع
 قنر بار ز و کونید پونانی حلبانی خوانند
 شیخ فرماید و و قسم است یکی پرفید
 خفیف الوزن و دیگر ثقیل کشف زرد رنگ
 و این قسم خوبتر است کرم بود در آخر و نیم
 خشک بود در آخر پیم دفع سموم حیات

و عقارب نماید و جمیع سموم متاع و مت
و تریاق پیکان زهر دارست مدبر بول بود
و طمٹ و مخرج جنین بود و شربت از
یک درم تا یک مثقالست بدش یک وزن
پکینج و نیم وزن جاوشنبت و گویند
پکینج قهر الیهو و قهر الیهو و نیز گویند
قسمی از مومیایست و مومیایی سه قسم است
یکی مومیایی معدنی و نیم مومیایی حیوانی
سیم قهر الیهو و شیخ فرماید که قهر بعضی در

کوهها باشد و بعضی در آب پیدا شود
و نیمی گویند قهر الیهو و دو نوعست و هر
دو قسم در بحر یهودا باشد نزدیک
به بیت المقدس و شام یک قسم
است که زمین ساحل را میکشد و از آنجا
پروان آورند و قسم دوم آنست
که آیام زمستان دریا چون حرکت و
اضطراب می یابد از قهر قهر الیهو در آب
و بساحل می اندازد و بوی تفت کف

و قرحه شش را نافع بود و در بول و حیض بود
 و در در حسم را تسکین دهد چون بخورند یا
 طلا کنند بشکستگی اعضا فایده دهد
 قصب الذریره نباتیست که از هند می آرند
 به نی کوچک خرد ماند و پرخ
 رنگ بود و در میان قشش مثل نسج
 عنکبوت چندی مفید است مختار
 پرخ رنگست که عقد آن مکه بگزید
 بود کرم و خشک است در پییم و گویند

مختار پیما اولست و پشته آنست که
 قهر الیه و در مخصوص با پییم میگرداند
 و جزو تر یا ق کبر نیز همان نوعست تهر
 قوی الی راجحه قیل است که رنگ قیر و شسته
 باشد و پیماه تیره مغشوش است برف
 جالینوس کوید کرم و خشکست در دویم
 و شیخ و مایه کرمست در پییم به نش
 تمام هوا م نافست و تقویه اعضا دارد
 پینه را پاک سازد و خون پسته بگذارد

پد ایت و غلیظ برکشن بخور قین
 بحاض ماند و پنج غلیظ سخت دارد که
 مملوست از رطوبتی پسرخ رنگ تاد
 کز شود و پنج غلیظ منفعت ندارد
 کرم و خشک است در پیم دقیق به
 لذع عقرب و افعی نافع بود چون طلا
 کنند بر لسع زنبور فایده دهد در طمٹ
 و مفتح پده جگر و پسر و متقی اعضا
 و دمانع بود و مسهل بلغم و صفر بود و لند

درد ویم مقاومت با سموم کند و بول
 و حیض براند بعبده و جگر و استسقاء
 نافع بود بدش اظفار الطیب است
 یا صندل و عدس مر و کونید عدس مر
 قنطاریون معرب جنتوری است منسوب
 بجنتوری پس حکیم که اولابر حقیقت این دو
 اطلاع یافت و قسم است صغیر و قتی
 و کبیر غلیظ صغیر و کبیر آبهار وید و کل
 پسرخ رنگ دارد و برکشن مشابه

نافعت بصرع و اوجاع مفاصل و قنطاریون
 غلیظ مد رطمت و مخرج جنین و منقعی رحم
 و مقوی اعضا باشد بجهت قبضیتی که در
 جوهر اوست شربت و و متعال است
 مضرست بسر مصلحتش غسل است گویند
 بدش یکوزن بچ پسیا و شانت و نیم
 وزن ورق حنا و بعضی گویند یکوزن
 برک حنا و دودانک سورنجان و یکوزن
 لبنی کنند و ذکر فارسیست بعضی لبان گویند

صمغ درختیست خارناک برک و میوه
 او شپه بمورد دست و در کوه درمن
 و عمان روید تخم از ذکر پستیر الحسید
 یمنی است و کندر پفید چون کهنه شود
 پرخ کرد و و غش آن بر امج و صمغ
 عربی کنند و تفرقه چنان توان کرد که کند
 چون باتش دارند روشن میشود و ماسوی
 روشن نمیشود و کندر گرمست درد ورم
 خشکست در اول وقت را کندر پوستها



نگست که از کت در ریزد شکست در
سیم حرارتش کمتر از کت در رست
و قبض و تخفیفش شتر و دقاق کت است
که کت در ناگفته بغربال فراخ چشمه نهند
آنچه پایین آید دقاقست و در قوت ضعیفتر
از کت در رست و قبضش شتر است بجهت احتلاط
پوست و کونید فاضلتر از کت در رست جالینوس
گوید کت در سفید مطلق قبض ندارد و تقویه
معدده و جگر و نشف رطوبات پینه

نماید و پرفه کهنه و حقان و در معدده
و قذف دم و اسهال دم و اختلاف
رطوبات روده و پیمان و پستی
زبان و پرفه بلغمی زایل گرداند و
شیخ در ادویه قلبیه آورده که روح دماغ
و قلبی پاک سازد و تریاقیه دارد و شترتی
نیم در مست بدش مصطکی است کما فی طب
خامانیطس نسیر کونید یعنی صنوبر الارض
و در حقیقت آن اختلاف کرده اند بعضی

و ربع و زن پیلخه است و کونید یکون
 زیره کرمانی و گفته اند بدش کجا در یوست^{است}
 سنگر ز کنگری و تراب القی نیر خوانند
 و آن صمغ کنگرست کونید کرم و تر بود
 و کونید پسر و بود مقی باشد و دفع مواد
 باسانی نماید و بعضی حست دفع سموم مشرب
 بطریق قی داخل نموده اند و غافل شده اند
 از آن که خوف آن است که پیش از تمام
 عمل و کمال اثر مقی تر یاق و دفع نماید و عملش

کونید طرخون و میت و کونید شاخ قی^{سیت}
 و اصوب آنست که نباتیت که طعمش تلخ
 بود و کل پسرخ یا لیل پسیاسی دارد
 و بوی صنوبر کند آنرا ماش دار و خوانند
 محتار پستانیت کرمست در دو نیم خشک
 در پسم مضرت خاتق النمر کند منقی و منفتح
 و مجلی اعضا باطنیست و در اربول و طمٹ
 دارد شربت و در دست مضرب و به شش
 مصلحتش انیسونست بدش کونید سبالیوس

تلخ بود آنرا فار سپیان ر نام دار و
 کونید شیخ فرماید کرم و خشک است
 در پیم و جالینوس پس گوید خشکست در
 درد ویم چون نخورند یا ضما کنند به
 نهش هوام و سک دیوانه نافع بود
 مقطع و ملطف و مدبول و طمیت بود
 و پده اعضای باطنی بجااید لهذا نافع است
 با پستقا و یرقان و صلابت طحال
 و امثال آن شرابی هاد و متعال بدش

باطل گرداند لهذا حکما تخم ترب را
 باقع در پسموم و تریاقیه داخل نموده اند
 بدل آن بنخ دار شیشعان است و در قی
 بدش چون زالقی است کما در یوس خا مادر یوس
 نیز کونید معینی بلوط الارض در حقیقت
 آن اختلاف کرده اند بعضی کونید شاخ
 اش است و صحیح آنست که نباتیت
 پس بزرنگ بر کشتن برک بلوط ماند
 لهذا بلوط الارض نیز کونید طعمش

یکوزن سقو لو قدر یونست و کونیدیک
 وزن پیلخه و کونید عوق غافت بود
 و کونید تخم حاضری بود یا شلغم بری
 و کونید تخم حاضری است که آنرا حلیمو
 خوانند حب العرو پس خوانند

کرم و خشک بود در دویم و کونید در سیم
 و کونید مرکب القوی است و جزو حار غالب است
 مخار خوش بوست که زبانرا بکزد پسته
 احشا خصوصاً بکزد چشاید مقوی معده و مدر

بول و منقی مثانه و منقت حصاة کرده و
 مثانه باشد جالینوس کوی که قرطیس
 حکیم چون دارچینی بود کبابه را بدل
 دارچینی در تریاق فاروق داخل نمید
 و حال آنکه در قوت مثل دارچینی نیست
 بلکه از پیلخه خوب ضعیفترست کونید
 مضرت مثانه مصلحش مصطکی است
 بدش هیل بود و کونید هیل و دارچینی
 کربنه چیست چون مفسر کنند سرخ

بود طمش میانه ماش و عدس باشد
 کرمست در آخر اول خشک است در
 دویم تخم مصریت که رنگش سفید پی
 بنفش افی و عقرب و پیک دیوانه
 و ابن عربس طلا کردن فایده دهد جالی
 و مفتوح و مدربو و برتبه که خون با در آوړ
 و رطوبات غلیظه خشک سازد و سینه
 و شش را از مواد پاک گرداند و مصلح
 مضرت اسهیل بود و مرصاف مر

صفت

صمغیت صاحب جامع گوید صمغ در
 که از آن میوه پالمه و یا بیه گیرند تخم
 تازه پیک تلخ قوی الرایحه است
 معشوش سازند بجمع که در آب مر
 خویسانده باشند اما بوی قوی ندارد
 و کاهست که غش میکند بعضی توغات
 قاتله و کشنده است از ثقیل و پیما
 آخر از کنند کرم و خشک است در
 پیم و گویند خشکست در دویم مفتوح و

محل ریح بود و بسموم و کزیدن عقرب
نافست و چون بخورند یا ضماد کنند
بکزدن سک دیوانه فایده تمام دهد
و منع تعفن کند بر تبه که جسد میت را از
تعفن و تغییر نگاه میدارد و بحیف ضو
پسینه نماید و اعضای باطنی مثل قصبه
شش و اورده و رحم پاک سازد
و مدربول و حیض بود پس نه گفته و نفس
الانصاب و در و پهلوی و درد کرده و

مثانه زایل گرداند باسهال و قروح امعا
سودمندست شیخ الرئیس گوید از
برای کثرت منافع در معالجه کبار داخل
میکند رازی گوید بسموم نافست خوردن
آن بلند عقرب فایده دهد شربتی یک
مثقال بود مضرت مثانه مصلحش عسل است
بدش صمغ بادام تلخ بود و قلع اخگر
صاحب ذخیره گوید که گفت اند بل
بدل آن نیم وزن فلفلت و این درست

نیست و تر و فقیر این درست است
 مشکطرا شیخ مسکطرا مشیر نیز گویند و نو
 و قطامان و قطنین نیز گویند پس از
 پودنه گوهریت پونانی علی بن اعرابا گویند
 یعنی پودنه گوهری که در خشک در سیم
 و گویند خشک است در چهارم لطیفه
 از پودنه گوهریت و در باقی خواص تشابهند
 بقوت او را بول و طمٹ کند و از غایت
 او را خون به بول آرد و در نهش حیوانات

کزنده فایده دهد و پینه و شش را از
 اخلاط پاک کرد اند شربتی بمقتل
 بدش قردماناست میعه پائله بنی غسل
 لبنی نیز خوانند و پقورید و پس گویند
 میعه پائله و پس مرتازه است مرتازه
 میگویند و عصیر آن میگیرند و در بعضی کتب
 بجای میعه اصطرک مذکور است و آن میعه
 یابسه است بر قول بعضی و بعضی صمغ زیتون را
 اصطرک گویند و گفته اند اصطرک نوعی از

یکی از اقسام میعه است نه صمغ زیتون
و مختار از میعه پائله است که بنفس خود
سائل گردد و در مست در اول پیغم خشک
در دویم و میعه پائله به شش و سینه
نافعت تقویت موده و تنقیه و مانع و سینه
نماید و حیض براند و میعه یاب قضا
دارد و نافعت بخوردن گوشت ضفاد
سمیه شربت یک مثقال است بعضی گویند
مضر است به شش مصلحش مصطکی است

میعه است و آن صمغ درختی است شپه
درخت پفرجل و ابو حرج گویند میعه
صمغ درختیست در بلاد روم و سپهرین
پوست آن درخت میکوبند یا در آب میرند
و آب آن میگیرند عصیر و طبع میعه سرد است
و بر م کثیف میعه یابسه و بعضی از اصطرک
گویند و بعضی صمغ زیتون اصطرک گویند
علی ای حال مراد از اصطرک که در بعضی کتب
عوض یکنه و میعه در تر یا قند کور است

بدش چند پستور و غن با سمن است
 و گویند جاوشیرست موکیا هیست که
 به شبت ماند پخش اندک تلخی دارد و در
 معالجات بکار آید گرمست در اول خشک است
 در دوم لطیف و حاد و مفتوح و مدر بول
 و طمث بود کرده و رحم و مثانه پاک گردان
 و بضعف جگر و در مثانه و مفاصل نافع بود
 شربت و دودرم بود مضرست بپزند
 مصلحتش تخم کرفس بود بدش نیم وزن

جوزر بواس است و نیم وزن پنبیل و گویند
 نیم وزن فلفل سیاه هست مصطکی کنه
 و علك الر و م نیز خوانند گرم و خشک است
 در دویم و وقیم است یکی رومی سفید
 و یکی سیاه و آنرا بنطی خوانند مختار
 سفید رومیست و بحیف سیاه شتر
 از سفیدست و قبضش کمتر و تسخین و تقو
 معده و کسر تقه نماید و بول براند و سینه
 از مواد پاک گرداند مجلا بحمض اشنانا

بود صاحب تقوم کوی چون بسیار استعمال
 کنند شش را بدبو و مصلحتش صمغ عربی است
 بدش یک وزن و نیم حب البطم است
 و کونید یک وزن آن لبان مقل الیهود
 در بعضی نسخ بجای قهر الیهود مقل الیهود
 مذکور است و قرینه یکدیگرند در آثار و آن
 صمغ درختی است در بلاد عرب و مقل در
 نیز خوانند و مقل یکی غیر است و آن ثمر
 درختیست در کوه که چون نخته شد از آن میخورد

و آن درخت را د و م میخوانند و مختار از
 مقل الیهود است که صافی باشد شپیه
 بسر شیمی که از پوست کاه و میسازند و زرد
 در آب حل شود و چرک و چوب در و بشد
 و چون بسوزند بوی شپیه بوی اظفار الطیب
 از آن آید و زرد و شکن باشد و آنچه بوی
 را پنج کنند و امثال آن اختیار نکنند
 کرم و خشک است در پیسم و کونید سرد
 و کونید ترست و کونید کرم و ترست در دیم

طلا کنند بر لسع عقرب فی الحال در و
 پاک کن گردانند مدربول و حیض و منقی
 کرده و رسم و مثانه و مخرج حیات
 و حب القرعست شربت و دست
 نار دین پنبل و میت و پنبل قلیطی
 نیرخواست و مشابه مایه سران بود و چون
 اسپارون ریشها دارد و مختار تازه حوب
 آنچه بسفیدی بایل بود بد باشد کرمست
 در اول خشکست در دویم نافست بنفش

مدربول بود و پنبک بریزانند و بدر و
 پهل و کرا از و ریاح نافع بود و بواسیر
 زایل کند و مسهل بلغم بود و رحم پاک ساز
 و جمع پسموم فایده دهد و پد کرده و
 مثانه بکشد شربت و و شفاست ناخواه
 یعنی خواهند نان اسم تخم مشهورست
 مختار تازه ثقیل بایل پرخنی خالی از
 تحاله است کرم و خشک است و پیم
 چون خورند نهش سوام فایده دهد و چون

۱۵۰

و قویج فایده دهد مفلوج و مجذوم را تا
 شربت ی یکدرم بود مضروب و بسترش
 را زیانه است بدش کیوزن زیره کرمانی
 و ثلث وزن یوید چینی است اسحق
 کوید یک و ربعی عود و قنقل است اسحق
 اصل اقسام پیار دار و خوبترین
 کله کل پر خست و چون در اعلی اطلال
 ذکر کنند مراد کل پرخ باشد و مختار
 از آن کل پرخ فارسی است که تمام شکفته

هوام تخیف سودا کند از پینه و دماغ
 و پیر و معده و روده و رحم و تقویت
 معده و جگر نماید در ادرار از پنبه الطیب
 اقوی بود و در دیگر خصال اضعف ماند مثل
 سح اوست مختار کثیف غلیظ طیب الراحه
 بود کرم و خشک است در پیچیم بهوم
 و نهش هوام و لذع افاعی نافعت منفتح و
 کاس پر ریح و مدر بول و طمث بود و
 تنقیه معده و جگر نماید بدر و پهلوی پینه

نباشد و رایحه اش قوی باشد و بغایت
 پرخ باشد مرکب القوی است جوهر
 حارشن در درجه اولست بار دشن
 در درجه دوم لهذا پیچ گوید پست
 در اول خشک است درد ویم تقویت
 جمیع اعضا نماید تخصیص دل و معده و جگر
 و بطریقت ملایم جوهر روح بود غشی و خفا
 زایل کند و سده جگر بشاید و غفوة
 از معده و احشایرد و جزو حار قوت و تقویت

جز و بار و را با عاق بدن برساند شبنمی
 از پسته درم تاده در مست پیو فار یقون
 او فار یقون نیز نو پسند بعضی خاما نیطس
 نیز خوانده اند و ای رویت و استقویت
 گوید نمشی است که بر کثرت سداب ماند
 و خمسی و و سپاه شپه خود دارد
 بوی رایج دارد و نوعی دیگر هست بزرگتر
 از اول پونانی استقویت است گویند
 کرم و خشک است درد ویم پیچ گوید

الاطلاق پوشیده نماند که متقدمین حکما
 چون ملاحظه نمودند که از شرب سموم
 کشنده و لذت حیوانات کزیده بدن
 آدمی را مضرت بسیار لاحق گرد و بسیار
 از سموم است که مهلت نمیدهد و محتاج
 بغاذر هرات قویست که باید او یکدیگر
 با سموم مقاومت توانند کرد پس محتاج
 شد به جمع فاذر هرات قویه که میباشد
 جهت سموم و پیش از غلبه پیم اثر آن

در پیم مفتوح و محلول و مدبر بول و طمث بود
 و اخلاط بکد از د و بعالج و عرق النساء فو
 شربتی و در سم است بدشیک
 وزن بنخ اذخر و نیم وزن بنخ کبر
 و بعضی گویند یک وزن بنخ کبر و یکوز
 اذخر است رکن پیم در پیمان
 سبب ترکیب و وجه اختیار اجزای
 و شش مبر سه جز و است جز و اول
 در پیمان سبب ترکیب تریاق علی سبیل



تریاق قوی بدل رسد و حراست بدل
 نماید و ایضا چون سموم و نهوش مختلف
 بود و هر یک را در واهی مخصوص افق
 ولایت و بسا که در وقت احتیاج پیدا
 کردن آن متعذر باشد حکما لطف تمام
 شامل خاص ساخته بفکر عمیق و حدیث
 و قیاس اخرا قویه نافع از برای انواع
 سموم جمع کردند و بحسب کثرت و
 قلت فایده اوزان لایق اختیار نمودند

از مفید کثیر المنفعه شتر آوردند و از
 قلیل المنفعه کمتر و همچنین از ضعیف ال اثر
 پشتر اختیار کردند و از قوی ال اثر کمتر
 تا مرکه جامع النفع جلیل القدر کثیر المنفعه
 عام ال اثر در جمع سموم و امراض مرکب شد
 و در ترکیب تریاقات تخصیص تریاق
 اکبر حسب غرض ملاحظه نمودند اول تریاقات
 و فادر هرات که مقاومت با سموم
 محمله کنند و اعضا را از سموم و نهوش

نگاه دارد اختیار کردند و بیم مقتوات
اعضا خصوصا اعضای ریه و شریقه
تعیین نمودند تا قوی و اعضا پست تقویت
آن ادویه قوت یابند و قادر شوند
بر دفع مضرت سموم از بدن پس از مخفیات
سم که نشف ماده پس کمند اختیار کردند
چهارم متقیات و مقطعات آوردند که
اعضا و مجاری و احشای را از ماده پسم
پاک سازد و بطریق معهوده معده بعرق و

اسهال

اسهال و ادرار و قی و ترف دم طمث
دفع کنند و در ترکیب جمیع تریاقات
امور مذکوره ملاحظه باید نمود و الواجبست
که تریاق را از ادویه چهار نوع مذکور
مربک باشد و اگر با انواع ادویه مذکوره
مبدرقات و دافعات ضرر و امثال آن
جمع کنند تریاق کامل باشد و جامع
جمیع منافع بود و خلط بود از جمیع مضار
مثل تریاق فاروق که پست جمع جمیع محاسنست

جزو دوم در وجه اختیار هر یک
 از اجزای تریاق علی سبیل التفصیل
 اجزای تریاق فاروق و نوع است
 یک نوع آنست که علت ادخال آن نفس
 علت یعنی علت اختیار آن بعینه مقصود
 اصلی ترکیب است و نوع دیگر آنست که
 علت اختیار آن نفس علت نیست و اول
 برد و پس است فاعل و مد اول فاو زهرات
 و مقویات و منقیات و مخففات مقطعات

که ادخال این نوع ادویه از برای نفس
 پس است و ثانی و وائی چیست
 که ممد افعال مذکوره باشد و بر دو
 قسم است یا شریک فعلست یعنی نفس
 فصل را مد میکند یا نه بلکه تنفید و بدرقه
 دارد و قوت و وائی مقصود با قاصدین
 میرساند و نوع دوم که علت اختیارش
 نفس علت نیست ادخال آن یا بحیثه کسر حد
 و دفع ضررست یا از برای ابقای قوت



باجیت تخمیر و مانند آن و بعضی از ادویه
 متصفست یک اثر و بعضی دیگر اثر
 و بعضی بیشتر اما فاد زهرات و ادویه
 که مقاومت با پسموم دارند و درش
 هوام و غیره نافعند این ادویه اند اسفیل
 و گوشت افمی مذهب بعضی و اسقور و یون
 ایرپا افیلون اسطوخودوس پس انسین
 پطافلن تخم حرف بابل را زیاده
 جده جطیانه جاوشیر خندید پتر

حب بلپان و ار فلفل و ارچینی
 و من بلپان و و قور او ند چینی
 زنجبیل ز راوند تخم شلغم بری پودنه
 کوبیده پکنج سیلخه عود فاوانا
 لمطیشا شراب عسل غار یقون فطراسا
 مرفتح اذخر فلفل فواسین
 قسط قردمانا قنیه قفر الیهود قسطور
 کما فیطوپس کما در یوپس طین مختوم
 ناتخواه نار دین تخم کرفس که ایردیه

بعضی فاد زهرتیه دارد و بعضی از برای
 پیسوم و نهوش حاره و بار و اشتعال
 میکنند و تفصیل بهر یک در مفردات
 مذکور شد حاجت تکرار نیست و حب الغار
 نیز از جمله فاد زهرتست که اندر و ماخس
 آنرا اصل ترکیب تریاق داشته
 چنانکه گذشت و متاخرین پقاط نموده
 چنانکه مذکور شود و سبب اختیار این
 ادویه آنست که اثر قوی دارند و ماسوا

این ادویه بعضی ضعیف الفعل است مثل
 حب عرعر و بعضی زود فایده شود و افشا
 مانع کند مثل جوز و فندق و حب الغار
 و حب الاترج که بجهت دهنیت زود متکرج
 میشود و فایده میکند و لهذا متاخرین
 حب الغار را کم ساختند و متفیدین
 و متاخرین باقی را تجویز نموده اند
 و از بعضی آثار بد ظاهری میشود مثل زهر الفحل
 که بی قی می آورد اگر معترضه گوید که حق

که مقی درین ترکیب نافع باشد بجهت دفع
 پسم بطریق قی لهذا طین مختوم اختیار
 کرده اند که با الخاصیه پسم ابقی دفع
 میکنند و متعدهمین گنکر زد آورده اند
 جواب آنست که مقی در ترکیب تریاق
 لایق نیست بجهت آنکه مقی یکدازد که تریاق
 در معده قرار گیرد و خوف آنست
 که پیش از اثر وصول تریاق بمحل مقصود
 بقی منفع گردد و لهذا متاخرین گنکر زد

از تریاق انداخته اند و طین مختوم را خاصیت
 آنست که در معده پسم را جمع میکند
 بعد از آن قی دفع مینماید و این نوع مقی
 مفیدست بخلاف ترب و دیگر مقیات
 اما مقیات چند قسم است بعضی آنست
 که مواد را تحت جلد دفع میکند و از اعصاب
 بدن بطایر میکشد مثل گوشت افعی قسط
 مروا پقیل و جمع معرفات و گوشت
 افعی را درین فعل اثر تمامست و بعضی
 آنست

که ماده اسپم را باد را بول و طمٹ
 واسال و امثال آن از جمیع بدن با از عضوی
 مخصوص دفع نمایند و اعضای پاک
 میگردانند مثل اسطوخود و پس اسرار
 اقحوان را از یانه جوده انیسون شرب
 مرطراپالیون قسط سیسالیون پس حرف
 مایه ناخواه جاما هیو فاریقون و وقو
 جاوشیر قحاح او خرمیعه زعفران
 کما فیطوپس سادج ملک البطم پس بنیل

قصب الذریره مصطکی قطربون دار ^{شش}
 شکر اشیع اسطوخود و پس دار فضل
 دار چینی و هن البیان او ندر السوس
 زراوند پکنج سیلخه سودا غسل حاشا
 غاریقون فومو فراپیون پودنه کو
 افیلون فردمانا قنبر کندر کما در یوس
 نار دین کر پس اقیون که بعضی از این دویه
 پکب اثر و بعضی بدو یا بیشتر جمیع
 اعضا ما از یک عضو خانی به تفصیل

در مفردات گذشته دماغ و پینه و
 دل و شش و جگر و آلات بول و جمع احشا
 و اعضا از ماده پسم و سایر مواد پاک
 میگرداند و پاسب اختیار این ادویه
 و حضرت یکی قوت اثر این ادویه دیگر
 اشتراک تقع در باب خاص ضروریه
 و پاسب اختیار این ادویه متفرد که هر
 یک مخصوص بعضوی بود جمع ساختند
 تا اثریاق کامل و تمام باشد در تنقیه بدن و جمع

اعضا مثل اسطوخود و پسر که تنقیه دماغ
 پشتر میکند و زرخیل که حلق و معد و پاک
 میسازد و مرکه تنقیه پینه میسازد و قسط
 مر جگر را تقویت دهد و اسپارون آلات
 بول پاک میگرداند و علی هذا الفیاض
 اما مقویات دو قسم است بعضی آنست
 که غرض معتد به از آن مخصوص تقویه است مثل
 کل و عصاره لجه التیس و پاسب اختیار کل
 آنست که تقویت تمام اعضا دارد و بعطریه

مناسب روحست و جزو حار دارد که بتنفید
جزو بار و مقوی مینماید و اثرش با عروق
بدن میرساند و مصلح بعضی ادویه است
مثل رب السوسپ و سبب اختیار لخته
التیسر است که اعضای ضعیفه ا قوت بسیار
میدهد و بهترین دوائی است جهت قرحه
امعا و شش نافست و بعضی است که عرض
معتد به از ادخال آن محض تقویت نیست بلکه
با تقویت خاص و عام دیگر فواید از تقویت

زاید از آن ظاهر میشود و مشکل کند و استقیل
و اسپطو خود و پس و اسارون و افاقیا
و حب بلبان و حماما و گوشت افی و دار
و ر و غن بلبان و ریوند چینی و زعفران
و پسبل الطیب و پادج و پلیخه سودا
و صمغ البطم و فلفل و قهح اذخر و قهر السیو
و قنطریون و میعه و نار دین و صمغ عربی
که این ادویه مقویات مطلقه را مد میرساند
و هر یک اثری خاص معتد به دارد و فواید

و تخفیف و تنقیه اما محففات دو قسم است
یک قسم آنست که از برای محض تخفیف
داخل کرده اند مثل قلعطار محرق و آفاقیا
که عنرض معتد به از ادخال هر دو تخفیف است
و سبب اختیار قلعطار از میان اجات
آنست که متو پست نسبت بیا قی اقسام
و وجه اختیار محرق آنست که تخفیف محرق زیاده
و سبب اختیار ^{آفاقیا} محرق آنست که باشد تخفیف
حرارت منفذه دارد و تقویت اعصاب

مینماید و قسم دوم آنست که با تخفیف
نواید ضروری دیگر از آن ظاهر میشود مثل
اسفیل و اسقور دیون و ایرسا و اینسونا
و افیون و جاشیر و سکنج مجلا هر
دو ایست که در مرتبه پسم و چهارم خشک
باشد تخفیف تمام دارد اما مدمات تاخه
شربک تقس فعل باشد در قسم ثانی
مقویات و محففات و منقیات
مذکور شد و آنچه بیدرقت و اثر دارد

و به تن بدن میرساند مفتحات مثل رازیانه
 و تخم کرفس و زعفران و غیر آن اما مصلحت
 کاپرات حدت ادویه و دافها
 ضرر ادویه است از کاپرات حدت
 صمغ عربیت و رب السوپس که حدت
 ادویه زایل میگرداند و غرض معتد به
 از ادخال آنها فایده مذکور است و سبب
 اختیار صمغ بر کشیرا آنست که بحقیقت
 صمغ زیاده است اگر چه در بعضی نسخ

کثیرا نیز آورده اند جهت غرض مذکور
 و وجه اختیار رب السوپس آنست
 که رطوبت معتدل موافق بدن دارد
 و فواید دیگر دارد مثل دفع ضرر بعضی
 ادویه و تنقیه نیز دارد و از دافها
 ضرر مثل کرپنه است و همچنین عسل
 و پشترادویه تریاق که با فواید کلیه
 مخصوصه خاصیت اصلاح نیز دارد
 بنا بر چه معلوم شد اما حافظ قوی ادویه



حاره داخله و خارجا شرف همه
ایفونست که ببر و ده مزاج قوت
ادویه را از فرط تحلیل نگاه میدارد
و خاصیت دیگر دارد که آن پکیلی و جاع
و تخیف است و بجهت اعراض مذکوره در
بعضی نسخ بزرنج و جوز مائل آورده اند
و اکثر بجهت مضرت باعضای شریفه
ترک نموده بافیون گفته نموده اند اما
الت امتزاج و اذابه غسل حاشا و شرا

و روغن بلبلان است بسیار احتیاج
عسل از سه جفت یکی عسل بساحت ادویه
میسزد و شکر و حلویات دیگر در مرتبه
دویم مقاومت با سموم دارد پس آنکه
مصلح بعضی ادویه است و اختیار غسل حاشا
بجست است که حاشا منقح و ملطف
و مقطع و مدبر بول است پس آن از دیگر
اقسام خوشتر نبوده است و پیرم
الا پتجاله نیست و سبب اختیار

و هین بیان با ظهور فواید آن چه حاجت
 بمانست پوشیده نماند که در اجزای
 تریاق بعضی ادویه هست که در خواص و آثار
 متحدند و قریب یکدیگرند و از جمع مجموع
 تکرار و لغوی بعضی حسب ظاهر ظاهر میشود
 پس لایق آنست که علت اجتماع مذکور شود
 و آن مثل اینست و راز یانه و تخم کرفس
 و فطراسپالیونست و فلفلین و دار فلفل
 و پسنل الطیب و نار دین و ر و غلبیان

و حب بلبلانست و قوتنج جیلی و دیگر
 مشکطرا شمع است سبب جمع اینست
 و راز یانه آنست که اینست و تخم کرفس
 دارد و قوتش زیاد است و راز یانه
 حوا پس نگاه میدارد و مصلح ضرر اینست
 و هر یک مصلح ضرر بعضی ادویه است
 پس اختیار هر دو نمودند تا در حکم و ادوی قوی
 بی مضرت باشد و وجه جمع تخم کرفس
 و فطراسپالیون آنست که تخم کرفس پستک

مذکور و سبب جمع پسبیل الطیب و
 ناردین است که پسبیل قوی تر از ناردین
 در جمع خصال الا اورا بول و تقویت معده
 که درین و اثر ناردین بیشتر است از برای
 علت مذکور هر سه در داخل نمودند
 و سبب جمع و هین پسبان و حب پسبان
 است که روغن پسبان در جمع افعال
 از حب قوی تر است لیکن لطیفست و زود
 تجلیل میرود و حب غلیظست اثرش

بیشتر از فطر اپالیون تقویت معده دارد
 و فطر اپالیون در دیگر خصال اقوی است
 بجهت وجه مذکور جمع سرد و نمودند
 و علت احتیاج فلفلین است که پیغمبر تقویت
 معده بیشتر دارد و پیما بهنجف بیشتر
 دارد بر قول بعضی چون فلفلین لطافت دارند
 و دار فلفل غلظ و ثبات دارد و بسموم
 نافست هر سه قسم را جمع نمودند تا در
 حکم و وایی واحد قوی الاثر باشد در آثار

اثرش در تریاتی می ماند جهت بقا و نبات
 حب را نیز داخل ساختند و بسبب جمع
 قوتی حبلی و مشکطرا شمع است که
 مشکطرا شمع لطیف ترست و در ادراک و تیش
 زیاده است و قوتی حبلی بموم و زعفران
 عقرب نافه است و غلیظ ترست جهت ملاحظه
 مذکور جمع مرد و نمودند چون ازین جوده علت
 ادخال بعضی دیگر از ادویه تریاق که بدل یکدیگر
 واقع میشوند و نزدیک بهم اند در افعال

استنباط میتوان کرد چون ملاحظه
 خصوصیت افعال هر یک بنمایند و تفصیل
 بتطویل می بخامید همین قدر اختصار شد
 و ایضا فایده در جمع ادویه مشترک
 در فایده است که درین صورت صور
 و امرجه مختلفه مؤثرست بخلاف صور
 و حدای که اگر پرپند که سبب است
 که قرص اندر و خون داخل تریاق نموده اند
 و حال آنکه غیر بنزاع تریاق جزوی

دیگر ندارد و غیره از ششمان و قصب الذریره
 و اقحوان و مصطکی و بعضی نسخ بس لایق
 جان بود که این ادویه اضافه میکردند
 و اگر زیاده آن اجزا میخواستند چرا
 وزن مفردات زیاده نکردند بلکه ترکیبی
 دیگر پاشند جواب آنست که قرص
 اندر و خون پس از ترکیب تریاق از جمله
 تریاقات بوده که جهت سموم بکار میآید
 چون ما عینو پس از ادویه نمود که این تریاق

در تریاق اضافه نماید به همان اجزا مرکبا
 داخل نمود تا اثری که تابع آن مزاجست
 و از آن مرکب تجرید به ظاهر شده
 بهتر بظهور رسد و معلومست که محرب
 خوبتر از غیر محربست چنانکه شیخ الرئیس
 میفرماید که پسب در آنکه محرب بهتر
 آنست که هر دو آه مرکب را بحسب
 بسایط حکمی است و بحسب مجموع جمله
 صورت حکمی دیگرست و غیر محرب

افاده فاین میکنند که باعتبار بسایط است
 تنها و فایده که از مزاج حاصل شده معلوم
 نمیشود که آیا زاید است در آن معنی یا ناقص
 و در مجرب مرد و امر محقق است و بسا که
 فایده در صورت مزاجی بیشتر باشد
 از بسایط و چون ترکیبی مرکب شود از
 مرکبات و مفردات مزاجی که از مجموع
 حاصل شده غیر مزاجیست که از مجموع
 همان دو به حاصل شود چون مفرد و مفرد

داخل کنند پس در جمیع مرکبات تخصیص
 تریاقات که بصورت نوعی عمل میکند
 اجزای مرکبه را همچنان مرکب داخل
 باید کرد تا صورت و خاصیت بحال خود
 باقی ماند و شیخ الرئیس باین معنی تصریح
 میفرماید و میگوید که بسیاری از ترکیب
 مرکبت از مفردات و مرکبات مثل
 تریاق که مرکبت از اجزای مفرده و
 و اقراض ثلث بر سر قرص را بسبب مزاج

مخصوص خاصیتی است که در مفردات
یافت نمیشود معترض پس که بگوید که
تجربه معلوم شده که اثر تریاق در سمیت
پیشگست و شیخ الرئیس منفرماید که قفع
تریاق در پیش اندکست انقدر فایده دهد
که موت را در توقف اندازد و پس لایق
چنان بود که فادز سر است پیش مثل جد وار
و حجر التیس و مشک و اخل مسکیر و نذافش
اکمل می بود و ایضا کبار فادز سر است

مثل ما فرین و حجر التیس چرا داخل نکردند
اگر کسی بتکلف جواب دهد که تریاق
مرکبست که بصورت نوعی عملش زیاده است
چنانکه در صدر کتاب مذکور شد و چون
از صورت ترکیب مذکور اثر معتد به
یا قند بغیر آن جایز نداشتند ضعف آن
ظاهرست و معترض امیر پس که بگوید
چه دلیل معلوم کردند که اگر ادویه مذکور
اضافه نمایند اثرش کمترست شاید که صواب

که بعد از تخمین ترکیب حاصل شود
 اقوی باشد از صورت ترکیب اول و
 ظاهرست که تجربه درین باب حاکمست
 نه استدلالات اگر قیاس دال بر آنست
 که اثر این مرکب باعتبار بسایط زیاده باشد
 والله اعلم بحقیقه الحال جزو پیم در او را
 مفرد است تر یا ق فاعده در تحلیل و تجزیه
 اجزاء مرکب آنست که اگر دوا آشفیه
 باشد پشیرکنند و اگر خسیس باشد کمترکنند

و همچنین وای که در فعل مقصود شریک
 داشته باشد کمترکنند و آنچه شریک
 نداشته باشد پشیرکنند و اگر دوا
 قوی الاثر باشد کمترکنند و اگر ضعیف
 الاثر باشد پشیرکنند و همچنین دوا اگر
 مضرت نداشته باشد پشیر و اخل کند
 و اگر مضرت داشته باشد کمتر و اخل کند
 ناظران ترکیب تر یا ق ملاحظه اسباب
 کثرت و قلت اجزاء نمودند و در

و اگر جمیع اسباب کثرت یافتند
در مقدار آن افزودند و اگر جمیع اسباب
قلت یافتند تقلیل نمودند و اگر بعضی
اسباب کثرت با بعضی اسباب قلت
جمع شد در مقدار ملاحظه اعتدال نمودند
و تقسیم نمودند کثرت را با قسری در کثرت
و با دنی در کثرت و بوسط در کثرت
بحسب قرب و بعد احد الطرفین و همچنین
از جانب قلت قسمت نمودند با قسری در قلت

و ادنی

و ادنی در قلت و وسط در قلت
بحسب قرب و بعد احد الطرفین و اقصى
حد و کثرت را چهل و هشت جزو
اعتبار کردند و اقلش دوازده و وسطش
پست و چهار و اکثر حد و دیکت قلیل
شش جزو اعتبار کردند و اقلش دو جزو
و اوسط چهار جزو و پس اقل حد و دیکت
کثیر ضعف اکثر حد و دیکت قلیل باشد چون
و چون اقل اشر تمام داشت در احراق

پسموقع در سموم و مضر تشنگی پسته
 نافع در سموم زایل شده بود و منقحی
 پسته و اعضای غذا و اعضای نفس بود
 وزن آنرا حد کثرت اختیار کردند چهل و
 هشت مثقال آورند و چون قرص افغی عمده
 ارکان بایق بود و اثر قوی داشت حد وسط
 اختیار کردند و قرص اندر و خون اگر چه
 منفعتش بسیار بود اما شریک در افعال
 داشت وزن آنرا نیز حد وسط اختیار

کردند و همچنین فلفل سیاه و
 ایون جبت یکین و جع و ابطال حدت
 سموم و استقاء قوت و دوا و تنویم
 و قوت شریک موجب کثیر بود و قوه
 اثرش موجب تعلیل بود و وزن آنرا حد نیر
 و سبط در کثرت اختیار کردند و همچنین
 دار چینی حبه آنکه نافع بود در سموم تقویه
 اعضای شریفه و فواید بسیار داشت
 و این حالات موجب کثیر بود و چون در

خواص شریک شکر داشت و بعضی اعضا
مضر و مثل سر و عصب و فم معده و
مثانه و این امور پس بقیل بود از این جهت
در سوابق و وارده مثال آورده اند تا
ملاحظه کثرت فوایدش نموده اند و درین
وسط اختیار کردند و تخم شکر و استقود
و اصل السوپس اسمانکوبین و غاریقون
چون ضعیف الاثر بودند در فاذر هریه و شکر
یکدیگر بودند و تقع پسموم و در فواید ضروری



از تنقیه و غیره مفید بودند و زن ادنی در
کثرت اختیار کردند و کل پسران چون در
تقویت جمیع اعضا اثر تمام داشت و منتر
نداشت و مصلح مضرت بعضی ادویه بود
و در خواص دیگر ضروری اثر نداشت
و شریک پیار داشت و زرش را
ادنی در کثرت اختیار نمودند و رب السوپس
اگرچه خواص شریفه از فاذر هریه و غیره
نداشت بلکه جهت کسر حدت ادویه بود

تقلیل از آن لایق بود چون شریک باشد
 وزن ادنی در کثرت اختیار نمودند و در
 بیان اگر چه کثرت منافع موجب کثیر
 بود و چون جب و عود که قرینه اوست در خوا
 داخل بود و در اثری شریک دیگر داشت
 همان وزن اختیار نمودند و مر و زعفران
 و زنجبیل و راوند و پطافلن و پودنه کوی
 و فراپین فطراپایون اسطوخودوس
 قسط مر فلفل سفید و ارفلفل مشکطرایع

کندر قلاح از خر صمغ البطم پیلخه سودا
 پس بن جعن چون بر یک یکد یکد در تفتیه
 و تفتیح و تلطیف یک وزن آوردند
 اعلی در قلت اختیار کردند و چون مر فوا
 بسیار داشت لایق چنان بود که وزن
 آنرا از مراتب اعلی آوردند لیکن بجهت
 کثرت شرکاء وزن اعلی در قلت اختیار
 کردند قلت بجهت اشتراک و اعلی در قلت
 بجهت کثرت منافع اگر پر پسند که فلفلین

و دار فضل تر دیک بهم اند چونست که
 فضل پیاه پست و چهار مثال آورند
 و سفید و دار فضل را شش مثال و
 حال آنکه در میان این قدر تفاوت نیست
 جواب آنست که فضل پیاه را پست
 پشترت از فضل سفید و سفید و دار فضل
 تر دیک پیکد یکنند و خالی از رطوبت نیستند
 و تخفیف انساب است بترکیب تریاق از آنجه
 پیاه پشتر آورند و سفید و دار فضل را

با هم نصف پیاه آورند بجه آنکه حکم یک
 دوا دارند و ایضا بر مذهب بعضی قوت
 پیاه ضعیفترست بجه کمال خفای
 و این سبب موجب کثرت و میوه سائله
 و تخم گرفتن و سیالی و پس و نر بلا تقیس
 و ناتجوا و کما در یو پس و کما قیطو پس
 عصاره لجه التیس نار دین پیاه و جنطیانا
 را زیاده طین مختوم فلقطار حاما و ج حب
 بلسان هیو فار یقون فو مو صمغ قرد مانا

انیسون آقا قیارا وزن و سطر در قلت
 اختیار کردند جهت آنکه این ادویه با شکر
 در افعال بعضی قلیل المنفعه است مثل صمغ
 و بعضی قوی الاثر است مثل قلع طار و ماسوی
 وزن ادنی در قلت اختیار کردند جهت کثرت
 اشتراک و قلت منافع و چون فرید تفصیل
 موجب تطویل پد فایده بود باین قدر
 اکتفا نمود و چون خبر بر قلم نه تعیین وزن
 مرکب منافع و مضار کل واحد از ادویه را

در مفردات مطالعه کنند سبب اختیار
 وزن سببیک از اجزاء تفصیل بر و
 ظاهر کرد و از اسپاب که مذکور
 شد قادر کرد و بر استنباط وجه تعیین وزن
 ادویه در بابی نسخ و من الله التوفیق
 خاتمه در بیان اسپنان بر یاقق قواعد
 امتحان و امثال آن و شتمبر چهار جمله است
 جمله اول در اسپنان بر یاقق شیخ فرماید
 که تر یاقق اطفولیت و تر عرع و شباب

و شیخوخته و موت هست طفلیست بعد از
شش ماه تا بعد از یک سال بعد از آن
در ترععت تا ده سال در بلاد حاره و
بعد از آن در وقوفت تا ده سال است
سال بحسب بلاد بعد از آن پست پال
تا چهل سال شروع در شیخوخته و انحطاط
میکند بعد از سی سال با شصت سال
از درجه تریاقیت می افتد و مثل دوا المسک
و معاینه دیگر میشود و خنجر کوبید که تریاق در

دوازده سال تصحیح می یابد و بعضی بعد از
نخ سال و شش سال و هفت سال بعمل
آورند و در نهشتن ذوات السموم و شرب
ادویه قتاله جته آنکه این نوع پسموم محتاج
بعلاج قویست و تریاق درین اوقات
تازه و قوی الاثرست و صاحب حاوی
گوید که تریاق پیش از هفت سال
بعمل نیایورند و بهتر آنست که بعد از دوازده
سال بدهند که قوت تریاق و خواص آن

قوی مثل سقمونیا و خربق بدهند و بوزن
 باقلای مصری که پست و چهار جوست
 تریاق بدهند اگر مانع فصلد و اشودخالص
 و قوی بود و الا ضعیف طریق دوم
 آنکه خر و پسری که آنرا تذرو میکنند
 بگیرند و افعی بر وی مسلط گردانند و پس از
 نهش با بعد از آن یک شربت تریاق
 در حلق خر و پسریند اگر خلاص شود تریاق
 خالص است و قوی و الا ضعیف و معشوش

درین وقت تمام میشود و بعضی بعد از
 شش ماه جایزه داشته اند و بعضی بعد از
 یک سال و تریاق تاسی پال در حد حوائت
 و تاشست پال در حد عتاقه و چون ازین
 مدت بگذرد فعلش بغایت ضعیف و
 باطل گردد و حمله چهارم در قواعده
 امتحان تریاق مشهور پیش اصحاب این
 فن در امتحان تریاق پطریقیت
 طریق اول آنست که شخصی امسهل قوی یا مقته

دویم

و اختیار خرو پس چته است که پوست
 پشتر دارد و پسم ز و در دران مجاج
 اثر میکند و اثر تریاق بهتر ظاهر میگردد و طریق
 پسم است که حیوانی را دوا قاتل دهند
 بعد از آن تریاق بدهند اگر خلاص گردد
 محمود است و الاری و ابوریحان سه
 طریق دیگر در باب امتحان تریاق اکبر نقل
 میکند اول آنکه قدری پسر خورند و از پی
 آن اندکی تریاق اگر از اله بوی سیر نماید

قوی و چید باشد و روی دویم آنکه
 مقدار تخودی تریاق بکند از نذ و اندکی
 سیر کو فت در آن میان اندازند اگر بعد از
 سه ساعت بوی پسر زایل گردد و تریاق
 نیکو باشد پسم آنکه پاره تریاق در خون
 خوی که منعقد شده باشد پند از نذ
 اگر در ساعت بکند از نیکو بود و الا عتقا
 علی التجربه جمله پسم در فواید تریاق
 فضیلت تریاق سبه اصل راجع میشود و اول

اشفع در حفظ صحت و ویم اشفع در تقدم
 حفظ صحت پس اشفع در علاج مرض اما
 اشفع در حال صحت بجهت آنست که این کسب
 تعدیل مزاج و اعضا نماید و قوت میدهد
 اعضا غذا و قوای طبیعی را تا فعل هر قوتی
 از جذب و امساک و هضم و دفع معدی
 و کبده و عروقی و عضوی بر وجه اتم
 ظاهر شود و حرارت غریزی زیاده
 میگرداند و روح حیوانی را برمی افروزد

و انحراف از جانب دل و دماغ و در میسازد
 بر افعال حیوانی و تقسانی از مصادیتر
 صادر میشود و نفس را از عوارض ردیه
 نگاه میدارد اما اشفع در تقدم حفظ نیست
 که بجهت تقویت جمیع اعضا ریشه و شریقه
 و تمام بدن را روح و قوی بدن را از جمیع
 مکاره نگاه میدارد و دفع مواد مسمیه
 و طبیعت را مد میدهد بر اصلاح کیفیت
 فایده بس حراسته بدن نماید از حد و

آفات خارجی مثل وبا و امراض و افده
و جالینوس پس حکایت میکند که در بعضی از
مواضع یونان و بایه طاری شده مردم
آنجا بحکما مشورت نموده بخوردن یاقوت
فرمودند هر کس بعمل آورد اگر این علت
عارضه نشده باشد سلامت ماند
و اگر عارض شده باشد زایل گردد و هر که
مرتب نکشت هلاک شد و هر شخصی که معتاد
شود بخوردن یاقوت بدش از سموم متاثر



و با پسم خود پستی نمود چون مدتی بدان
 مداومت کرد بدن او متکثف شد بکیفته
 آن ترکیب و بعد از مدتی که آن ملک را
 با بعضی اعدا محاربه واقع شد و بر ویستولی
 شدند بعضی قلاع متحصن شدند چون پتیل
 اعدا زیاده شد و ترسید که بدست اعدا
 اسیر گردد و قتل خود اختیار نمود و هرگز
 شرب سموم نمود و مرچند سموم بخورد و در
 بدنش اثر نکرد و همان سموم را جمعی که قوی

المزاج با او بودند بداد در حال مردن چون
 از خوردن سموم مایوپس بنانذیکی از علایم
 خود امر کرد که او را بقصر آوردند و نیست
 حال کسی که بخوردن تیاق عادت کند
 اما اشفاق در مداومت امراض آنست که
 این ترکیب شفا میدهد از مرضی که از علاج
 آن مایوپس شده باشند و خوردن تیاق
 آن شخص را بمنزل ولادت ثانی میشود
 و بعضی از مفیدان کتب جالینوس تصریح

نموده اند که خوردن تریاق بعد مرض فایده
میدهد و حق آنست که جمیع امراض بارده
ساده و مادی نافست و تفصیل آنست که
غرض اصلی از ترکیب تریاق مقاومت سموت
اما چون شملت بر مقویات جمیع اعضا و
ارواح و منقیات و مفتحات و محککات
و ملطفات و مقطعات اخلاط و مسکنات
او جمیع امراض مفیدست و چون
تریاق و اثرش یکی بحسب بسایط و دیگر

بدر

بحسب صورت که مقوی روح و مد
طبیعت است تا مقاومت بحسب مضاد
تواند کرد پس بحسب صورت بحسب
امراض بارده و حار و نافع باشد و
حفظ صحت اصحی نماید و چون پیش از حد و
مکاره و آفات بخورند حراسته بدن نماید
از جمیع علل قاتله و ضرر و با و فساد آب
و هوا مجملات تمام مضار دایمی و خار
و در صورت ثانی یعنی بحسب بسایط با مرا

الجنب وشوصه وهيصه وضعف معدة
 وشهوت کلبی وپده جگر واستسقا وسده
 سپرز وکرده وذو پنطاریا واسهال
 کهنه وفترو ح امعا واسهال دم وقولنج
 وحبس بول وحبس طمث نافع بود واخلج
 چنین میت نماید ویرقان پیاه و تب
 نافض رایل کرداند وحب القرع و حیات
 دفع کنند وپنک کرده و مثانه
 بریزانند و او جلع کرده و رحم و مثانه و

بارده پادجه و مادیه و مرکبه خصوصاً که
 جز بار و غالب باشد و جمع او جلع و
 تفهما و پده تقع تمام دارد مثل درد
 سرکمنه و شقیقه و هیضه و فالج و رعشه
 و پکته و صرع و لقوه و سوا پس
 و جنون و خفقان بلغمی و سوداوی و ترس
 و بد دیله زایل کرداند و گرفتار و از
 آمدن خون از کلو و شنج و ضیق النفس و
 نفس الاثصاب و پدنه کهنه و ذات

متعرض خوردن تریاق نباید شد بخت
 آنکه قوت تریاق پیش از قوت بدن ^{لست} صیانت
 تخلیص بدن ایشان نماید و رطوبت اصلی
 ضروری در تئور تخلیص دهد و تخفیف کند
 حکایت کنند که شخصی پسری بود که ترها
 بسیار میخورد چون مدتی مداومت نمود
 تب دائم لازم و جفاف بدن و ذبول
 وضع پیدا کرد و بالینو پس مشورت کرد
 و بالینو پس مدتی دید متوجه علاج او شد

اوجاع مفاصل را ایل کرد و اند مجمل جمع امراض
 بارده از پرتا قدم نافست جته آنکه
 مرکبت از جمیع مقویات جمیع اعضا و
 مقویات پر و دماغ و پینه و آلات
 نفس و آلات غذا و آلات تقص و محففات
 مواد و مقطعات و محلات و ملطفات
 فضول از جمیع اعضا و مفاصل و با مرا ^ض
 حاره حاده و امراض صفراوی و سوء المزاج
 حاره پاوه مضرت و همچنین صیانت را

قوتش زیاده گشت و پاره بصلاح آمد
 پدرش بار دیگر خوردن تریاق مامور ساخت
 چون مرتجب خوردن آن ترکیب شد قوتش
 قادر نبود بر تصرف در آن ترکیب تحلیل بدش
 نمود و اسهال کرد و در همان شب بمرد و همچنین
 در زمان حیات و بلا و حاره نباید خوردن
 بجهت آنکه دوا و هوا بمدد و یکدیگر موجب
 زیادتى التهاب میشود و بذبول و دق میکشد
 و همچنین صاحب مزاج گرم را مختصر باید بود

189
 188
 از خوردن تریاق که مضرت تمام میرساند
 و اگر مرتجب شود حکم آن دارد که در هلاک
 خود سعی ننماید و کحول و مشیخ را بسیار
 نافعت چون مداومت نمایند فصول
 بلغسی را تحلیل دهد و حرارت غریزی بر
 افروزد و غذا بخون پستجیل گردانند که با
 شراب میل کنند نه آب بجهت چهارم
 در شربت تریاق و طرق استعمال در
 اصناف امراض و انواع سموم فاسده

خورده تر یک و وزن شربت
 است که در پسم افی و معطشه و حیوانا
 که زمرقوی داشته باشند و در سموم
 مشروب یک بنده دهند و بنده یک
 شتالست و در پسموم بارده مثل افیون
 و خاق النمریک و قیه شراب حل کرده
 دهند و وقیه هشت شتالست و خنکوب
 در چهار وقیه و نیم شراب دهند و در
 سموم حاره بکلاب دهند و کسی که سگ دیوانه

کزیده باشد نیم شتال تا یک شتال با یک
 سرطان نری بریان کرده در چهار
 وقیه شراب دهند و زنبور زده را
 نیم شتال در پسر که دهند و سپحین
 در پسر که حل کنند و طلا نمایند و
 در جمع امراض یک با قلاهی مصری دهند
 که نیم شتالست و حته اقطع صوت شراب
 دهند و اگر در شیب زبان باضعف
 آن کثیرا نگاه دارند نیک بود و جهت

و ضیق نفس سکنجین غنصلی دهند سه روز
 و شهوت کلبی را در سه وقیه شراب
 دهند و در دپینه و پهلوی را با ماء العسل
 و جلاب دهند و قویج و نفخ معده
 و مغص البشرب دهند و در سقوط
 شهوت البشرب ممزوج دهند و یرقان
 سیاه را یک ترمس و رطبخ اسارون
 دهند و در فالج و لقوه و رعشه و ماتن
 با ماء الاصول دهند و در استسقا یک

تب لرز که کرم نشود نیم درم آب کرم
 دهند و تب بغیمی یک ترمس
 در سه وقیه شراب دهند یا در آب
 کرم و حته نفت و م حنین کوید اگر علت مزه
 باشد با سرکه ممزوج دهند و اگر تدم
 باشد با طینحی العالم و صاحب
 ذخیره خوارزمشاهی کوید در اول علت
 با سرکه ممزوج دهند و در آخر علت
 با ماء العسل و جهت صداع فرمن و شقیقه



بطبخ قيصوم و شیخ دهند و در صرع
 اولاً غرغره کنند بعد از آن یک نخین عسل
 حل کرده دهند مجلا در هر مرض با تخم نبات
 باشد امتزاج نموده دهند و اصوب
 تر و فیه آنست که بجهت سموم حل کرده دهند
 تا از مجاری زودتر گذرد و در منافذ
 تقو و کند و اثر آن پشتر و پشتر بدل
 و اعضای شریفه رسد و همچنین جهت
 اعضای بعیده حل کرده دهند تا پشتر

و قیه و نیم پسر که ممزوج دهند یا همچنان
 فرو برند و او را م و پسر که گفته شده
 باشد یک نخین عسل یا غصیل دهند
 و در پسنگ کرده و مثانه بطبخ کرفس
 دهند و بخت اسهال دم و قروح امعا
 بطبخ رازیانه و زیره دهند و جهت حبس
 حیض شراب دهند یا بطبخ مشکطرایع
 یا بطبخ اهل و در جذام با الجبن دهند و در
 برص با اعیسل و در حب القرع و حیات

BLANK PAGE

از آنکه قوت و واضع شود اثرش
بموضع مقصود رسد اما در امراض معده
و ماست آن اگر حل نپازند بلکه همچنان
بدهند که فرو برد در معده ششتر و رنگ
کند و اثرش بهتر ظاهر شود والله اعلم بالصواب

تمت هذه الرسالة
أضواء الله
الشرفه على يد
المستشرقين
طبيب الدين
والملافة



بازدید از کتابخانه
مستطابق
تاریخ ۱۳۰۴

printed 2/7/90 G.B.

BLANK PAGE

RO
35
AN

من م. ا. پ. ۱۳۰۹
۲۵ خ. ۱۳۰۹
۲۵ خ. ۱۳۰۹

Text on bottom edge follows



Text on spine follows





END OF REEL
PLEASE REWIND

